

سفرنامه هند، کشمیر و برمه

(گزارش سفر نویسنده به هند و برمه طی سال‌های ۱۲۹۰ - ۱۲۹۴ق)

اثر فضل‌الله‌الحسینی
به کوشش فرشته کوشکی

مقدمه

درباره نویسنده

در پایان نسخه، نویسنده سفرنامه‌اش را معرفی کرده، نامش را فضل‌الله‌الحسینی ذکر کرده است. در منابع، فضل‌الله حسینی به دو نفر اطلاق شده است که یکی پدر عضدالملک است و دیگری پسر وی. ظاهراً کارگزار برمه، پسر عضدالملک است. در هر صورت، خاندان آنان همه از بزرگان بوده‌اند و در مناصب حکومتی نقش داشته‌اند. فضل‌الله‌الحسینی، پسر میر محمد شفیع، دو پسر داشت.^۱ یکی جد شیخ‌الاسلام‌های قزوین و دیگری میرزا محمد حسین عضدالملک که از سادات بزرگوار و اهل علم و فضل بوده و در امور دولتی، دستی داشته

۱. نمی‌توان با یقین صاحب نسخه را پدر عضدالملک دانست یا پسرش، زیرا برخی منابع فضل‌الله را پسر عضدالملک نوشته‌اند و برخی او را پدرش دانسته‌اند. گویا او نیز پسری همنام پدرش داشته است: در *طرائق الحقایق*، ج ۳، ص ۵۳۱ چنین آمده است: «مرحوم میرزا فضل‌الله‌خان که سیدی بزرگوار و پسر مرحوم میرزا محمد حسین عضدالملک قزوینی و کارگذار دولت علیه بود...». و در ص ۵۵۵ و ۵۵۶ همین کتاب آمده است: «میرزا فضل‌الله‌خان سمی جدش، دوم فرزند مرحوم عضدالملک بوده و جدش میرزا فضل‌الله معلم نایب‌السلطنه عباس میرزا بوده است». در صفحه ۱۰۵ همین سفرنامه، نویسنده از مرحوم عضدالملک به گونه‌ای یاد کرده که گویا پدرش بوده است. احتمالاً نسخه سفرنامه هند اثر فرزند عضدالملک، کارگزار برمه، است.

است. شجره ایشان، این گونه ضبط شده است: «فضل الله بن محمد شفیع بن بهاءالدین محمد الحسینی العاملی، شیخ الاسلام ساکن قزوین». نسخه ای پر غلط از محافل المؤمنین، ذیل مجالس المؤمنین، تألیف محمد شفیع، به خط نویسنده همین اثر در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.^۱

این خاندان از رجال مشهور و دولتی آن روزگار بوده‌اند. گفته شده به دلیل اینکه میرزا فضل الله از اهل علم و فضل و معلم نایب السلطنه، عباس میرزا بوده، در دستگاه نایب السلطنه مورد توجه بوده است.^۲

عضدالملک میرزا محمد حسین، فرزند میرزا فضل الله حسینی، از سال ۱۲۶۷ به مدت سه سال، از سوی میرزا تقی خان امیر کبیر، وزیر مختار ایران در روسیه بود. در ۱۲۷۰ وزیر وظایف و اوقاف و نیز ملقب به عضدالملک شد. وی دو بار به سمت متولی باشی آستان قدس رضوی منسوب گردید. میرزا محمد حسین، از رجال معتبر عصر ناصری و دارای منصب صدر دیوانخانه بود که این شغل در خانواده او موروثی گشت.^۳

او سال ۱۲۸۴ در تهران در گذشت^۴ و در مشهد دفن شد. در رجب ۱۲۷۶، مقداری از کتب خاصه خود را وقف آستانه مقدسه کرد. وی قصاید و غزلیات نیکو سروده و به صدر متخلص است. دو پسر از او باقی‌اند: یکی میرزا محمد علی صدر قزوینی و دیگر میرزا فضل الله خان که از اعیان زمان بود و از آقا محمد حسن زرگر، آداب سلوک فرا گرفت و چندی در بمبای کارگزار دولت ایران بود.^۵

فضل الله حسینی در سال ۱۲۹۰ ق به فرمان ناصرالدین شاه مأموریت یافت که جهت سرکشی به اتباع ایران در هند به برمه رفته، اطلاعات و اخباری کسب کند. این سفر از بیست و پنجم ربیع الاول ۱۲۹۰ از بمبئی آغاز شد و تا چهاردهم رجب ۱۲۹۴ به طول انجامید. وی ظاهراً در همان سال ۱۲۹۴ گزارش سفری داده، مورد تقدیر و تفقد قرار می‌گیرد. گفته شده تا ۱۲۹۹ ق در تهران بوده و در همان سال در گذشته است.^۶

در کتاب *چهل سال تاریخ ایران*، نام فضل الله حسینی در لیست ایلچیان دوران ناصری ذکر شده است. این افراد برای حفظ حقوق کارگزاران، تقویت ارتباط و مراودات دولت ایران با سایر دولت‌ها، ایجاد روابط و اجرای دیپلوماسی، به این کشورها سفر می‌کرده‌اند. میرزا فضل الله خان، کار پرداز و رسول موقت ایران در مملکت برمه (یکی از مناطق هند) بوده که از طرف ناصرالدین شاه به این ناحیه اعزام شده است.^۷

۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲-۱۳-۱۴ هجری، ج ۳، تهران: زوار، ۱۳۵۷، ص ۹۴.
۲. عباس اقبال و قاسم غنی، «غرامات معاهده ترکمنچای و جریان پرداخت آن»، مجله یادگار، ش ۲، سال اول، ص ۳۳. احتمالاً این فضل الله پدر عضدالملک است و نویسنده سفرنامه نیست.
۳. کریم سلیمانی، القاب رجال دوره قاجاریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰. محمدجعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری (تاریخ قاجار)، به کوشش سید حسین خدیو جم، تهران: نشر نی، چ دوم، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰ و ۱۲۶.
۴. شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۸۱.
۵. محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، اصفهان: انجمن کتاب‌های عمومی، ۱۳۷۴، ص ۲۷۱۹.
۶. این تاریخ قوت در مقدمه نسخه تبریز آمده است، اما در منابع دیگر یافت نشد.
۷. محمد حسن خن اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج اول، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر ۱۳۹۳، ص ۳۳۱.

اعتمادالسلطنه ضمن بیان حوادث سال ۱۲۹۴/۱۸۷۷م، درباره وی می نویسد: «بعد از معاودت سفرای بیرمان از دارالخلافه به آن مملکت، میرزا فضل‌الله‌خان کار پرداز بمبئی را مأمور به ایلچی گری کرد و سفیر بیرمان قرار داد. مشارالیه این مأموریت را از روی کفایت به انجام رسانیده معاودت کرده، این اوقات عریضه‌ای از مسافرت و شرح سفارت خود به خاکپای همایون ارسال داشت»^۱. گویا میرزا سید علی منشی، مترجم وی بوده است.

درباره نسخه

این نسخه سفرنامه ای است جالب و خواندنی، از شهرهای مختلف هند که شامل گزارشات مفصلی از اوضاع سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی و آداب و رسوم این کشور است. شیخ آقا بزرگ از این کتاب با عنوان *سفرنامه هندوستان لسفیر ایران مطبوع فی بمبئی*، یاد کرده است.^۲ قطع نسخه، وزیری کوچک (۱۷در ۲۰س) و اندازه نوشته (۱۴ در ۸ و نیم س) است. این نسخه به خط شکسته نستعلیق خوش، با مرکب مشکی و قلم آهنی و در یازده سطر در هر صفحه کتابت شده است. تاریخ کتابت و نام کاتب ذکر نشده، اما احتمالاً در ۱۲۹۴، در پایان سفر و به دست یک کاتب نوشته شده است. تزئینات نسخه در حد مطلا کردن سر ورق‌ها به انضمام عناوینی است که با جوهر بنفش نوشته شده و صفحات نیز مذهب به خطوط شنگرف است. در حاشیه، گاه توضیحات اضافی آمده است. توضیحاتی درباره املائی کلمات یا معانی برخی لغات ذکر شده است.

در اواسط نسخه، اطلاعات زیر درباره دخل و خرج دولت انگلیس آمده است: «صورت جمع و خرج دولت انگلیس در هندوستان من جمیع‌الوجه به قراری که خودشان بر حسب تخمین تعیین کرده‌اند، لغایت شش ماهه آخر سنه ۱۸۷۳ و نهایت شش ماهه اول سنه ۱۸۷۴م». این نوشته به خط سیاق و بسیار ناخوانا است. از جمله مخارجی که در لیست آمده و قابل خواندن است، این موارد را می توان نام برد: آنچه از خواجهگان و نوابان می گیرند، محصول چوب جنگل، محصول زمین از زرع، گمرک خانه‌ها، محصول تریاک، کاغذ، ضرابخانه، پست، تلگرافخانه، عدالات، بنادر و لشکر گاه، محصول آب نهرها و متفرقات دیگر. همچنین مخارج لشکری انگلیسی‌ها که مفصل ذکر شده است. این اطلاعات نشان دهنده غارت انگلیسی‌ها از هر منبعی در هند بوده که اطلاعات بیشتری نیز در خود سفرنامه در این باره داده شده که در خور توجه خاص است.

یادداشت اضافی و جنبی نسخه خورده شده و شیرازه آن گسسته است. جلد نسخه چرم تیماج مشکی شکیل با نقش شبیه ترنج در وسط است که طلا پوش شده و در اطراف آن خطوط زنجیره‌ای مطلا قرار

۱. محمد حسن اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۱۹۷۲.

۲. شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۱۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۰۸ه ق. ص ۱۹۰.

دارد. آستر جلد، کاغذی الوان است.^۱ همچنین از صفحه ۷۰ - ۷۵ و صفحه ۸۹ موجود نیست. معلوم نیست در اصل نسخه مفقود بوده یا هنگام کپی برداری ناقص شده است.

نسخه دوم^۲

این نسخه را که پس از پایان یافتن تایپ نسخه اولیه به دست آمد، در واقع باید نسخه اول نامید، زیرا ظاهراً این نسخه چکنویس و به عبارتی مسوده سفرنامه است که پس از حذف برخی توضیحات و تغییرات و جابجایی در متن، مجدداً نوشته شده است. نسخه اصلی که برای ارائه به دربار بوده، خوش خط تر و با خط‌کشی‌های اطراف و بدون خط خوردگی است و در برخی موارد مختصر شده. نسخه بیاض ۱۶۳ صفحه و نسخه مسوده ۱۹۲ صفحه است. البته قسمت سفرنامه و در اصل همه کتاب ۵۰۹ صفحه است، زیرا در پایان سفرنامه مطالب دیگری هم آمده که در نسخه بعدی حذف شده است. البته این مطالب هم حاوی اطلاعات بسیار خوبی درباره هند است.

بعد از سفرنامه، ترجمه کتاب گیدبوک را آورده که آن را مستر جی آر، معلم مدرسه دهلی، برای ولیعهد انگلستان که قصد سفر به هند را داشته، نوشته است که در آن اطلاعات مفید و کاملی درباره این کشور وجود دارد. اطلاعاتی درباره طبیعت هند، مساحت و آب و هوا، معادن، زراعات، ارتفاعات، رودها، تاریخ، حاکمان، اماکن معتبره، ادویه جات، حیوانات، کنائس، آداب و وقایع نگاری هند آمده که در آن وقایع مهم هند و تاریخشان بیان شده است.

ترجمه این اطلاعات گران بها تا صفحه ۴۴۶ ادامه می‌یابد. گویا نویسنده، سفر دومی هم به برمه داشته که این بار حامل نامه و هدایا بوده و شرح آن را بعد از ترجمه کتاب گیدبوک آورده است. بعد از آن، شیوه کاشت و برداشت برخی ادویه جات رایج در هند، مانند قهوه، نیل، چای و فلفل سیاه و سفید را آورده و دستور کاشتن نهال و میزان این محصولات در کشورهای مختلف را بیان کرده است. در ابتدای نسخه نیز مقدمه کوتاهی از سال ۱۳۱۹ نوشته حسین باستانی راد، مالک پیشین نسخه و فهرستی از مطالب کتاب و صفحات آن آمده است. و در صفحات این نسخه در اصل سفرنامه در متن، داخل کروشه با علامت اختصاری «د» آورده شده است. از صفحه ۷۱ - ۷۵ هم که در نسخه اصلی نیامده، در این نسخه موجود بود که در متن اصلی آورده شده است. صفحه‌گذاری بر اساس نسخه بیاض است.

۱. این اطلاعات از مقدمه‌ای است که همراه کپی نسخه، از سوی موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی آذربایجان، در اختیار من قرار گرفت و در واقع اصل نسخه در اختیارم نبود. این نسخه در گنجینه مدارک خطی آرشیو «موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی» نگهداری می‌شود.

۲. این نسخه در دانشگاه حقوق و علوم سیاسی تهران نگهداری می‌شود و میکروفیلم آن به من داده شد.

اطلاعات سفرنامه

وی ابتدای سفرنامه را با یاد خدا آغاز می‌کند و پس از تجلیل و تکریم رایج از ناصرالدین شاه قاجار، به بیان دلایل سفر پرداخته، بیان می‌کند که از مسافران و دیگران از احوال ایرانیان مقیم هندوستان و تفرق آنان شنیده و از طرف شاه برای رسیدگی به امور آنان، مأمور به سفر به بمبئی شده است. وی در این مقدمه ضمن آنکه از قصور خود در برخی مطالب عذرخواهی کرده، بیان می‌کند که در این سفرنامه به بیان احوالات دولت هندوستان، حضور انگلیسی‌ها، سیاحت در هندوستان، سرکشی از اتباع ایران و بیان سلوک و احوال هندیان و تبعه ایران پرداخته است. وی ابتدای سفرنامه را با این عنوان آغاز می‌کند: «به دوسیه اقل‌العباد الی هند و سایرالبلاد». سپس به بیان شهرهایی که وارد شده و فاصله این شهرها با یکدیگر و همچنین وسایل نقلیه‌ای که استفاده کرده است، می‌پردازد. در ضمن، همواره نوع پذیرایی و مهمان‌نوازی هندیان را با دقت خاص بیان می‌کند و نوع پذیرایی برایش اهمیت بسیار دارد.

فضل‌الله حامل‌نامه از طرف پادشاه نبوده و تنها برای سیاحت و دیدار با تبعه ایرانی به این سفر رفته است؛ از این رو بنا بر گفته خودش، نوع پذیرایی از وی با حاملان‌نامه شاهانه، متفاوت بوده است. وی در این سفرنامه مناطق جغرافیایی و آب و هوای هر شهر را به خوبی توصیف کرده و از آداب و رسوم هندیان و دیگر فرقه‌های مذهبی ساکن در هند، با جزئیات کامل یاد کرده است. بیان برخی خرافات رایج در میان مردم هند، بیان معادن، صنایع، اماکن غریبه و جزئیات آنها، از دیگر مطالبی است که در این سفرنامه آمده است. محصولات رایج کشاورزی هر منطقه، نوع لباس پوشیدن مردم و حاکمان، رسوم ازدواج و انواع کسب و کار بین مردم، از اطلاعات جالب دیگری است که وی ارائه می‌دهد. در واقع اطلاعات ایشان تنها در حوزه کاخ‌ها و حکومتیان نبوده، بلکه به آداب عامه مردم نیز توجه داشته است. انواع عدالت‌خانه، دستگاه قضایی، بیان لشکریان و درجات آنها، انواع سلاح‌ها و نوع سلاح‌هایی که در اختیار هندیان و انگلیسی‌ها است و اینکه سلاح هندیان یا قنடை ندارد یا باروت و چخماق، یا توپ ندارد یا توپچی، و در واقع به گونه‌ای است که برای هندیان قابل استفاده نباشد.

از دیگر نکات مهم این سفرنامه، بیان سلسله‌مراتب حکومتی در هند آن زمان است. با توجه به آنکه این سفرنامه بین سال‌های ۱۸۷۳ - ۱۸۷۷ م، یعنی زمان حضور انگلیسی‌ها در هند نگارش یافته، حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره حضور استعمار انگلیس در این دوران است. البته نویسنده نسبت به حضور آنان دیدگاه مثبتی دارد و اطلاعات زیادی درباره تعامل آنان با هندیان بیان می‌کند. به بلوای کشمیر در سال ۱۲۸۹ ق - با اینکه به گفته خودش تفصیل آن در دیگر کتاب‌ها آمده - اشاره کوتاهی دارد. وی دلیل حضور خود در این منطقه را رسیدگی به امور چهار تن تبعه ایرانی بیان می‌کند که در این بلوا حضور داشته‌اند و به آنان صدمه رسیده است. این درگیری بین شیعیان و اهل سنت بوده که در آن شیعیان صدمه زیادی دیده‌اند. در بخشی از اثر در مورد درگیری‌های روز عاشورا صحبت می‌کند؛ گویا این درگیری‌ها در هند، از دیر زمان وجود داشته و البته اگر این اختلافات نبود، سلطه انگلیسی‌ها به راحتی تحقق پیدا نمی‌کرد. وی همچنین بیان می‌دارد که در برمه بیشتر اهالی ایران تبعه دولت انگلیس بوده‌اند.

از اطلاعات مهم دیگر این سفرنامه، اخباری است که درباره حضور شیعیان در هند و مراکز تجمع آنان آورده است. از جمله اینکه تجمع شیعیان، شهر لکهنو، پایتخت سلاطین است که شیعه خانه هند نیز خوانده می‌شود. بخشی از سفرنامه به بیان قواعد حکومت و ریاست انگلیسی‌ها پرداخته و عناوین لشکری آنان را ذکر می‌کند. درباره حضور انگلیس در هند می‌گوید: «و تمام سکنه هند را یک صد و نود و پنج ملیان نوشته‌اند و ممالک متصرفی باج گذار متصرفه انگلیس‌ها را سی ملیان خلاق نوشته و تحدید کرده‌اند و یکصد سال است که هند را متصرف شده‌اند. مگر مأمورین سایر دول، که در هند اند، اغلب از صنف تجارند».

در مورد تفاوت های مناطق انگلیس نشین با سایر مناطق، ساخت کوچه ها و بناهای زیبا در مناطق انگلیس نشین، دخالت در عزل و نصب ها و حمایت از مخالفین حکام هندی، مطالبی بیان شده است. ظاهراً وی از برخی افراد و مکان ها عکس‌هایی هم گرفته که در چند جا به آن اشاره کرده، اما در مورد اینکه اکنون عکس‌ها وجود دارند و در کجا هستند، اطلاعی در دست نیست. اگر یافت شوند، بسیار با اهمیت خواهد بود.

نویسنده سفرنامه احتمالاً اطلاعات خود را به تدریج به دربار می‌فرستاده این نکته، از جمله زیر مشخص می‌شود: «تفصیل را مفصلاً در عرایض معروضه مورخه ۱۸ ذی حجه ۱۱۲۹۰ از رنگون جسارت کرده و به عرض رسانیده است.»^۱ وی همچنین درباره حکمی از حاکمان هند و دخالت انگلیس در عزل و نصب‌ها بیان می‌کند که چگونه حکم باید از طریق لندن می‌آمده است: «تلگراف حکم استقرار ایشان را از کلکته و لندن به فاصله یک شب گرفته، فردا همه مردم را با خود من و در سلام محبوب علی خان بهادر حاضر و چنان که با پدرش سلوک می‌کردند، با وی سلوک کردند.»^۲

در پایان، قصیده‌ای که نواب مختارالملک بهادر، متخلص به باقی، در مدح ناصرالدین‌شاه آورده، از آن جهت که یک فرد هندو آن را در مجلس مهمانی خوانده است دارای اهمیت دانسته و بیان کرده است. بعد از آن به معرفی خود و هدفش از این سفر پرداخته است.

مولف در این سفرنامه علاوه بر دیده‌های خود، از کتاب‌هایی نیز استفاده کرده که از جمله یکی همین کتاب گیدبوک بوده، دیگر کتاب تاریخ گل‌کنده، تصنیف نعمت‌خان متخلص به عالی که اصفهانی بوده و شرح حال قلعه گل‌کنده را آورده است و در سفرنامه به آن اشاره می‌کند. برخی اطلاعات از کتابی است که منشی امیرعلی‌خان بهادر وزیر واجد علیشاه در کتاب مسافرت خود نوشته است.

تاریخ هند

برای درک بهتر فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر هند در زمان سفر نویسنده به این کشور، اطلاعاتی

۱. همین نسخه، ص ۱۰۰.

۲. همین نسخه، ص ۱۴۵.

مختصر درباره تاریخ معاصر هند، ضروری به نظر می‌رسد.

تاریخ هند را در یک تقسیم‌بندی، می‌توان به سه دوره کلان تقسیم کرد: هند کلاسیک، هند مسلمان و هند معاصر. یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری به نام موهنجودار و در دره سند در شمال غرب هندوستان است. براهماپوترا و جمنا نیز از مراکز مهم تمدنی در هند هستند. رود گنگ، رود مقدسی در قلب هندوستان است که از هیمالیا سرچشمه می‌گیرد و به خلیج بنگال می‌ریزد.

مسلمانان در ۹۴ یا ۹۶ ق به هند رسیدند، اما در واقع در زمان سلطان محمود غزنوی به هند راه یافتند. حکومت غوریان، خلج‌ها، طغلق‌ها و سپس گورکانیان در این دوران است. از قرن هفدهم و با تأسیس کمپانی هند شرقی انگلیس در ۱۶۰۰ آغاز می‌شود. ایجاد دفترهای نمایندگی تجاری در بمبئی، کلکته و مدرس، آغاز نفوذ استعمار انگلیس در قرن هفدهم را به همراه دارد. در ۱۸۵۷ قیام موتینی، که مسلمان‌ها نقش مهمی در آن داشتند، اتفاق افتاد. در ۱۸۵۸ انحلال کمپانی و انضمام هند به انگلستان و اداره مستقیم هند توسط دولت انگلستان آغاز شد. فتح بنگال در این سال روی داد. در این زمان، دنیایی از محصولات به سوی لندن سرازیر شد و رشد سرمایه‌های انگلیسی به نحو بارزی گسترش یافت. استعمارگران برای اداره بهتر سرزمین‌های مستعمره، به ایجاد تأسیسات مختلفی مانند راه آهن، پست و تلگراف دست زدند. در قرن نوزدهم و با ایجاد تحولات مختلف، یک طبقه اجتماعی موافقان و مخالفان نفوذ غرب به وجود آمد که خود منجر به ایجاد اتحادیه‌های مختلف شد. مکانیسم استعمار از همان ابتداء نظام اداری و ارتش را در دست گرفت. از هندی‌ها ارتشی درست کرد که از سرچوخه به بالا انگلیسی بودند. در این مکانیسم، تمام جهات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تحت سلطه قرار می‌گرفت. انگلستان، حکام محلی، امرا، شاهزادگان و قدرت‌های کوچک و بزرگ فتودالی را تحت حمایت خود قرار داد و هر قدرت و نیرویی را که قصد مبارزه داشت، سرکوب می‌کرد. در سال ۱۸۵۰، حدود دویست هزار هندی را به عنوان سپاهی به استخدام خود درآورد و در حقیقت از خود نیروهای هندی، در جهت سلطه و استعمار آنان استفاده کرد. این نیروها گاهی افتخار می‌کردند که در ارتش هستند. انگلستان برای تحمیل سیستم مالیاتی خود، ناچار بود جامعه را از شکل سنتی خارج کرده، به شکل غربی تغییر دهد. زمانی که عمل استعمار در مستعمره شکل می‌گیرد، دو واکنش در مقابل فشارها به وجود می‌آید: یکی در مستعمره که به آن جنبش ضد استعماری می‌گویند و دیگری در متروپل (کشور استعمارکننده). واکنش‌های ضد استعماری در قرن هجدهم و نوزدهم در انگلستان، نشان دهنده این واقعیت است.

در ۱۹۰۶ - ۱۹۱۵ بریتانیا ناچار شد اموری را به مردم هند واگذار کند و جنبش استقلال هند به رهبری مهاتما گاندی ضد استبداد بریتانیا آغاز شد. در ۱۹۴۷ آخرین سرباز انگلیسی از هند خارج شد و در ۱۹۵۰ جمهوری مستقل هند اعلام شد. جدا کردن پاکستان از هند و نزاع‌های مداوم بر سر کشمیر، از دیگر عواقب برجای مانده از استعمار انگلستان شمرده می‌شود. حضور نویسنده سفرنامه در سال‌های ۱۸۷۳ - ۱۸۷۷ م و هم‌زمان با تسلط انگلیس‌ها بر هند بوده است. آثار نفوذ انگلستان در هند، در این سفرنامه به خوبی هویداست. اکنون نیز هند در نظام قضایی به تبعیت از انگلستان از سیستم حقوق عرفی تبعیت می‌کند.

هند امروزه بیش از یک میلیارد و صد میلیون نفر جمعیت دارد با اقوام، زبان ها و مذاهب گوناگون. پایتخت آن دهلی نو و واحد پولش روپیه است. صادرات اصلی هند، محصولات کشاورزی، نساجی، سنگ‌های قیمتی و جواهرات است. به سبب بارندگی، سرزمینی حاصلخیز و آب و هوایی متنوع دارد. آیین های هندو، سیک، بودا، مسیحیت و اسلام در هند رواج دارد. اکنون بیشتر مسلمانان در دهلی، بنگال غربی و نواحی شمال غربی کشور و کشمیر زندگی می کنند. این نسخه اطلاعات بیشتری درباره هند و حضور ایرانیان در این کشور، هم زمان با حکومت قاجار در ایران، به دست می دهد.

سفرنامه هند

هو المنعم

رب احل بیانی و احلل عقدة من لسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ناصر المله و الدين بافضاله، و مالک الملوک و الاملاک فی جلاله، و اُصلی علی سلطان الانبياء محمد وجه جماله، و آله المتاديين بخصاله، الناسجين علی منواله، المقتبسین من بدر کماله. و بعد؛^۱ چون منظور نظر مراحم گستر معدلت پرور و پیشنهاد ضمیر^۲ مکرمت تخمیر، عالم و عالمیان پناهی، حضرت ظل الہی، اعنی اعلی حضرت قدر قدرت گردون بسطت، خورشید رایت، ابد آیت، صادق روایت، حاذق درایت، خدیو جم خدم و خسرو انجم حشم^۳، حارس ملک عجم، وارث اورنگ جم، ناصر دین اسلام و کاسر جیوش ظلم و ظلام و^۴ حافظ ملت بیضاء و حامی شریعت غراء، سلطان السلاطین و خاقان الخواقین، السلطان بن السلطان والسخاقان بن الخاقان، ملک ملوک الاقطار ابوالمظفر السلطان ناصرالدین شاه قاجار، نشر الله رایاته علی مفارق الانام، خلدالله ملکه و سلطانه مدى الدهور و الايام، همواره ترفیه^۵ حال و تسوییه احوال بندگان خداست. برای حصول این مقصود، چاکران و خانه زادان دولت را انتخاب و به مکرمت شهریاری شامل و به شریفات همایونی نایل و بین الامثال فخر للاشبهاء و الامثال، فرموده که محافظ مال و جان و عرض و عزت کافه رعیت باشند و رعایت حال تبعه دولت نمایند که تا مراتب حسن صداقت و کفایت و کمال حذاقت و حمایت خود را ظاهر نموده، مساعی جمیله در انجام خدمات جلیله به عمل آورند که تا رعایا و برده ها در سایه عطوفت و^۶ مکرمت حضرت ظل الله و حراست

۱. د: این کلمه نیست.

۲. د: ضمیر منیر آمده است.

۳. د: خدیو انجم حشم آمده است.

۴. د: و ندارد.

۵. آرامش دادن

۶. د: ظل.

اولیای دولت ابد آیت، در کمال آسودگی و رفاهیت، مشغول کسب و کار خود باشند و به دعای ازدیاد عمر و ملک ذات اقدس بیهمال و شهریار تاجدار، آناء اللیل و اطراف النهار، قیام نمایند. اللهم ابد عیشه و اید جیشه و صن شوکنه و زد دولته.

از آن جمله این غلام آستان فلک پاسبان، که خانه زاد این دولت کبری [۳] و پرورده این خوان نعمت عظمی، که در عداد الوف چاکران، صغری و در کتابخانه نمک خواران نمودج الصرفی است، به نحوی از عنایات خسروی مباحی، که منطق در بیان معالی بدایعش اُخرس و لسان قلم در تفسیر آیه رحمت و مرحمتش با کمال استقامت و اعتدال اقوس است، مأمور به اقامت بمبئی کردند و چون از مجاور و مسافر، شنیده شد که از تبعه دولت و مشارکین ملت در اطراف و اکناف هندوستان کتفرق ایادی سبا، متفرق و پریشانند، بر ذمت چاکری ام لازم آمد که استرخاصی از اولیای دولت تحصیل نموده، سیاحتی در اطراف هندوستان و سرکشی از ایشان بشود. چون این مسئول قرین حصول و این مأمول مطابق وصول شد، فلهذا مصمم العزم، روانه هندوستان شد؛ و چند سطری از حالات ممالک هندوستان و سلوک و پولی تیکل اولیای دولت انگلستان و شطری از احوال تبعه دولت ایران، در کمال عجز و ابتهال و فرط ضراعت و مسکنت و انفعال، زمین ادب بوسیده، به عرض باریافتگان آستان گردون پاسبان می رساند و امید که به کرم عمیم و به فضل جسیم - چنانچه شیوه خداوندان است - به عین مرحمت منظور [۴] و از بعض عبارات متنافره نامأنوس که الجاء به منصفه ظهور رسیده، بذیل عفو و صفح مستور فرمایند، زیرا که تبدیل اعلام موجب تعقید کلام و تنافر از افهام است. گذشته از این، بنده متصف به قصور، در اعتصام از خطا معذور است. فانی، عارف به حدی و قصوری و معترف به عجزی و فتوری و علی کل حال، فی للانا به و لکل دعوه ارجو للاجابه، فالمجتهد یعتبره الخطا، کما تصادفه للاصابه.

بدو سیر اقل العباد الی الہند و سائر البلاد

به تاریخ بیست پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ از بمبئی روانه تانه^۱، که بیست میل از بمبئی دور است، ده روز اقامت شد و روز یکشنبه پنجم^۲ ربیع الآخر به طرف اندور^۳ روانه شد و در استیشن^۴ کندوه که از تانه به آنجا دویست چهل میل است، در ساعت هفت از شب گذشته وارد شد. از زمان حرکت از تانه با اقامت اندور و مراجعت به کندوه، نه روز طول کشید. از کندوه تا اندور چهل کوس است. راجه اندور معروف به لکر است.

۱. به تاء مثناه فوقانی و نون و هاء، اسم شهر و قصبه است.

۲. د: شهر

۳. الف مکسر و ها و نون موحدہ و داد و واو و راء مهمله است اسم شهری است.

۴. استیشن سین مهمله و تا و یای مثناه و شین معجمه و نون، جایی را گویند که صرف برای اقامت کاری اش در عرض راه ساخته اند.

[۵] 'مدخول مالیات راجه به قراری که کرنل واتسن، اجنت، و وکیل گورنر جنرال^۲ هندوستان در سنترل اندیا^۳، می گفت خود راجه می گوید، هشتاد یک روپیه است. مگر آنکه یقیناً زیاده و تا یک کروور محتمل است و از ترس مخفی می دارد و این راجه پنج فوج لشکر از خود دارد که دو فوج به قواعد^۴ انگریزی اند و سه فوج بی قاعده و در مو^۵ که دوازده میل از اندور دور است. پنج فوج لشکر دولت انگریز در آنجا مقیمند و در حکم اجنت گورنر جنرالند و مخارج این افواج و مواجب اجنت و سایر صاحب منصبان انگریز را راجه مزبور می دهد. شهر آنجا خراب و به وضع قدیم است، مگر دو بنای جدید که خود راجه ساخته است: یکی کارخانه چهل واری بافی است و دیگر راه ریل^۶ کاری آتشی که از کندوه به اندور می آورند. نصف راه درست شده، مذکور می شد که تا دو سال دیگر کامل خواهد شد. می گفتند که این راجه، راجه زاده نیست و راجه پیش این را متنبی ساخته. صدق و کذبش را خدا عالم است. در ورود و خروج و اقامت اندور، کرنل واتسن منتهای توقیر و احترام و حسن سلوک را [۶] مرعی داشت. از تعیین منزل مخصوص و تهیه اسباب و لوازم، از هر جهت تطابق شأن را از دست نداد، بلکه بر بعض مراتب بر خود فائق داشت. دو ملاقات با راجه شد، یک شب ضیافت و یک روز دیدن. واجنت مشارالیه سفارش نامه برای رفتن بهوپال^۷، قبل از روانگی نوشته فرستاد و در ایام اقامت مهمان او بوده و در اتفاقات کمال تواضع می نمود.

بهوپال

در شب چهاردهم ربیع الآخر از کندوه به طرف بهوپال روانه و در استیشن ایتارسی^۸، پیاده شد. از کندوه به ایتارسی دویست و هجده میل است و از ایتارسی به هوشنگ آباد^۹، که اول سرحد خاک انگریز و بهوپال است، شش میل است و قصبه مذکوره در کنار رود نبرده واقع است و این رودخانه سرحد است بین دولت انگریز و خاک بهوپال و از ابتدای ایتارسی و هوشنگ آباد الی رود نبرده را از خاک بهوپال انتزاع و انگریزها متصرف شده‌اند. از کنار رود مزبور تا شهر بهوپال [۷]، هشتاد کوس است و راه از کنار رود نبرده تا بهوپال بسیار خراب است؛ به خصوص هرگاه فی الجمله بارانی بیاید، فیل و شتر نمی تواند گذشت. از حرکت و روانگی از کندوه تا اقامت در بهوپال و مراجعت، دوازده روز شد. حاکم این ملک بیگم است.

۱. مالیات و مدخول

۲. گورنر جنرال، فرمانفرما را گویند.

۳. یعنی مرکز هندوستان.

۴. قانون

۵. اسم قصبه‌ای است.

۶. ریل راه آهن است.

۷. به بای موحده عربی و ها و واو مهملتین و پای فارسی و الف و لام، اسم ملکی و صفحه‌ای است.

۸. به الف مهمله و یاء مثناه تحتانی و تاء مثناه فوقانی و سین مهمله و یاء، اسم دهی است.

۹. به هاء و واو مهملتین و شین معجمه و نون موحده و کاف فارسی، اسم قصبه‌ای است.

زنی است که از چند پشت، پسر از آنها متولد نشده که تا بر مسند حکمرانی نشیند، چنانچه ولیعهد او نیز الآن دختر اوست و مذهب ایشان تسنن است و پروا نمی‌کنند و آیه مبارکه **وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**^۱ را گویا نخوانده‌اند. لیکن این بیگم بعد از فوت شوهر اولش، یک دوسال است که به نواب صدیق محمد حسن خان، شوهر کرده، فی‌الجمله در پس پرده که کاشف^۲ ماوراء است، می‌نشیند. مع ذلک انگریزان از این فقره بسیار ناخوشند^۳، اگر چه حال در پرده است. از قبیل ثوب‌الریا که معروف است:

ثوب‌الریا یشف عما تحته فاذا التحفت به فانک عاری

چنانچه در دربار فرمانفرمای هندوستان در بمبئی که حاضر شده بود، در روزی که به خطاب استاراف ایندیا^۴ مخلع و مخاطب می‌شد، فقط یک پارچه بسیار نازک بر سر کشیده بود [۸] و فرمان فرماشان را به دست خود به او دادند و در بهوپال از انگریزان چندان نیستند و پولی تیکل اجنت از طرف دولت انگلیس می‌ماند. اما فوج و لشکر آنها، دو فوج پیاده و یک فوج توپچی و پانصد سوار و تخمیناً پنجاه اراده توپ و جُبه خانه مختصر دارند، لیکن هر چه دارند، پاک و صاف پاکیزه است و لشکرشان ملبس اند به لباس انگریزی، به غیر سواران و مالیات آنجا از قرار تخمین، قریب سی چهل یک روپیه مسکوک خود آنهاست که از روپیه انگلیس چهار پنج آنه کم است و قریب به دو قران ایران می‌شود و از داشتن تلگراف و کاری آتش نهایت متوحش‌اند.

و اما خود نوابه بسیار فطنه و زیرک و در تعمیر ملک و آبادی بسیار ساعی است و احوال این طبقه حکام آن ملک از کتاب تاریخی که خود نوابه در زبان فارسی نوشته است، به خوبی واضح می‌شود. و از ابنیه جدیده از قبیل مدرسه و بعضی کارخانه جات ساخته مثل مدرسه که برای اطفال ساخته و چهار زبان درس و تعلیم می‌کنند و دیگر جایی ساخته‌اند که دختران و پسران را گل دوزی انگریزی و غالی بافی [۹] و غیره تعلیم می‌دهند و معلم آنها انگریز بوده؛ مثلاً غالی بسیار کوچکی که یک زرع طول، نیم زرع عرض داشت، مثل مخمل بافته بودند و یک صد روپیه قیمت می‌کردند و حال بلدی جدید در قرب شهر قدیم بنا کرده‌اند و در شهر قدیم که الحال متوطن و ساکن اند، مسجدی نظیر مسجد جمعه دهلی که در تمام هند مشهور است، ساخته و سنگ مرمر بسیار در بنای مسجد به کار برده‌اند و شوارع و طرق را هم به قانون کوچه‌های شهرهای انگلیسی تازه شروع کرده می‌سازند و بهوپال در ترقی و آبادی است.

و اما وضع سلوکشان نسبت به این فدوی این بود که در کنار رود نریده که سر حد است، یک فیل جهت سواری و چهارده نفر سوار رساله^۵، با یک نفر رساله دار و دو معتبر مهمان دار فرستادند. از استیشن اینتاریسی به هوشنک آباد، کرنیل آیس بان، پولی تیکل اجنت مقیم آنجا گاری خودش را برای سواری فرستاد و در

۱. سوره نور، آیه ۳۱.

۲. د: حاجب

۳. د: اکراه دارند.

۴. توضیحات حاشیه متن: یعنی ستاره هندوستان نام شأن مخصوص است که می‌دهند.

۵. قریب سوار نظام است معنأً.

دوازده میلی بهوپال، که راه قدری بهتر بود، کالسهکه موجود کرده بودند و منزل در باغ خارج شهر که مادر این نوبه حال ساخته، معین کردند و در هفت روز اقامت، آنجا مهمان بودیم. فردای ورود [۱۰] مدارالمهام، که وزیر را گویند، با یکی از نوابان لکنهو، که نایب مدارالمهام است، دیدن نموده و عصر را برای ملاقات نوبه و نواب وقت معین شده، گاری سواری خود نواب را با چهار نفر سوار فرستاده و منشی حسین خان چیف انجنیر^۱ که متصدی امور ملکی هم هست، به استقبال در باغ آمده و در خانه نواب بار عام و مجلس سلام فراهم کردند. همه اکابر، آنجا حضور داشتند و مدارالمهام تا خارج اوطاق استقبال کرده و در مقابل کرسی نواب، صندلی گذاردند و صحبت از توجه موکب فیروزی کوکب قبله عالم - روحنا فداه - به فرنگستان و آب و هوای ایران شد. و یک شب مدارالمهام در باغ خود مهمانی کرد و یک شب هم خود نواب. و در مراجعت چند اسب سواری داده و بیست نفر سوار رساله همراه کردند. تا ایتارسی آمدند و در ساعت سه از شب گذشته، وارد ایتارسی شده، همراهیان مراجعت کردند.

بلده جبل پور

در روز بیست هفتم شهر ربیع الآخر سنه ۱۲۹۰ در ساعت شش صبح در کاری آتشی روانه جبل پور شد. [۱۱] از ایتارسی به جبل پور، یکصد و پنجاه و چهار میل است. همان روز ساعت دوازده روز وارد شده، چون خیال اقامت نبود، به کمشنر^۲ آنجا خبر داده نشد و در هطل و مهمانخانه انگریزی منزل نمود. فردای آن روز، وقت ظهر روانه ستنه^۳ شد.

و شهر جبل پور نوساخته به نظر آمد. چهاونی که معسکر را گویند و انگریزها ساخته و می مانند، بسیار خوب است و جمعیت آنجا قریب یک لک باید باشد و حکومتش در دست انگریزها است و کمشنر در آنجا می ماند و روز به روز در ترقی و آبادی است. و هوای آنجا بسیار گرم است.

لاهور پنجاب

و در روز بیست هشتم، ظهر به قصد رفتن ریوه^۴ روانه شد. و در استیشن ستنه چون تحقیق شد که راجه به شکار رفته، لهذا رفتن آنجا را موقوف داشته به تیکت^۵ تبدیل کرده، به طرف لاهور پنجاب همان شب روانه شد. از جبل پور به لاهور نهصد و چهل دو میل است. دو روز و دو شب گاری آتش می رود. چون مسافتی معتد به و بسیار خسته شده بود، در دو شهر و قصبه کوچک در عرض راه پیاده شد. یکی علی گر و دیگری قاضی آباد که در هر یک، روزی اقامت شد.

۱. یعنی مهندس باشی.

۲. یعنی حاکم

۳. سین مهمله و تای مٹناہ فوقانی و نون موحده و های مهمله، اسم قصبه است.

۴. بر وزن جیوه، اسم شهری است.

۵. پارچه کاغذی را گویند که مبلغ کرایه کاری اسستین در آن چاپ شده.

[۱۲] و اما شهرهای معتبر که در عرض راه واقع اند، یکی الله آباد است که لفتننت^۱ گورنر می ماند. و آبادی الله آباد بیش از لاهور است، زیرا که گاری آتش به هر طرف که برود، اعم از بنگال یا پنجاب یا بمبئی، لابد است که به آنجا برود. دیگری کانپور است و لکنهو که از کانپور به لکنهو می رود و اگره است که مسمی به اکبرآباد است و پیتاله و امرت سر و غیره، تماما در این راه واقع اند، لیکن در این شهرها هنگام رفتن اقامت نشد. در مراجعت از کشمیر احوال بعضی که دیده شده، جسارت می رود. در روز شنبه^۲ دویم جمادی الاولی وارد لاهور شد. چون لفتننت گورنر در کوه مری بود، اقدامی از طرف دی پوتی^۳ کمشنر آنجا نشد، مگر بعد از ورود همان روز عصر برکت علی خان اکسترائیس تننت^۴ از طرف مشارالیه دیدن نمود و مذکور ساخت که دی پوتی کمشنر می گوید خبر آمدن شما به آن طرف رسیده بود. از طرف حکومت هندوستان مگر جناب لفتننت گورنر فرموده اند، چون شما خیال رفتن کشمیر دارید، بعد از مراجعت پذیرایی لازم از شما خواهد شد.

[۱۳] و می گوید از کدام راه به کشمیر خواهید رفت؛ اطلاع بدهید. چون جناب لفتننت گورنر در کوه مری بود، قرار شد که قبل از رفتن به کشمیر، ملاقات از ایشان بشود؛ لهذا از راه مری مقرر شد و مشارالیه خطوط لازم برای^۵ منازل عرض راه نقشه فرستاد. روز دیگر صبح خود دی پوتی کمشنر به ملاقات آمده و در گاری خود سوار کرده، به تماشای قلعه لاهور رفته، در همه جا خود همراه بود. و این قلعه نه قلعه شهر است، بلکه قلعه ای است متصل به شهر که محل سلاطین سلف و رنجیت سینک بوده. حال انگلیس ها سربازخانه مقررش کرده اند که یک دو فوج سواره و پیاده ساخلو در آنجا می مانند. چون سلاطین سابق مسلمان بوده اند، یکی از عمارات قلعه مزبور را زیارت گاه خود قرار داده بودند. و در آن عمارت چیزی که زیارت شد، پارچه از عمامه حضرت امیر - علیه السلام - و عصای دست مبارکش و خاک تربت کربلای معلی و دندان اویس قرن و سنگی که جای پای در آن بود، نظیر سنگ قدم گاه نیشابور و می گفتند جای قدم مبارک حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - است.

[۱۴] و عمارات آنجا چند مرتبه بود. در یکی از آنها در مرتبه فوقانی تختی ساخته و فواره آب در اطراف آن نصب کرده اند و ارتفاع آن عمارت تخمینا شصت یا هفتاد زراع متجاوز است. و در آنجا بعضی از اسلحه و ادوات حربیه قدیم که از رنجیت سینک و غیره مانده و به دست حضرات انگلیسی ها افتاده، گذارده اند و پسر محمد اعظم خان کابلی در همان قلعه مقید است. و آن قلعه سه حصار دارد و به طرز ماریچ ساخته اند و برای جنگ بسیار مضبوط و محکم است. و عرض دیوار قلعه به قدری است که یک عراده پوست به سهولت آمد و شد می کند. و دوره قلعه از بیرون بر حسب مساحت، تخمینا قریب یک میل نیم و در داخل

۱. حاکم از درجه ثانی را گویند.

۲. دوشنبه.

۳. نایب الحکومه را گویند.

۴. درجه چهارم از حاکم و نظیر بیگلر بیگی شهر را گویند.

۵. د: برای بعضی منازل.

یک میل است. و مخلوق شهر لاهور با انگریزها - که در خارج شهر در چهاونی می مانند - هشتاد هزار کس اند. چند سالی است که خندق دور شهر را پر کرده و باغ ساخته‌اند. و از آب نهر جدید که انگریزها تازه آورده‌اند، آن باغ سقی و آبیاری می شود. و هر باغ را مسمی به اسم یکی از امراء [۱۵] شهر کرده‌اند و از این سبب که باغ و درخت بسیار شده و آب جاری هست. هوای شهر بالنسبه به سابق می گفتند بسیار فرق کرده، مع ذلک در آن وقت چنین هوا گرم بود که به وصف نیاید. و حال آن که قلب اسد نبود و روز به غیر یک دو ساعت صبح و مغرب مجال حرکت نبود.

و اما اماکن قدیمه و جدیده که ملاحظه و دیده شد، یکی باغ شالی مار است - که از بناهای سلاطین سابق است - و مقابر سلاطین که در خارج شهر قریب دو سه کوس دور واقع است و عجایب خانه که انگریزها ساخته‌اند و باغ کمپانی و غیره است. و در تمام ملک به جای لشکر انگریز از جاهای دیگر زاید است. و متفرق اند در اضلاع که تفصیل جسارت می شود. و تفصیل لشکری که در پنجاب است. و مستر تران تن چیف سکرتری، یعنی وزیر و نایب اول حکومت آنجا، در کوه مری مذکور داشت، [۱۶] از این قرار است. و اینها در متل مرت و راول پندی و پیشاور و سیال کوت و کوه مری و غیره مقیم اند. بر حسب اتفاق و لزوم شاید زیاد و کم شود.

در روز شنبه هفتم شهر جمادی الاولی از لاهور در کاری داک به چاپاری روانه کشمیر شد. در راه کوه مری که معروف به مسیری است. چون کاری آتشی از لاهور به پیشاور تمام شده و این راه آهن را دولت انگریز می سازد، دخیلی به کمپانی ندارد. خود ریل راه آهن را تا قدری گذشته از شهر گجرات ساخته‌اند. مگر به واسطه اینکه بر یک دواب از پنج آب که این ملک مسمی به پنجاب از آن سبب شده است، پل باید بسازند و هنوز آن پلها تمام نگشته، کاری آتش جاری نشده، بزرگ ترین آن رودها همین شط گجرات و جیلیم است. و پنج آب معروف اینها هستند.

[۱۷] اول، رودخانه ای ست که بین لودیانه و امرت سر و لاهور است که طول پل آن تخمینا قریب به دو میل می شود که از آهن ساخته‌اند و کاری آتشی از آن می گذرد و قریب هفت - هشت دقیقه طول می کشد که بگذرد. و چهار دیگر بین لاهور و پیشاور واقع است. یکی از آن چهار شط، رودی است که در پنج میلی لاهور است و پل آن چوبی است. ثانی، رود قریب گجرات است و این گجرات، غیر گجرات معروف است. از لاهور به گجرات، شصت و هشت میل است و عرض آن رود قریب به سه میل است و در بعضی جاها شاید به تفاوت امکانه مختلف بشود، و نصف آن را پل چوبی ساخته‌اند و نصف دیگر پل ندارد که به جالی پوت و کشتی های کوچک می گذرند و چند پایه پل کاری آتشی را ساخته‌اند، لیکن هنوز تمام نشده. ثالث، دریای جیلیم است که شهر جیلیم در کنار آن واقع است. در آنجا هم به جالی پوت و غیره عبور مرور می کنند و عرض این کمتر است از رود گجرات و از لاهور یکصد میل دور است. چهارم، رودی است [۱۸] که بین راول پندی و پیشاور واقع است. چون به پیشاور نرفت، دیده نشد.

شهرهایی که در عرض راه از لاهور به کوه مری و پیشاور است، به غیر داک خانه‌ها و دهات، یکی کُجران والا و دیگری وزیرآباد، دیگری کجرات و این شهری است که رنجیت سینک از انگریزها شکست خورده و ملک پنجاب را انگلیس‌ها متصرف شدند. دیگر جیلیم است و کجر خوان و راول پندی. از لاهور به راول پندی، یکصد و هفتاد میل است و کاری داک قریب پنجاه ساعت می‌رود. و از راول پندی به مری چهل میل است. تمامی این راه کوه است، مگر چنان راه را ساخته‌اند که گاری آسیبی به خوبی می‌رود. و عمده لشکر انگریز در ملک پنجاب در راول پندی می‌مانند، به واسطه کثرت قرب آن به پیشاور، زیرا که کاری داک قریب دوازده ساعت می‌رود و در راول پندی چهار چهاونی^۱ است. در خود شهر مزبور، دو فوج سرباز سولجر و دو فوج سرباز سیاه هندی و یک فوج سواره [۱۹] و دو فوج توپچی و یک فوج سرباز که تفنگ ریفل دارند و یک فوج پیاده که تفنگ دارند، مگر برای صاف کردن راه و مقدمه الجیش مقررند. و در سه چهاونی دیگر نیز بر این قیاس است که یکی از آن سه در خود کوه مری است و مخلوق این ضلع به فرار تحریر دیپوتی کمشنر آنجا هفت لک نیم است.

روز جمعه، هشتم جمادی‌الاولی وارد آنجا شده، در شب دوشنبه یازدهم، روانه کوه مری شد. چون جای مخصوص ممکن نشد، جناب لَفْتِنَنْت گُورنر در هطل منزل معین کردند. پنج روز اقامت شد. فردای ورود کپتان برن پریوت سکرتری^۲ و مستر مارشال دیپوتی کمشنر و پندلال موتی لال مترجم را به دیدن فرستادند. وقت برای ملاقات معین کرد. در ملاقات از ورود موبک اقدس ارفع همایون - علی ارواحنا و روح العالمین فدا - به پاریس و پذیرایی و توقیراتی که در لندن شده بود، صحبت شد. شب بعد از ملاقات را وعده خواستند با جمعی از صاحبان انگلیسی معتبر و زن هاشان. بعد از صرف طعام، وکیل مهاراجه کشمیر را حاضر کرده، سفارش لازم [۲۰] بعد از آنچه نوشته و فرستاده بودند، شفاها به مشارالیه فرمودند و شب دیگر را هم مستر تران تن جیف سکرتری وعده خواسته.

یک شب هم در کلب^۳ مستر پیرسم وزیر علوم پنجاب وعده خواسته و از هر جهت پذیرایی لازم به عمل آوردند و برای دیدن مدرسه لارد لارنسن که خصوصاً برای تعلیم اطفال ایتم سربازهای سولجر انگریزی ساخته، خود مشارالیه بر حسب حکم به اتفاق آمده. و آن مدرسه در کوه مری واقع است و منقسم به دو قسم است: یکی برای اطفال ذکور و دیگری جهت ایتم اناث. در عمارت تحناتی درس می‌خوانند و در فوقانی جای خواب آنها مقرر است. هر یک نفر یک دست رختخواب و یک تخت آهنی داشتند. یک معلم زن بود، برای اطفال اناث و یک مرد برای اطفال ذکور و یک نفر هم از سربازها معین شده بود که عصر ها آنها را مشق سربازی و قواعد نظام و لشکری تعلیم می‌داد. و سایر عمله جات از قبیل طباخ و غیره نیز مقرر دارند که مواظب حال آنها است. [۲۱] یک صد و سی طفل ذکور و شصت نفر دختر در آنجا درس

۱. چهاونی معسکر است

۲. کسی را گویند که متصدی امورات خانگی و مهمتم پذیرایی است.

۳. به فتحین، جایی را گویند که اکابر انگریزی به طریق نبرد حصه ساخته و می‌مانند.

می خوانند، اما آب و هوای آنجا بسیار سرد است، به خصوص شب ها و روز اگر باران بیاید سرد است، والا فی الجمله گرم می شود. و آب آنجا بسیار بد است. و در خود مری مزرعی نیست و چیزی به عمل نمی آید. و جمیع مأكولات از هر قسم از سری نگر کشمیر و قراء آن و راول پندی و لاهور می برند. و در زمستان از کثرت برف و سردی هوا، کسی را طاقت زیست و اقامت نیست. و رحله الشتاء و الصیف در آنجا اوجب من اکرام الضیف است. و در هنگام حرکت به طرف کشمیر، جناب نقلیب کورنر دو دستگاه چادر مع لوازم با مراحمت از کشمیر همراه کردند.

کشمیر و توابعش از بلال و وهاد، التی لم یخلق مثلها فی البلاد

در روز یکشنبه شانزدهم شهر جمادی الاولی، از کوه مری روانه سری نگر کشمیر شد. از کوه مری به آنجا یکصد و بیست کوس است. در ده - دوازده روز به آسودگی می توان رفت و کحاله که یکی از منازل و چهارده میل دور است از کوه مری، سرحد است بین دولت انگلیس [۲۲] و مهاراجه کشمیر. از مری به سری نگر، تماما کوه است از دو طرف راه و از کحاله از یک طرف راه تا به سری نگر متعلق به مهاراجه است. و در طرف دیگر راه نیز تا مظفرآباد به دست انگلیس ها است و کشمیر راه بسیار دارد. از دو سه راه آن می توان عبور کرد و معبر عام است و چند راه دیگر دارد که معبر عام نیست و اما اسامی آنهاهی که معبر عام اند: اول، کوه مری که معروف به مسیری است. ثانی، بانهال که راه جمون است. ثالث، مظفر آباد. و اما آنهاهی که معبر عام نیستند: اول، پیر پنجال؛ ثانی، ابوتاب آباد؛ ثالث، بیم بر پنج و غیره است، لیکن اسهل از همه راه مسیری و مری است که محض تردد انگریزها ساخته اند و این راه از دو طرف کوه است و از وسط دره و از کمر کوه راه ساخته اند به قدر یک نفر یا دو نفر که بتوانند بگذرند و سرچشمه این رودخانه در دری ناک کشمیر است، که به مرور زیاد می شود و از وسط شهر سری نگر می گذرد و انتهای آن دریای جیلیم است، [۲۳] که این آب نیز شامل آن می شود. و کوه های کشمیر ارتفاعشان اقل، از چهار هزار فوت است الی هجده هزار فوت. و وصف صعوبت راه جمون که معروف به بانهال است - با وجود آنکه معبر خود مهراج کشمیر هر سال از آن راه است و تازه ساخته - جموح قلم را در سنگلاخ عجز انداخته است. و زهاب از راه مری بود و ایاب از راه بانهال و جمون اتفاق افتاد و این دو راه هر دو تماما اشجار، ذات اثمار، که نمونه جنات تجری من تحتها/الانهار، و چشمه سارهای خوش گوار، که معنی هند عذب فرات در آنها مستعار، و هوای لطیف سازگار، که حقیقت و ارسالنا الریاح لواقع در آن آشکار بود. مگر طراوت و هوای بانهال از اشجار کهنه و نونهال بهتر از راه مری در هر حال است. در هر دو راه، درخت های مثمر است که خود رو و صحرایی آنها بیشتر است. اکثر آن، اشجار انار و سیب و به و زرشک بی دانه و دانه دار است، به خصوص راه مری و گل و ریاحین و مرغزار [۲۴] برون از حد احصا و انحصار و انواع و اقسام گل و ریاحین که چشم نرگس ندیده و دماغ نیلوفر نشنیده، مخصوص به راه بانهال است که از هر قسم میوه که در ایران به هم رسد، در کشمیر نیز یافت شود، لیکن صحرایی و بی ترتیب است. در واقع توان گفت که بهشت هندوستان است، مگر بهشت روی زمین شدنش موقوف به حسن تربیت است.

و مردم آنجا سفید رو، سیاه مو، خوشگل و خوش خو، به عکس، سخت اند و بدن ها بسیار شریزند. دیر آشنا، جری و متعصب اند هر قوم در مذهب خود، لیکن بسیار کثیف و خلقان و زیاد ترسوک و جبانند. اگر آب و هوا و میوه دارد، راه عبور ندارد و اگر مردمش خوش خو و ظریفند، بد بو و کثیف اند. برای خوش هوایی آن خطه، همین بس است که در قلب اسد تابستان، کمتر وقتی می شود که شخص محتاج به کلیجه و سرداری و عبا و جبه نشود. مگر در زمستان بسیار سرد می شود که از کثرت برودت، راه اغلب معاملات مسدود می شود و اگر فرضا کار لازم اتفاق افتد. متمولین در خانه های خود حمام ساخته اند و در جامه کن حمام [۲۵] به سر برده، گذران و داد و ستد و معامله می نمایند. و ضعفا هر کس یک مثقال از چوب خیزران، نظیر سبه، ساخته میان آن را گل ریخته در او آتش گذارده، در زیر پیراهن گرفته همراه می گردانند که آن را کان گری گویند. معروف است شناخته می شود کشمیری به اینکه شخص کشمیری اصل است از اینکه پای او را نگاه نمایند و نظر کنند؛ هرگاه از زانوی آن به بالاتر، اثر و داغ سوختن است، کشمیری اصل است، و الا فلا. زیرا که لباس عامه مخلوق آن ملک به غیر اشخاصی که در نوکری باشند، یا قلیل معاشی و با مردمان خارج تردد کرده باشند، هر یک، یک پیراهن بلند عربی دارند از زن و مرد، بدون آزار و زیر جامه، به خصوص فقراء و ضعفا. منتها در گرمی هوا پیراهن یک لا می پوشند و در ایام زمستان پنبه دار.

و سبب اینکه با وفور آب، کثیف و خلق اند، این است که در سوائف ایام از طرف حکام، به هر که دیناری گمان بردندی، صد و هزار دینار به جبر و عنف می گرفتند؛ مردم ملجاء شده، برای حفظ خود، این لباس را ساخته و کثافت را پیشه کرده که در کثافت بگذرانند و از دست ظلام آسوده مانند. [۲۶] و حال با وجود امنیت، چون در آن حالت، طبیعت ثانوی به هم رسانیده اند و عادت شده، کما کان باقی و استصحاب را جاری و در تبدیل احوال مسئله بدا را احتمال می دهند، لهذا ترک آن شیمه را روا ندارند. و پرده و حجاب درستی، به غیر اهل تشیع، ندارند. هنوز و سیکان که جای خود دارند. اهل تسنن اقتدا به ایشان کرده اند، مثلا زن و مرد، در روز روشن در آب رفته، شناوری می نمایند. زن هر که، و مرد هر که، باشد. مگر حال در خود شهر سری نگر قدری کم شده از قدغن مهاراجه. سبب آنکه، روزی مُدم^۱ و صاحبه انگلیسیه همراه شوهر خود از شط وسط شهر عبور می کردند، این حرکات را قبیح و مستهجن دانسته، بلافاصله به اتفاق می روند نزد مهاراجه، و مراتب را می گویند که ما انگریزان شرم می کنیم از مشاهده این احوال، خوب است قدغن شود. از آن روز کمتر شده است، به خصوص وقتی که خود مهاراجه باشد.

در هفدهم جمادی الاولی، سید باقر شاه تحصیل دار و یک نفر از هندو که معتبر در نزد مهاراجه بود، از سری نگر برای استقبال و پذیرایی [۲۷] در کحاله حاضر شده و یک جمپان^۲ که مخصوص سواری مهاراجه بود، آوردند و در منازل، تهیه طی مراحل، از هر چیز کردند، مگر مال جهت بار برداری که به نهایت متعذر بل متعسر است و مقر حمل اسباب موقوف به حمل و نقل حاملان است، زیرا که دواب بار بردار زبان بسته که

۱. مادام.

۲. نوعی از سواری است که شبیه تخت روان است که حاملان بر دوش می برند و در هندوستان معمول است.

و تَحْمِلُ أَنْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ^۱ هر یک از عجز به قدر سنگ پای بندند، زیرا که جبال و اوعارش هر یک بزرگ تر از البرز و الوند و دماوند است. لابد و ناچار اسباب را حملان، که آنان را کولی گویند، به پشت گرفته می برند. و در منازل عرض راه تهیه هر قسم مأکول را برای عابرین خود مهراج می نمایند و دخلی به رعیت ندارد. آنچه مطلوب باشد، موجود است، مگر به قیمت دو مقابل و نفع عاید ریاست می شود. و در هر منزل کسی که تحویل دار است، معین و جمیع اشیاء در تحویل او است و او را تکه دار گویند. و رعیت را قدرت فروش به سایرین و واردین و صادرین نیست. و رعیت بیچاره را تحمیل حمل و نقل اسباب مسافرین می کنند و هر یک چهار انه که قریب پانصد دینار ایران است، [۲۸] می گیرند. نصف آن را هم باید به مهاراجه بدهند. و اجناس را به قیمت نازل از رعیت می خردند و به قیمت گران می فروشد. و در بریره مولا^۲ که بیست پنج کوس است تا سری نگر از راه دریا و هیجده کوس از راه خشکی، سه فروند کشتی حاضر کرده بودند و تبعه دولت علیه، سه چهار نفری که بودند، تماما آمده، حاضر شدند.

در پنج جمادی الاولی، وارد سری نگر شده و در خانه که معین کرده بودند، فرود آمده، همان ساعت ورود، حکیم مهری که طبیب خاص مهراج است و از معتبرین اندیا است. از طرف مهراج به پذیرایی آمده و روز بعد را ملاقات معین شد. چون شهر سری نگر نظیر شهر بغداد واقع از وسط شط و از دو طرف، عمارت است، مهراج یک کشتی سواری مخصوص که چهل - پنجاه ملاح در او است و او را پرنده می نامند، فرستاده با یک نفر معتبر و دو نفر چوب دار نفره آمده و در ساعت موعود حاضر شده و در هر درب از دروب عمارات، احدی از معتبرین را به استقبال فرستاد. [۲۹] و در اوطاقی که خود راجه نشسته بود، دیوان بدری نات، که وزیر عدلیه است، تا خارج اوطاق استقبال نمود. دیوان کرپارام، پیشکار، تا وسط اوطاق آمده، در زیر دست پسر بزرگ مهراج، که ولیعهد است، جا معین کردند و دیوان کرپارام ترجمه می نمود و صحبت از توجه موکب اقدس ارفع همایون شاهنشاهی - ارواحنا فداه - به صوب فرنگستان شد.

اما طبقات حکام و سلاطین کشمیر و [اینکه] چگونه به دست سیکان آمده

اصل اسم کشمیر، تی پور است؛ بعد به مرور تبدیل به کشمیر شده و این لفظ نام است برای تمام ملک که شهرهای آن اسامی مخصوص دارند و سابقا پای تخت در سری نگر کشمیر بوده؛ بعد از آنکه به دست سیکان آمده، محل اقامت خود را به مصالح چند جمون را مقرر داشته اند و در ایام گرمی هوا به سری نگر می آیند.

و اما سلاطین که در آنجا سلطنت کرده اند

در دو هزار سال پیش به تصرف شاهزاده گان تاتار بوده و بعد از آنها، حاکم بدخشان اراده کرد بگیرد، مگر نتوانست. کشتار بسیار شد. مراجعت کرد و سلطان محمود غزنوی به زحمت تمام آنجا را گرفت. بعد

۱. سوره نحل، آیه ۷: بارهای شما را به شهری می برند که جز با مشقت بدن ها بدان نمی توانستید برسید.

۲. یکی از قراء است قریب سی نگر.

از او بابر شاه گرفت، لیکن نتوانست که نگاه دارد و زیاد در آنجا اقامت نماید و همایون پسرش نیز گرفت. مردم بلوا کرده، واگذار نمود به خودشان. بعد از آن، میرزا حیدر نام کاشغری، از راه تبت با چهار هزار سوار آمده، گرفت. تا ده سال هم به دست او بود، لیکن عاقبت او هم نتوانست نگاه دارد، به همایون واگذار نمود و نوکری او را اختیار کرد. و اکبر پادشاه نیز کشمیر را گرفت و به دولت مغول شامل کرد و صنعت شال بافی در عهد مغول ترویج یافت و مردم تعلیم گرفتند و آنچه بساتین و باغات و عمارات خوب در کشمیر می باشد، از آن زمان است و از عهد اکبر پادشاه به بعد، پادشاهان همه منصرف و خرج مطبخ سلطانی خود را حواله به کشمیر و به آنجا منحصر می داشتند تا زمان به محمد شاه هندی و در عهد سلطنت محمد شاه خرج سفره و فرش و چادر ترمه را از مالیات آنجا ماخوذ و به مخارج مزبوره می رسانیدند. چنانچه معروف است، چادری و فرشی از ترمه ساخته بودند [۳۱] که هفتصد زرع طول داشته و تچره‌های آن هزار زرع بوده و هزار فیل، حمل و نقل چادرهای ترمه می کرد و در آن زمان قریب چهار کرور مدخول کشمیر فقط بوده است و در زمان نادر شاه به دست امراء کابل افتاد و مدت هشتاد سال در دست آنها بود. و رنجیت سینک ایشان را شکست داده، خود متصرف شد و او شامل کرد به ملک پنجاب و بعد از شکست به رنجیت سینک که حضرات انگلیسی ها دادند، در سنه ۱۸۴۶ در شهر گجرات به تصرف انگریز ها آمده. کلاب سینک که یکی از نوکر های رنجیت سینک بود، در ایام دعوا با حضرات انگلیسی ها متفق شده و در ضمن شرط کرده بود که هرگاه کمک به انگلیس ها بنماید و مدد به رنجیت سینک نماید، انگریز ها کشمیر را به او بدهند. بعد از فتح پنجاب و شکست رنجیت سینک، حضرات انگلیس ها در وفای به عهد خود تقاعد ورزیدند و گفتگو بسیار به میان آمد. آخر الامر قرار شد که هفتاد و پنج یک روپیه به انگریز ها داده، کشمیر را بگیرد. عاقبت چنین کردند. این است که حال به دست زن بیل سینک پسر او است. [۳۲] و مردم و ملک را زرخرد می دانند و در چند سال پیش، در عهد این راجه که پسر کلاب سینک است، هفت تبت را گرفته، مزید و شامل کشمیر کرده است و الحال مالیات می گیرد و وسعت ملک متصرفی این مهراج به اضافه هفت تبت - به قراری که دیوان کرپارام پیشکار آنجا، نقل کرده - هشتاد هزار میل است. بعید نیست که با هفت تبت این قدر بشود؛ لیکن یکی از انگریز ها در کتاب خود می نویسد که عرض آن هجده میل و طول آن نود میل است که تقریباً یک هزار و ششصد و بیست میل می شود و او برحسب تخمین می گوید این قدر است چون اضلاع متساوی ندارد، نمی توان به طریق تحقیق معین کرد و او نیز می نویسد که دیگران تا چهار هزار پانصد میل برآورد کرده‌اند. و در اطراف آن کوه‌های بسیار بلند از هشت هزار فوت الی هجده هزار فوت، تخمیناً مرتفع می‌باشند و در بسیاری از آنها در تمام سال برف می نماید و کمتر است کوهی که بالای آن مسطح باشد و کوه های نامیزان [۳۳] اسلام آباد، وری ناک، بامپور، ریتاپور، ناناگر، خانپور، آمودر و چند رودخانه عظیم است. و تالاب و دریاچه بسیار است که به اصطلاح کشمیر دل می گویند. شخص مذکور داشت که در زمان قدیم، این شهر سری نگر و توابع قریبش تماماً آب بود و این محل که حال شهر است، دریا بوده، بعید نیست، زیرا که دوره شهر تماماً از چهار طرف کوه‌های مرتفع است. یکی از حکام و سلاطین آنجا به واسطه قلت زمین و کمی زرع، همتی گماشته از طرف بره مولا که راه مسیری و کوه مری است،

کوه را بریده و آب بیرون شده، شهر بنا کرده‌اند. چنانچه حال هم که تالاب و دریاچه در آن زمین است، که یکی بیست و پنج میل تقریباً دوره آن می شود و دیگری دریاچه‌ای است که در قرب و متصل به شهر است و تخمیناً ده میل دوره آن است و سینکاره که یک قسم میوه و بحبوب مثل باقلا و غیره طعماً آشفه است، در این دو جا بسیار عمل می آید که یک روپیه فقط از اجاره آن می گیرند.

[۳۴] و اما معادن که در آن ملک پیدا می شود، آهن، سرب، مس، کبریت، زغال سنگ، نقره، طلا هم شاید باشد، لیکن کسی کار نمی کند و از قبیل جواهر و سنگ شنیده شد که چیزی باشد و مالیات حالیه آنجا - به قراری که معروف بود - یک کرور پنجاه و یک روپیه چلکی مروج آنجا است که قریب دو ثلث و بعضی اوقات نصف قیمت روپیه انگلیسی مصرف می شود و قرار تحصیل مالیات به قرار سه کوت است، زیرا که مهاراجه می گوید ملک را خریده‌ام و کسی مالک زمین نیست. آنچه حاصل شود، یک حصه را رعیت ببرد و تتمه را واگذارد و آن چه هم که رعیت ببرد، خود می خرد از آنها به قیمت نازل، و می فروشد به قیمت گران. و لشکر به قراری که دیوان جولاسا، پدر دیوان کر پارام، که وزیر اول است، در جمون مذکور داشت و دیگران هم گفتند، قریب پنجاه شصت فوج است. پانصد نفری است که بیست و پنج فوج آن به قواعد انگلیسی تعلیم یافته اند و ملبس به لباس انگریزی اند که در حقیقت دوازده سیزده فوج به قاعده دارند و مابقی از قواعد معموله لشکری بی خبراند، که در کوه ها و جبال و دهات متفرق اند و مواجبی هم به قاعده ندارند.

[۳۵] و چون همه از طایفه خود مهراج اند، در ضرورت همان که اخبار کرده، حاضر می شوند، محض تعصب هم طایفه بودن؛ بر خلاف آن بیست و پنج فوج که مواجب و مرسوم جزئی دارند. لیکن در اخبار، بیتی دیده شد که لشکر کشمیر را بدین تفصیل نگاشته بود: توپ نود و شش اراده، توپچی هفتصد و نود و هشت نفر و هجده هزار و چهارصد و سی و شش نفر پیاده و سیزده هزار و چهار صد و پنج نفر سوار، که چهار هزار و ششصد تن سواره نظام است و اهالی و جمعیت آن ملک، قریب پنجاه لکاند.

و اما اماکن غریبه بسیار است که بعضی دیده و شنیده شده، جسارت می رود و اسامی آنها از این قرار است: آنت ناک، بادن، عنبر نات، شیشه ناک، کنک بان، که اینها زیارت گاه هنود و سیکان است. اسلام آباد، وری ناک، کوبک باغ، غار مندا، شیخ صفر باغ و غیره معابد سیکان و هنود در آنجاها است. تخت سلیمان، باغ تیم، چشمه شاه، باغ نشاط، باغ شال مار و قلعه‌ای است که در کنار شهر سری نگر، بر قلعه کوهی واقع است. باغ کات، شیرگری، چشمه آب گرم، مسجد شاه همدان، [۳۶] رام منش باغ، مسجد جمعه، واقع در شهر سری نگر، کلمرز.

شرح بعضی از امکنه: مسجد جمعه کشمیر از بناهای عالی و قدیم است. می گفتند از بناهای اسکندر ثانی است که در سنه ۹۰۹ ساخته شده، تا دوره محمد شاه هندی باقی بود، بعد آتش زدند مخالفین؛ و در عهد جهانگیر شاه، در سنه ۱۰۲۹، تعمیر کردند. در ثانی در روز عید ماه مبارک رمضان، مجدداً آتش زدند. بعد ساختند و در عهد این مهاراجه حال نیز تعمیر کردند که الحال سیصد و هشتاد و سه سال است که ساخته شده است.

دیگر کلمرز است، که بیست و پنج میل^۱ از شهر سری نگر دور است و در قله کوه بسیار مرتفعی واقع است و آن میدانی است و اطراف آن محیط است به جبل شامهات و از یک میل تا دو میل^۲ مرتفع و بلند است، که قریب سه چهار میل دوره آن است. و او را کلمرز از آن سبب گویند که همان که برف برداشته شود، انواع اقسام گل پیدا می شود و همان قسم باقی می ماند تا برف بیاید. و در فصول مختلفه انواع آنها مختلف و زیاد و کم می شود.

[و کلمرز از این سبب گویند که در زمانی پیش، این کل زمین مرتع و چراگاه اسبان موسم به گرمگ بود. شاهان سابق را بدان توجهی نبود. تا اینکه یوسف خان، از خاندان چکان، فرمانروای کشمیر و حاکم این دیار بی نظیر در سنه ۹۸۹ گردید. چون بسیار عیاش بود، اغلب در اماکن خوب و مرغزار مرغوب به سر می برد و به هر برین دلگشا و مرتع روح افزا که رسیدی، رحل اقامت گستردی و عمارات عالیه و شرف عالیه بنا نمودی و ایام عمر را به ترویج روح و تفریح و فتوح گذراندی. تا آنکه زمانی که به این گلزار ارم آثار، که او را در زبان کشمیری پادشاه پندی می نامند، رسیده، همان که مشاهده گردید:

فرار خاک و خشتها	دمیده سبز کشتها
چه کشتها بهشتها	نه ده، نه صد، هزارها

عمارتی بلند و کاخی دلپسند بنا نمود که الحال منهدم و معدوم است. و مردمان ذی عزت را که در قرب و جوار مکان و معاش داشتند، برای تربیت و ترتیب و تزیین و حراست بناوخت و راه آمد و شد چهار پایان را مسدود ساخت و این سرزمین فرحت آیین را کلمرز نام نهاد و در ایام بهار آن مرغزار ارم آثار، با گل رخان گل بدن و کنیزکان سیمین تن بر تکایای نشاط و بر بساطهای ذات انبساط، نرد فرحت و شطرنج مسرت می باخت و از آن زنان، محل سیرو و سرور اصحاب شوق و ارباب ذوق گردیده. در ماه ثور برف آنجا گذاخته و گل‌های رنگارنگ و ریاحین خوش آب و رنگ که زیاد از بیست و یک رنگ است، هویدا و شکفته می گردد و چندان:

ز خاک رسته لاله‌ها	چه بر دمن پیاله‌ها
به برگ لاله زاله‌ها	چه بر شفق ستاره‌ها
بهاره‌ها بنفشه‌ها	شقیقه‌ها خجسته‌ها
نمارها شکوفه‌ها	اراک‌ها عرارها ^۳

نمودار می‌شود که چشم از نظاره آن خیره و خاطر از مشاهده‌اش چیره شود. و در فصول، انواع و الوان‌شان مختلف می‌شود و اطراف آن سرزمین به اشجار شناور از اقسام شمشاد و صنوبر به کفوف و به کمال طراوت

۱. د: فرسنگ

۲. د: از یک میل تا دو میل.

۳. ظاهراً شعر از قافی شیرازی است که از شاعران دربار ناصری بوده و در حکومت میرزا آقا خان آقاسی نیز نقشی داشته است، البته با تغییراتی.

و خضارت، موصوف است. هوایش غم زدا و شمیمش روح افزا، نشاط آورنده دل ها، فضایش زداينده الم ها، صفایش شمه از طور سینا، محل فرحت راحت و مقام عیش و عشرت، مگر آبش نسبتی با هوایش ندارد و بهترین فصولش همین فصل است که گل و ریاحینش بهتر و بیشتر از همه فصل ها است.^۱ و هوای آنجا بسیار سرد است، [۳۷] که در شب محتاج به آتش و پوستین می شود. در روز در جاهای سایه - با وجود آنکه آفتاب بسیار گرم و زنده است - خیلی سرد است و بسیار خوش منظر و با طراوت و صفا است. مگر آب آنجا بسیار بد است، زیرا که چپوه دارد. یک خوراک آب کفایت از دو شبانه روز خوراک می نماید و شکار کبک و غیره بسیار است.

و دیگر از عجایب، فقره دزدی زمین با حاصل است. به این معنی که شخصی، مثلاً صاحب یک جریب زمین است و به زحمت های تمام حاصل عمل آورده، فردا که بر سر زمین خود می رود، نه زمین خود را می بیند و نه حاصل را. هر چه هست، آب مشاهده می نماید. یقین است که این سخن قبیح و در انظار اولو الابصار، مستهجن و بسیار مستبعد می نماید، زیرا که خالی از غرابت نیست و شاید حمل فرمایند بر اینکه «جهاننیده بسیار گوید دروغ»، مگر این فدوی در کمال ضراعت^۲ و فرط مسکنت از جسارت این عرض می خواهد و بیان واقع این واقعه آن است [۳۸] که در قرب شهر سری نگر، در باچه ای ست که ده میل دوره آن است و عمق آن به جهت اختلاف امکانه از سه زرع الی بیست سی زرع مختلف می شود، در جاهایی که بسیار عمیق نیست. هر کس به قدر وسع خود جایی را به اذن مهاراجه متصرف می شود و چهار چوب محکم در چهار طرف به زمین فرو برده، نصب می نمایند و ریسمان های مضبوط از محاذی به چوب ها بسته و بعد به فاصله هر دو زرع یا سه زرع از طول و عرض چوب دیگر منصوب کرده، باز به طناب و ریسمان ها می بندند و از خار و خس و خاشاک داخل و خارج آب بر روی ریسمان ها می ریزند تا به مرور سنگین شده، به زیر آب می رود و بعد خاک می ریزند که محکم شده و روی آن زراعت می نمایند. از قبیل سبزی آلات و هندوانه و خربزه و خیار و غیره به عمل می آورند، به غیر گندم و جو و برنج. در این حال هرگاه کسی را با دیگری عنادی باشد، در شب چوب ها را کشیده، زمین را با حاصلش وصل به زمین خود می کند و این است معنی دزدی زمین و حاصلش.

و اما حکایت نزاع زنان کشمیر نیز تواند از غرایب باشد. و آن تفصیل این است که هرگاه دو مرد با یکدیگر [۳۹] نزاع کند، عاقبت امرشان به اصلاح یا محاکمه می گذرد، لیکن زنان متخاصمین، اقلاً تا یک هفته^۳ در جدال مشغولند، که از طلوع آفتاب الی غروب آنچه نگفتنی و نکردنی است، می گویند و می کنند. همان که غروب آفتاب شد، هر یک سبیدی می آورد و واژگون کرده، به زمین گذارده، دست می زنند که این علامت است که نزاع باقی است تا صبح دیگر آمده، هر یک سبد خود را برداشته؛ یعنی اول نزاع و فتنه

۱. د: متن داخل کروشه در نسخه بیاض نبود.

۲. فروتنی نمودن

۳. د: تا سه چهار روز

برآید و کذلک تا چند روز می گذرانند.

و مشهور بود که در یکی از غارهای آنجا که معابد هنود است، به واسطه کثرت برودت، آبی که از سقف می چکد، منجمد و یخ شده تا پانزدهم ماه به صورت انسانی متشکل می شود و از پانزدهم الی آخر ماه، کم کم شروع به نقصان کرده، آخر ماه تمام می شود. در هر ماه چنین است و حساب شهرور را از آنجا تحقیق می نمایند و آنجا را هنود عبادت می نمایند در وقت معین. العهده علی الراوی.

و اما صنایع و بدایع، شال کشمیر که معروف است، مگر این اوقات به واسطه کثرت اهتمام و حسن تربیت مهراج، شال دو رو می سازند. و زرگری، که هر چه نمونه بدهند به عینه بلکه بهتر می سازند. و تفنگ و طپانچه را مثل عمال انگریز کار می کنند و به عمل می آورند. و مهراج به خود به نفسه شوق بسیار دارد به فوج و لشکر و جبه خانه. و کارخانه تفنگ سازی در سری نگر هست که الحال مشغولند. [۴۰] لیکن این اوقات یعنی بعد از آنکه در دو سنه قبل لَفْتِنَنْتِ گورنر پنجاب، به کشمیر رفت، ممانعت نمود و کنون از ترس در ظاهر به اسم مهراج کار نمی کنند و جبه خانه خود را ظاهر نمی سازند، لیکن توپ نمی توانند بسازند؛ فقط از عهد قدیم، سی چهل عراده توپ دارند و از دولت انگلیس رعیتی در آن ملک نباید مقیم باشد بر حسب قرار نامه؛ مگر به طریق سیاحت و تجارت و کشت. در شش ماه که راه ها مفتوح است و خوش هواست، می روند و مراجعت می نمایند. و در این شش ماه کسی به طریق و کالت و سر پرستی ایشان، از کلکته مامور شده می رود و در زمستان مراجعت می نماید. و دیگر از صنایع، نقاشی و تذهیب کاری و در اسلام آباد سری نگر، روی فرش ها از قسم پشمینه ساخته و به طریق گلدوزی رشت، گلدوزی می نمایند، لیکن به آن طراوت و نظافت نیست.

و اما تفصیل بلوای کشمیر در سنه ۱۲۸۹، گر چه در اخبارات مفصلا چاپ و در طی عرایض وزارت جلیله خارجه عرض شده، [۴۱] لیکن مجملی از آن را جسارت می نماید، که عمده سبب وقوع این قضیه، از جهت بنای مسجدی بوده است، یا امام باره و تکیه که متعلق به تشیع بوده و اهل تسنن ممانعت می کنند. اهل تشیع نپذیرفته، نزاع می شود. چون جماعت شیعه بالنسبه به اهل سنت و جماعت، کم ترند، زیرا که در تمام ملک کشمیر زیاد از ده دوازده هزار خانه هستند، شورش نموده، اهل تشیع را مضمحل و پایمال کردند. خانه و مساجد و تکایای ایشان را تماما آتش زدند و اموالشان را غارت کردند به زور. **مَا تَمْتَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَالْأَسْتِزْخَامِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَلَا أَرِيقٌ لَهُمْ دَمٌ**. لیکن مهراج، همه مفسدین را گرفته، بعد از تحقیق هر کس را به قدر قصورش سزا داد. بعضی قتل و بعضی را قید مادام العمر و بعضی را کمتر و آنچه از مال جماعت شیعه برده بودند و در آتش انداخته بودند، چیزی به عینه عاید نمی شد. مهراج، به قدر سه یک روپیه، بل متجاوز، از خود به جماعت شیعه داد. [۴۲] و استمالت نموده و محبتش به این طایفه از آن روز زیاد شده و اعتقاد باطنی خودش این شده که این جماعت، اقرب

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷: در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته اند؛ آنها با غنیمت فراوان برگشته اند، بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی گردد و یا قطره ای خون از آنها ریخته شود.

اند به حق. و خود مهرج بسیار مرد زیرک و فطن و ذی هوش و رحیم دل است و به انگریزهای سیاح و مترددین محبت بسیار می کند، که از او خوب بگویند و اگر ظلمی بر رعیت وارد شده باشد و مطلع شده باشند، مخفی و مستور دارند.

اما جهت رفتن فدوی به آن صوب، به این واسطه بود که سه - چهار نفر از تبعه دولت علیه مقیم اند و در این بلوا چه صدمه به آنها رسیده، در صدد جبران برآید. زیرا که حاجی محمد صادق کاشانی، در بمبئی، اظهار نمود که خانه مرا غارت کرده‌اند و چیزی به من نرسیده است. بعد از ورود به آنجا نیز معلوم شد که مسجدی هم میرزا آقای شیرازی ساخته بوده و آتش زده، خراب کرده‌اند و دویست روپیه مخارج آن کرده بود. به حکومت هندوستان اظهار شد و چون طول کشیده و جواب نرسید و فدوی هم تا به پنجاب رفته بود و کشمیر قریب بود، برای سرکشی به حال ایشان، به آنجا رفت.

[۴۳] بعد از تحقیقات، ظاهر شد که به جز این دو نفر، به دیگری صدمه وارد نیامده و آنچه حاجی محمد صادق کاشی، شاکی شده بود، حقیقت نداشته و آن قدر مال از او نرفته، زیرا که چند مرتبه، افلاس نامه گرفته و علاوه، هنگام آمدنش به بمبئی، قریب چهار صد روپیه مهرج و دیوان کرپارام، پیش کارش، به او داده بودند. مع ذلک کله مبلغ یک هزار روپیه، علاوه بر آن چهار صد روپیه سابق، گرفته به پسر مشارالیه دیوان معزی الیه دادند و او را راضی کردند و در عوض دویست روپیه مخارج مسجد مزبور به میرزا آقا چهارصد روپیه، برای تعمیر مسجد دادند. و بیست و پنج هزار روپیه هم برای تعمیر تکیه و امام باره بزرگ اهل تشیع، که در محله ایشان واقع است، دادند به آقا احمد علی تاجر مازندرانی، که او نیز وکیل التجاره از طرف کار پرداز خانه بمبئی مقیم کشمیر مقرر شد که به معاونت و میرزا محمد علی شهیر به داغ شال و به اطلاع یکدیگر، صرف تعمیر تکیه مزبور نمایند.

و پول داغ شال و گمرک و مخارج دیگر آن به حدی زیاد بود، که جماعت شال باف ها شاکی بودند [۴۴] از زیادتی خراج شال، تمامی قوانین سابقه را متروک داشته، فقط به قانون انگلیسی یک تکس مقرر کرده و بسیار رفاهیت برای این طبقه شد. و خواهش داشت که تجارت شال چنانچه در سنوات سابقه در ایران بسیار بود، حال هم، قسمی شود که زیاد شود، از ترقی شال کرمان و خراسان مخبر نبود. شمه ای که لازم بود، اظهار شد و میل داشت که برای مصرف صندوقخانه مبارکه شال از آنجا برود. چون این امر موقوف اجازه اولیای دولت بود، مسکوت عنه ماند که بعد از عرض، بدانچه مقرر فرماید، اخبار شود. چون تجارت کلی از شال در آنجا بود و مهاراجه نیز مایل بود، مناسب افتاد که وکیل التجاره معین شود و با وجود آنکه در تمام سال وکیل دولت انگلیسی نمی ماند و محتمل بود که با مهرج حضرات گفتگوشان بشود، مع ذلک راضی شد که وکیل دولت علیه همیشه بماند و از این سبب اهل تشیع، به واسطه هم مذهبی، بسیار خوش و مسرور و مفتخر و به دعای ذات اقدس بی همال قیام کردند.

به تاریخ غره رجب ۱۲۹۰ از سری نگر، روانه جمون شد. از راه بانهاال از سری نگر به جمون یکصد و بیست کوس است و ده - دوازده روز می رود و این راه اصعب از راه مسیری است. چنانچه جسارت نمود. [۴۵] با وجود آنکه قریب به نصف راه را، به اعتقاد خود ساخته‌اند برای عبور و مرور مهاراجه و این راه را

اغلب از کمر کوه بریده اند و امکانه مرتفعه و منخفضه را به طرز پله و زینه درست کرده‌اند. و ارتفاع هر پله اقلا دو زرع است که تخته سنگ های بزرگ مفروش و منسوب نموده‌اند و صعوبت آن بیرون از حد وصف است. مگر طراوت و نظارت و خضرت و صفای آن و آب و هوایش، نسبت به راه مسیری ندارد. اقلا ثلث و نصف راه تماما گلزار به انواع و اقسام مختلفه است. و در این راه در یک منزلی جمون، کوهی است بسیار مرتفع. می گفتند سالی یک مرتبه در وقت مخصوص، ازدحام عام می شود، برای ظهور حضرت حجت (عج) و بعضی ادعای رویت شبهه در بعضی سنوات می کنند و مراودات حاصل می نمایند و نذورات صرف و حاجات می طلبند و از هر قوم به آن مکان اعتقادات صحیحه دارند و گفتند جای قدم اسبی هم هست. در پانزدهم رجب، وارد جمون شده، در مهمانخانه که مهاراجه برای انگریز ها ساخته، منزل معین کرده و پنج روز اقامت شد و لوازم پذیرایی از هر قسم از طرف دیوان جولاسا، وزیر مهاراجه، که به جای ایشان نشسته بود، [۴۶] به عمل آمد. مخلوق و جمعیت جمون چهارده هزار نفر، تخمینا می شود و نه هزار خانه است و محل سکونت و اقامت مهراج اغلب در جمون است و مالیات آن در ضمن مالیات کلیه کشمیر است و از جمون به سیال کوت که در دست انگریز ها ست، دوازده کوس است.

در بیستم شهر رجب، وارد سیال کوت شد. یک روز و یک شب اقامت شد. از طرف کمشنر آنجا پذیرایی به فراخور حال، از تعیین منزل و غیره شد. جمعیت آنجا نه هزار کس است و شش هزار خانه و دو سه فوج از دولت انگلیس، در آنجا می ماند.

در بیست یکم شهر مزبور، وارد لاهور شد. روز ۲۲ اقامت شد. و همان روز، سید یعقوب خان ایلچی یارقند وارد شد. از طرف حکومت پنجاب، بر حسب حکم جناب گورنر جنرال، فرمانفرمای هندوستان، پذیرایی زیاد از شأن او، به او نمودند. از جمله محض پذیرایی او برکت علیخان، اکسترا اسیس تنت، که بیگلر بیگی لاهور است، با احدی از کپتان ها به بمبئی برای تحمل و بند و بست مخارج و مهمانداری، مقرر و روانه نمودند. [۴۷] و در هیاله مستر انجیس حیف سکرتری، فرمانفرمای هندوستان، از سمبله به پذیرایی آمده و در ورود به لاهور نیز، آنچه لازم بود، از لوازم توقیر، فروگذار نشد. چنانچه مفصلا مراتب در جزو عرایض وزارت خارجه جسارت شد.

أمرت سر

عصر روز بیست و دویم شهر رجب، روانه امرت سر شد. خود دی پوتی کمشنر، یعنی نایب الحکومه، در استییشن کاری آتش استقبال نمود. آنچه لوازم مهمانداری از هر قسم که بود، فرو گذار نکردند. پنج روز اقامت شد.

و جهت تسمیه این ملک، به امرت سر، از این سبب است که در شهر مزبور تالاب و در یاچه بزرگی است که در وسط آن عمارتی بنا کرده‌اند، که کتاب مذهبی اهل سیک در آنجا ست و او را عبادت می کنند و نام آن دریاچه، امرت سر است؛ یعنی چشمه آب حیات، و این بنا از ابتدا و شروع این مذهب، بنا شده و رنجیت سیک اینجا را تعمیرات کلی کرده است و گنبد آن طلا است و دروازه آن نقره است و تمام [۴۸] فرش زمین

و دیوارها تماماً سنگ مرمر است و آنچه در دیوارها منصوب است، تماماً را از سنگ عقیق الوان و سنگ های الوان رود نبرده، که تماماً مشجر است، موزق نموده‌اند. بسیار مشابهت به بقعه تاج محل، در اگره دارد. این عمارت که در وسط تالاب و دریاچه مسطور واقع است، بیرونی و محل خارج و مجلس عام مقرر است برای آن کتاب که روزها به این عمارت آورده و شب در جای دیگر که ساخته‌اند، مخصوصاً می گذارند. و این عمارت آخر را به نام محل خوابگاه می نامند. لوازم خواب از سریر و البسه حریر و ترمه و غیره در آنجا گذارده اند و کسی را قدرت نیست که با کفش داخل صحن شود، از هر قوم که باشد، حتی انگریزها و یا قوم سیک. انگلیس‌ها چنین عهد کرده‌اند و اطراف تالاب تماماً عمارت است و مشتمل بر حجرات که مردم در هنگام زیارت، به آن حجرات رفته، تنظیف کرده، بعد می روند.

و در این شهر نظیر قلعه لاهور هست، مگر نه به آن بزرگی [۴۹] و ندارد عماراتی مثل آن، مگر انضباط و استحکام این زیاد از آن است و در خارج شهر واقع است. و برای قلعه بندی در هنگام نزاع، نسبت به قلعه لاهور ندارد. در سابق لشکر انگریز اغلب در امرت سر بودند که حال منتها اگر پانصد - ششصد نفری در این قلعه بمانند. جمعیت امرت سر، یک لک پنجاه هزار است و از اهالی ایران، فقط یک نفر، کربلایی عابد خان اصفهانی است که بیگلر بیگی است و چند پشت است در آنجا است.

لودیانه

در شب بیست نهم شهر رجب، روانه لودیانه شد. قریب به صبح وارد گردید. دی پوتی کمشنر با نواب ناصر علیخان، برادر نواب نوازش علیخان، در استیشن، به استقبال آمده و نواب مشارالیه به مهمانداری مقرر و در خانه نواب محمد علیخان منزل شد. دو روز و یک شب اقامت شد. جمعیت آنجا، قریب ده پانزده هزار کس است و این اوقات به واسطه اینکه زمین آنجا بسیار زراعت خیز و پر منفعت است، زیاد در صدد [۵۰] آبادی هستند و مردم را تشویق به سکونت آنجا می نمایند و سه نفر از شاهزادگان کابل که به طریق قید گرفته، آورده بودند، در آنجا سکونت داده هستند و قید نظرند و از دولت انگلیس موجب و مراسم دارند. در خانه نایب الحکومه ملاقات شد. روز دویم شوال از اینجا روانه پیتاله شد.

پیتاله و احوال مهراج

وقت طلوع آفتاب، در راج پوره، که استیشن پیتاله است، پیاده شد. حاکم آنجا استقبال کرده و در کالسکه چهار اسبی، که مهراج فرستاده بود، روانه پیتاله شد و در موتی باغ واقع در خارج شهر، که لارد مسیو فرمانفرمای سابق هندوستان را، منزل داده بودند، مکان مقرر شد. روز دویم ورود، خلیفه محمد حسن وزیر و برادرش به ملاقات آمده و روز سیّم ورود، به ملاقات مهراج رفت و از لوازم پذیرایی در ورود و خروج و مهمانداری، در هیچ وقت در مدت اقامت آنجا، از مراسم مرسومه و معموله، فروگذار نکردند و بسیار به قاعده [۵۱] از هر جهت رفتار کردند. و مهراج، جوان و به سن بیست و چهار سال و عاقل است و تربیت شده انگریزها است، زیرا که طفل بود پدرش فوت شد. از طرف حکومت هندوستان، کمشنری و نایب الحکومه،

مقرر کردند که رتق و فتق امور آنجا را نموده تا مهاراجه بزرگ شود و به حد رشد برسد. و در آن زمان پانزده کرور، بل متجاوز، بعد از وضع مخارج ملکی جمع کردند و در آبادی ملک، سعی و کوشش نموده مدخول را زیاد کرد و مخارج را کم. تا آنکه مهاراجه به حد رشد رسید، اجازه دادند که خود دخالت در امورات نماید. و زبان انگریزی را خوب می داند و در علم مشاقتی نظام و افواج ماهر است و خود مشق می دهد من جمیع الجبهات. شش فوج لشکر دارد و همه به قانون انگریزی و ملیس به لباس افواج انگلیس اند و مالیات آنجا پنجاه یک روپیه است و قواعد و انتظامات ملکش از هر وجه از روی کرده و نقشه انگلیسها است. وسعت ملکش به حسب عرض، یکصد و شصت الی یکصد و هفتاد کوس است و طول آن سیصد کوس است. [۵۲] و سمیله، که محل بیلاق گورنر جنرال، فرمانفرمای هندوستان، قسمتی از ملک پیتالیه است و اوضاع ظاهری و اسباب تجملش زیاد، از راجه ها و نوابان مسبوق التجاره است و مهراج کشمیر را نقل می کردند که این جزئی اسباب تجمل، که فراهم آورده است، از روی نقشه و کرده این راجه است. بعد از ملاقات با یکدیگر در لاهور و با هم بسیار دوست اند. چنانچه در مقدمه، فی الجمله، سستی در امر ریاست مهراج پیتالیه روی داده و انگریزها به همان سبب می خواستند ریاست را بگیرند، لیکن مهراج کشمیر، ایستادگی کرده مستقر شد.

و اما سبب رفتن به آنجا، جهت استخلاص یکی از تبعه دولت علیه بود که در آنجا به جرمی مقید شده بود. و از تبعه دولت دو نفر بودند در آنجا؛ یکی همین شخص محلاتی که قید شده بود، دیگری حاجی ابو محمد اسماعیل سبزه واری، که منصب خوش نویسی دارد و تجارت عمده؛ از تبعه دولت نیست، مگر آنکه گاهی [۵۳] اسب فروشها اسب برده، می فروشند. و چون دو - سه روزی زیاد به ایام دسیره^۱ نمانده بود و آن روز عید بزرگ حضرات بود. مهاراجه ممانعت از مراجعت نمود. و این روز دسیره که عید است و ده - پانزده روز از پیش و بعد از آن روز را، در عیش و نشاط می کوشند. و اما سبب اینکه آن روز را عید می دانند، این است که می گویند، دشمن خدای ما در آن روز کشته شده و خدای خود، مخترع این مذهب را می دانند. در پیتالیه هر روز شلیک توپ و تفنگ می نمایند و اهل شهر کلا، دکاکین و بازار و خانههای خود را زینت می کنند و تیشکلون به اشکال المختلفه حتی الکلک و الخنزیر و هر کس به قدر وسع، عیش فی النشاط و العیش در آن ایام دو شب، از کمترین مهمانی مخصوص نمود، که آتش بازی و رقص که به اصطلاح رقص را تاج گویند و آن روز مخصوص چنانچه رسمشان است، دربار می نمایند و هر کس به قدر وسع خود باید به مهاراجه نذر بدهد. از یک روپیه نذرشان می شود [۵۴] الی صد روپیه. و نذرانه آن وجهی را می گویند که در ایام بزرگ و در ابتدای ورود به بزرگ آن ملک می دهند و این رسم مخصوص است به هندوستان و در عوض مهاراجه، هر کس را علی قدر مراتبهم انعام و خلعت می دهد و بعد از فراغ از این مجلس، حضار به اتفاق مهاراجه، باید بروند در بت خانه عبادت کرده، مراجعت نمایند. این فدوی خود در آن روز حاضر بود. هنگام سواری در جلو مهاراجه دسته از قواد و قرال بودند و دسته از افواج که مشغول مزیکال

۱. نام عید بزرگ هنود و سیکان است که دکاکین و خانه های خود را آراسته، جشن می گیرند.

بودند و تمامی نوکرهای آن حکومت در جلو بودند تا خارج شهر به غیر از اعداد معدودی از رؤسا، که سی - چهل نفر می شدند، بر فیل ها سوار بودند که هودج و عمارت آنها را تماما از طلا و نقره ساخته بودند و بر فیل سواری مهاراجه، هودج مرصع گذارده بودند. به این هیئت و هیبت و جلال تا خارج شهر رفتند. از دروازه شهر الی بت خانه از دو سو سوار، ایستاده بود. همان که به خارج شهر در آمدند، شلیک توپ کردند. [۵۵] در آنجا چند گاری موجود داشتند. خود مهاراجه در گاری سوار شده، این فدوی و خلیفه محمد حسن وزیرش را به اتفاق خود در گاری نشانیده تا بت خانه رفته، ایشان به عبادت مشغول شده، ربع ساعت بعد مراجعت نمودند. این بت خانه قریب به باغی بود که منزل به فدوی داده بودند و آنجا نیز شلیک توپ و تفنگ نمودند و اینکه رسم دارند که بر سر در باغ رفته و بعد شلیک نمایند. چون پاسی از شب گذشته بود، پیاده نشدند.

در کشمیر، مهاراجه آنجا طرز دیگر عید می کنند و آن این است که در میدان بسیار وسیعی دربار می کنند و از عالی و دانی تماما جمع می شوند. سه شکل از مقوا می سازند. یک زن و دو مرد. یکی را نامش را خدا می گذارند و دیگری را فاسق زن خدا و آن شکل یک زن خدای آنها ست. و رب بیول الثعلبان براسه، لقد ذل من بالت علیه الثعالب. بعد از جلوس مهاراجه آن شکل فاسق را به توپ و تفنگ آتش می زنند و مهاراجه نذر گرفته و آن وجه را [۵۶] مهاراجه، داخل خزانه می نمایند و به کسی هم خلعت و انعامی نمی دهند. بر خلاف مهاراجه پتیه، که آن وجه نذر را خدام مهاراجه می برند و به مردم هم خلعت می دهند و به قبح این حرف برخوردار ظاهر نمی سازند.

دهلی که شاه جهان

در ۱۴ شهر سوال، از آنجا روانه دهلی شد و در پانزدهم وارد دهلی شد. از طرف کمشنر آنجا لوازم پذیرایی از هر وجه به عمل آوردند و همان روز عصر، نایب کمشنر ملاقات کرد. روز بعد چون یکشنبه بود و یک دو روز زیاد اقامت شد، ملاقات کمشنر ممکن شد. و الخیر فیما وقع هین لنا، ماده تاریخ آن است، و دهلی پایتخت سلاطین بوده و عمارات سلطانی عالی بسیار است. [و عمارات سلطانی عالی و مقابر بزرگان و عماید بسیار است. مگر آثار پادشاهان و سلاطین زادگان جز نشانی از مکانی و آثاری به غیر دیواری باقی نیست.]^۲ و یک دو عمارت آن را با حمام و مسجدی که در خانه سلطانی است، فرش و زمین و دیوارها را، تماما از سنگ مرمر ساخته و به طلای اشرفی نقش و تذهیب نموده و دریچه ها و پنجره های آن عمارت از طرف بیرون که مشرف است به رودخانه و منظر آن و خارج شهر است، تماما از سنگ مرمر یکپارچه [۵۷] و چنین سنگ را مشبک کرده اند، که به از آن ممکن نیست. [با همه نزاکت و لطافت و باریک کاری ها بعد

۱. آیا پروردگار است، کسی که دو رویه بر سر او ادرار می کنند، و به راستی خوار است کسی (بتی) که روباهها بر آن ادرار می کنند. شعری است که درباره داستانی در بت پرستی اعراب گفته شده.
۲. متن داخل کروشه موجود در متن د.

چندین سال و انقلابات لیل و نهار هنوز پایدار است و صناعی آن به حدی است که دیده عقل دانشمندان جهان و چشم دانش مهندسان جهان و صناعان زمان در آن نگران و هر طاق و ایوانش از رفعت شأن و بلندی همت سلاطین روزگار یادگار است.^۱

چنین عمارت را انگریزها سربازخانه کرده، افواج ساخلو و توپخانه را در آنجا منزل داده‌اند و این عمارت از شهر قدری دور است و قلعه بسیار مضبوط و محکمی دارد و بنای این شهر از سلاطین قطب شاهی نیست. بعد از ایشان ساخته‌اند و شهری که سلاطین قطب شاهی سلطنت کرده‌اند، قریب شش کوس از این شهر دور است، که بالمره خراب شده و کسی ساکن نیست و منار قطب که واقع در مسجد قطب شاه است و در شهر قدیم است. این هم از بناهای مشهور هند است که هر کس به دیدن آن می رود و سیصد و هفتاد پله می خورد. [و پنج درجه است در اول و سیم آن، در بعض جاها مقوس و بعضی جاها پهلو دار است و در چه دوم و چهارم و پنجم، این سه درجه مدور است و تحریرات زیبا و گل کاری های حیرت افزاست که از سنگ مرمر و سنگ سرخ ساخته‌اند].^۲

و محل مؤذن را برق خراب کرده و حجاری بسیار خوب کرده‌اند؛ آیات قرآنی را به خط ثلث نوشته‌اند، به قسمی که در ملاحظه از پای منار از روی زمین الی آنچه که چشم ببیند یک قلم است و نمی شود تمیز داد که آنچه بالاتر است، خفی تر و یا جلی تر است، گرچه در واقع آنچه در بالا واقع است [۵۸] جلی تر است، مگر چنان میزان گرفته که کمتر می توان تمیز داد و به قدری جلی نوشته است که آیات بالای منار از روی زمین بدون عینک معاینه دیده و خوانده می شود. [و در عهد فردوس سلطان مکین شمس الدین التمش در سنه ۶۰۷ هجری بنای آن را گذارده اند و در آن نواحی بنایی به این بلندی و استحکام و صفت نمی باشد. نوشته‌اند که سلطان والاشان مسبق الذکر در عهد حکومت خود، بتخانه راجه پتهو را که از بزرگ ترین معابد هند و از مشاهیر آنها است، به واسطه کثرت قوه اسلام در آن زمان شکسته و از سنگ هایش خواست که مسجدی در کمال عظمت بنا نماید که یادگار از قوت اسلام بماند. دیگر در محاذی این منار قطب بنا نمود و بعضی از ابنیه آن مسجد را نیز به کار گزارد. مگر به سبب انتقال از این جهان و ارتحال جان و انقلاب زمان سمت اتمام نپذیرفت. همان قسم ناتمام باقی ماند].^۳

و دیگر مقبره صفدر جنگ است، که آن هم از بناهای عالی است. و دیگری مسجد جمعه ای ست که در این شهری که بعد از سلاطین قطب شاهی بنا شده، واقع است و مسجد به آن وسعت و خوبی، از هر جهت که ملاحظه فرمایند، در تمام هند نیست و آنچه الحال مسجدی بنا می کنند، از کرده و نقشه این مسجد بنا می کنند. [و این مسجد در عهد جنت آرامگاه شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه بنا نهاده‌اند و بنای مسجد مزبور به قدر پنج زرع تخمینا بل متجاوز، از زمین مرتفع و تفصیل حسن تعمیر آن از خبر شرح و

۱. د: داخل گروه در متن پاکنویس موجود نیست.

۲. د: همان.

۳. د: همان

بیان خارج است. بنایش همه از سنگ سرخ است و اندرون آن از سنگ مرمر. اکثر جاها و گنبد ها را به خط های بسیار خوش نوشته‌اند و از سنگ مرمر بریده و نقش و نگارها و گل و برگ ها را تماما از سنگ موسی بریده و در سنگ مرمر نصب کرده‌اند. و کتیبه هایش از سنگ مرمر است و خطوط دور گنبد را سنگ موسی بریده و در سنگ مرمر تعبیه نموده‌اند و قطعات سنگ های بزرگ را چنان وصل نموده‌اند که نظر عقل از تصور آن حیران است. و منبرش از یک پارچه سنگ رخام است. طول ایوان شبستان و مسجد، نود زرع است و عرض آن سی زرع و در درون آن هفت محراب است که محراب وسط از سایر بلندتر است و فرش زمین را از سنگ سرخ کرده و به شکل محراب تراشیده‌اند. برای هر یک نفر در واقع مصلاهی ساخته‌اند و اطراف آن را از سنگ سیاه تحریری کشیده اند و صحن مسجد تماما نیز از سنگ سرخ مفروش است. به نهایت وسیع و با صفا و فضا است. یکصد و سی شش زرع عرض و طول دارد و در وسط حوض است از سنگ رخام و به اطراف صحن طاق های خوش اسلوب و حجرات مرغوب ساخته‌اند و به هر چهار گوشه اش برج ها و منارهای بلند به طرزهای خوش بنا نهاده‌اند و مبلغ ده لک روپیه از این مسجد مصرف شده و تاریخ آن را چنان یافته اند. مسجدی کان کعبه ثانی است تاریخش بود، قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان. و در یک گوشه مسجد حجره ای ست که اشیاء متبرکه در آن نهاده‌اند؛ از جمله موی و نعلین شریف حضرت سرور انام و قرآن خط حضرت امیر مومنان - علیه السلام - و حضرتین امامین همامین سیدی شهاب اهل الجنه در کمال تجلیل و احترام گذاشته‌اند. [۱] و از قبیل مقبره صفدر جنگ و مقابر سلاطین و وزراء، و مزار آنچه هست، و امکانه که مسمی به کربلا و نجف است، بسیار و جمیعا خراب است. مگر چند عمارت از آنها که به فی‌الجمله تعمیر ساخته می شود و سایر به مرور دهور از حیز اصلاح خارج شده‌اند، که سیلاب باران متواتر آن آثار را واضح دارد.

وَجَلَا السُّيُولُ عَنِ الطُّلُولِ كَأَنَّهَا
زُبُرٌ تُجَدُّ مُتَوَنِّهَا أَقْلَامُهَا^۲

بلده آگره^۳

در ۱۷ شهر شوال از آنجا روانه آگره شد. [۵۹] و آنجا مسمی به اکبر آباد است و اکبر آباد پایتخت شاه جهان و اکبر پادشاه است. در این شهر مقابر وزرا و سلاطین بسیار است. عمارت پادشاهی که در قلعه واقع است، بسیار خوش طرح و خوش وضع است و تماما از سنگ مرمر بنا شده؛ مثل عمارات سلطنتی دهلی، سرباز خانه کرده‌اند. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا^۴ و به همین لحاظ که سرباز خانه و قور خانه کرده‌اند، بسیار خراب و ضایع شده است. مگر در آن اوقات چون فرمانفرمای هندوستان، بعد از مراجعت از سمیله، به قرار معمول که هر سال در جایی در بار می کند. به جهت شریف آوردن ایشان، یک دو عمارت

۱. د: همان.

۲. شعر از لیبید بن ربیع عامری از شعرای عرب و از قبیله قیس است که پس از اسلام آوردن، شعر گفتن را ترک کرد.

۳. نام شهری است که مسمی به اکبرآباد.

۴. سوره نمل، آیه ۳۴: پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباہ می کنند.

را تعمیر می کردند.

و از عجایب، به قراری که گفتند، این است که سنگ سیاهی که سوادى از جلالت سلطنت با شکوه و وقار این دیار بر بیاض صفحه روزگار آشکار دارد، واقع در یکی از عمارات سلطنتی است، که تخت طاووس معروف را بر روی آن نصب می کردند و آن سنگ را سنگ موسی گویند و این سنگ یک پارچه است که سه زرع طول [۶۰] و دو زرع نیم عرض تخمینا دارد و نیم زرع قطر و به طرز تخت تراشیده اند و پایه آن از خود او است که حال، بعد از وضع پایه، چهار انگشت متجاوز قطر دارد. بعد از انقراض دولت اکبر شاه، یکی از راجگان، اکبر آباد را گرفته و در آن عمارت دربار کرده؛ همان که خواسته بود که بر تخت مزبور نشیند و پای خود را گذارده بود، سنگ موسی مذکور، به طریق مثلث از یک گوشه شکسته است.

و دیگر مقبره اعتماد الدوله و اکبر شاه است. و مقبره اکبر شاه از سنگ سرخ است که شبیه به سنگ سماق است و پنج طبقه است که طبقه پنجم را از سنگ مرمر فرش کرده اند. [و پنجره های آن نیز از سنگ مرمر یکپارچه است و چنان حجاری نموده اند که نظر ناظرین در حیرت است.]^۱ و بهترین بقاع و عمارات که در هندوستان است و منحصر به فرد است و از اطراف هر کس به تماشای آنجا می رود، مقبره تاج محل است که حجاری و بنائی و طراحی ختم است به آن مقبره و مشهور آفاق است. [با وصف کهنگی و امتداد ادوار و دهور هنوز حضرت و لطافت و نظارت آن برقرار است و علت بنایش آنچه سمیع راقم اتم رسیده، این است که بیگم ممدوحه در ایامی که حامله بود بر دختر چهارمین، آواز این و ناله حزین در شکمش شنید. این را نظیری زد بر قلت بقای عمر خود در جهان. با حضرت شاه جهان گفت که بعد از عذر تقصیرات، مرا دو طلب است؛ یکی آنکه بعد از فوت من زوجه دیگر اختیار نمایند. ثانی آنکه بر مرقدش عمارتی بنا نمایند که نظیر آن در خطه هندوستان بلکه در چهار رکن جهان نباشد.

بعد از بدرد آن مخدره این جهان را، به حکم حضرت پادشاهی صنایع نادر و معماران ماهر و مهندسان از اطراف و اکناف طلب کرده اند و نقشه ها کشیدند و کار نمائی ها نمودند تا اینکه این نقشه مطبوع خاطر پادشاهی افتاد و بر کرسی قبول نشست، حکم به بنای آن دادند و در ساعت سعد شروع نمودند در کار.^۲ و تمام آن در سطح زمین الی پوشش گنبد، تماما سنگ مرمر است. آنچه ازاره مقبره و ایوان ها است، چنان گل و برگ در آورده اند که از دور چنین به نظر می آمد [۶۱] که درخت گلی است و به قدر یک بند انگشت، بل متجاوز، سنگ را گود کرده اند. وقتی که به درستی از قریب ملاحظه شود، یک قسم گل و بوته از سنگ برنیا داده است. بلکه دو سه قسم گل است و هر گلی را به قدری در سنگ گود نموده اند، که درچه دویم و سیم حجاری سنگ به گودی یک بند انگشت شده و آنچه از ازاره به بالا است، بعد از کنیبه سنگ مرمر را خالی کرده و در او سنگ های الوان از قبیل عقیق و سنگ های رودخانه نریده که شبیه به عقیق شجری است و نظیر سلیمانی است، گل و برگ بریده، در سنگ مرمر مؤرق کرده، جای داده اند و چنین این

۱. موجود در متن د.

۲. د: همان.

سنگ ها را وصالی کرده و منصوب کرده‌اند، که به هیچ وجه تمیز داده نمی شود، حتی اگر لمس هم بشود. و اما کتیبه داخل گنبد و ایوان ها، دوره گنبد و مناره ها، آنچه به خط نستعلیق است، خط شخص شیرازی است. و آنچه در جلو ایوان ها است و سر درها، به خط ثلث است. تمامی این خط ها را از سنگ سیاه بریده و در سنگ مرمر جای داده‌اند، که از دور چنین معلوم می شود

[۶۲] که بر روی سنگ مرمر، به قلم سیاهی نوشته‌اند. [و چنان گل کاری ها نموده‌اند و جواهر رنگارنگ به کار برده‌اند که درون و بیرونش یکی است. سبما بر تعویذ قبر و حوالی آن چنان به باریکی کار کرده‌اند که نظر باریک بینان به درک آن حیران می باشد و رنگ ها را به کمی و زیادتی بدان سان نمایان کرده‌اند که در کمال لطف و خوبی است، بلکه توان گفت که از حیث تمیز خارج است. و در یک گل قریب سی رنگ متجاوز سنگ به کار برده‌اند و برگ و ریشه آن را چنان به خوبی عمل آورده که نقل را از اصل کمتر می توان تمیز داد.

و اما تفصیل جواهرات و احجار منصوبه از این قرار است: یاقوت سرخ زمرد، یاقوت کبود، فیروزه و مرجان و لاجورد و عقیق و سنگ بلور و سلیمانی و سنگ غوری و سنگ طلا، سنگ موسی و سنگ ابری، سنگ یشم، سنگ سماق، سنگ مرمر، سنگ سرخ و سنگ خارا، سنگ کلائی، سنگ مغناطیس و غیره. مگر به واسطه تقلبات زمانه و دست تطاول بد هوشان روزگار، بعضی از سنگ های قیمتی او را برده و بروز برآورده اند. فی الجمله خرابی به هم رسانیده، مگر با وجود آن سر آمد جمیع بقاع است. از این مکان مینو نشان با وجود امتداد سنین و زمان و شههور و دیرینه سالی و شکسته حالی، هنوز به دیگر امارات نوساز نادر سرآمد است و به دست حکام انگلیسی است. و هر چند زمان فی الجمله وجهی که از حاصل آن باغ عاید می شود به مصرف تعمیر آنجا می رسانند.^۱ تاریخ فوت تاج محل ۱۰۴۰ و در سنه ۱۰۴۶ بقعه به اتمام رسیده و در سنه ۱۰۷۶ خود شاه جهان فوت شد [و در جنب قبر تاج بی بی مدفونش نمودند. و مبلغ چهار کرور و هفده لک و حین هشت هزار و چندی مصرف تعمیر آن بقعه شده است].^۲

و دیگر موتی مسجد است که آن هم از سنگ مرمر ساخته شده و در قلعه که عمارات سلطانی است، واقع است. و مسجد جمعه‌ای است که در شهر واقع و نظیر و شبیه مسجد دهلی ساخته‌اند. پنج روز در اکره اقامت شد.

کانپور

در ۲۲ شهر شعبان از آنجا روانه کامپور شد. نایب سکرتری کشمیر، در استیشن استقبال کرده و در داک بنکله، یعنی مسافر خانه سرکاری، منزل شد. و خود کشمیر در آنجا نبود. به اکبر آباد رفته بود و این شهر کامپور، شهری است که انگریز ها در ایام بلوا، شکست خورده و محبوس شده، عاقبت ملجاء شدند. مستجیر

۱. د: داخل گروه در نسخه د.

۲. د: همان.

به مسلمانان گردیده و خواهش کردند که از رودخانه گنگا راه داده که بقیه عیال و اطفال خود را از مهلکه نجات داده، بیرون برند. در ابتدا مسلمانان پذیرفتند. به کشتی ها سوار شده که از رودخانه گنگا گذر نمایند. در خفی مسلمانان اشخاصی چند [۶۳] گماشته بودند، که انگلیس ها را هدف تیر بلا ساخته، حتی ابقا به زن و بچه ایشان نمایند. چنین کردند و از آن جمع فقط یک نفر زخمی که در جزو قتل افتاده بود و در نی زار و بیشه خود را مخفی کرده بود، جان به در برد. بعد از فتح، انگلیس ها کشتگان خود را جمع کرده و در چاهی دفن کردند و شکل زن مصیبت زده ساخته، بر روی آن نصب کرده اند و اطراف آن باغ ساخته اند. و دیگر پل نهر جدید است، که تازه انگلیس ها از رودخانه گنگا بریده و جدا کرده به شهر آورده اند و ثانیاً از شهر بیرون برده، داخل رودخانه کرده اند و عرض آن نهر تخمیناً سی زرع است که کشتی های کوچک بادی به خوبی آمد و شد می نمایند و عمق آن قریب ده زرع است، لیکن برای سهولت عبور کشتی ها که آب مرتفع شود، چند دروازه مقرر کرده اند و اسکرو و چرخ ها و زنجیر ها نصب کرده اند که دروازه را بسته، آب مجتمع می شود و کشتی را عبور می دهند و بعد دروازه دیگر را چنین کرده اند تا آنکه از همه دروازه ها بگذرد از کامپور به لکنهو پل کاری آتش [۶۴] را کشیده اند و به واسطه اینکه پل رودخانه گنگا به اتمام نرسیده، وصل بر پل آتش الله آباد و کامپور نشده و تخمیناً سه - چهار میل فاصله است. از آن طرف رودخانه تا لکنهو، کاری آتش می رود و این راه گاری را دولت خود ساخته، رجوعی به کمپانی ندارد و الحال از روی پل چوبی تردد می نمایند. از کانپور به لکنهو، دو - سه ساعت از راه ریل آتش راه است.

بلده لکنهو

در ۲۷ شهر شعبان از کانپور روانه لکنهو شد. در آنجا به هیچ وجه اقدامی از طرف سر جارج کوپر حیف کمشنر نشد. در خانه منشی رام پرشاد، مهتمم امام باره حسین آباد، منزل کرده، سه روز اقامت شد. شهر لکنهو پایتخت سلاطین بوده است و شیعه خانه هند است. [و مردمانش خوش خو و حریف، دلجوی و ظریف. هر زن و مردش متخلق به خلق حسن و شیمه^۱ مستحسن اند. صغیر و کبیرش در فصاحت و بلاغت و خوش بیانی بدیع زمان اند، و در اکل و شرب شهره آفاق، در پوشش و پوش طاق امیر و وزیر، برنا و پیرش به کبوتر بازی و بادبان بر هوا کردن مشتاق، و اقسام خوردنی های مرغوب و مذاق های مطلوب و مطعومات لذیذه و حلویات خوش مزه در هند منحصر به آن شهر است. زن و مردش صاحب جمال و کمال، پیر و جوانش عیاش و خوشحال. ذکاوت و فطانت شان به حدی است که هر چه ببینند، به عینه سازند و به تحصیل هر فن که مشغول شوند، به سر حد کمال رسانند و اما^۲ عمارات سلطنتی بسیار است که از عهد امجد علی شاه و واجد علی شاه مانده است. بعد از بلوا به تصرف انگریزها آمده است و به انگریزها در ایام بلوا، بسیار صدمه در این شهر وارد آمده که کمتر از صدمه کانپور نبوده است. تا اینکه راجه علیشاه را [۶۵]

۱. عادت و طبیعت.

۲. د: گروه در متن د.

گرفته به کلکته بردند، لیکن یک زن از زوجات ایشان و یک پسرش اطاعت نکرده و هر روز از اطراف به جنگ و جدال مشغول و و تاخت و تاز می کردند. حتی در بعضی اوقات آن زن خود مباشر جنرال و ملبس به لباس مردان می شد. گرچه زن است مگر کار مردانه می کرد. عاقبت چاره اش نکردند. خود از پریشانی و تمام شدن مخارج، ملجاء شده، او و پسرش به مهاراجه نی پال پناه بردند؛ در آنجا سکونت اختیار کردند. نه اطاعت از شوهر و پدر کردند و نه از انگلیس ها و هر قدر انگریزها سعی و کوشش کردند که مهاراجه نی پال ایشان را به دست دهد، نداد.

از قراری که مسموع شد، مهاراجه آنجا سلطنتی مختصر و مستقل دارد و اطاعت انگلیس ها نمی نماید و از طرف کلکته^۱ راه آنجا بسیار سخت و صعب است. بلکه مشهور است که اصعب از راه کشمیر است و سردسیر است و مردمان آنجا شجاع و دلیرند. و ممکن نشد که به آنجا برود. یکی از منتسبان وزارت آن حکومت که به سفارت، به کلکته آمده بود، در خانه گورنر جنرال، فرمانفرمای هندوستان، یک مرتبه ملاقات شد. ظاهر حال آن گواه بود [۶۶] بر فطانت و زیرکی و هوشیاری. باری [در آن زمان بلوا خود واجد علیشاه در کلکته بود، یعنی یک دو سه ماه قبل از بلوا و اغتشاش هندوستان، انگریزان لکهنو را گرفتند و آنچه ارکان سلطنت واجد علیشاه گفتند که ما مهبیای جدال هستیم، اجازه بده، گفت: من با انگریزها جنگ نمی کنم. بگذارید بگیرند، همان که گرفتند، او به عزم گفت: می روم به لندن، نزد ملکه و شکوه خواهم نمود. به این قصد از لکهنو در آمده، رفت به کلکته به فرمانفرمای هندوستان اظهار داشت. در جواب گفت که تامل نمائید که تحصیل اجازه نمایم. چون خبر داد به لندن، جواب رسید که بگذارید بیاید.

در این بین سؤال و جواب واجد علیشاه که او را در قلعه فط و لیم جای داده بودند و آن قلعه مبسوطی است که تفصیل آن در ضمن احوالات کلکته عرض می شود. نقشه قلعه را به دقت تمام کشیده، در باطن به لکهنو برای سرداران خود روانه دارد. شب، شخصی که نقشه در برابر او بود، در گاری سوار بوده از کوچه می گذشته، درهای گاری بسته بوده، سپاهی پولیس مشکوک می شود که آیا در گاری که باشد غفلتاً فریادی می کند؛ شخصی که در گاری بود، متوهم اینکه میباید او را با نقشه بگیرند و سزا دهند، خود را از گاری بیرون انداخته، فرار می نماید و نقشه در گاری می ماند. سپاهی نقشه را نزد کمشنر پولیس برده، به حکومت خبر می دهند. حکومت به لندن خبر می دهند و در عرصه زمان قلیل بعد از این واقعه که واجد علیشاه هنوز در کلکته بود، در لکهنو بلوا می شود. چون مسبوق به امر نقشه بودند، منشأ این بلوا نیز مشارالیه را دانستند؛ در لندن حکم به قتلش نمودند. چون خواست خدا نبود، از کشتن آن در گذشتند و حکم به قید مادام العمرش کردند و در جوار کلکته زمینی به او دادند و مکان عالی شافی بنا کردند که مسمی به موتیا برج شده است و محل تماشای خاصه و عامه گردیده است. و قصبه متصل به شهر کلکته شده که شرح احوال آن مختصری در ضمن حالات کلکته جسارت می رود.^۲ محل سیاحت و گشت در لکهنو، اغلب بلکه همه دیدن کربلا

۱. د: لکهنو

۲. د: داخل کروش در نسخه د.

و نجف و امام باره و تکیه است. یعنی نوابان و وزراء شبیه بقعه مطهره کربلا و نجف را ساخته‌اند. در آن امکانه تعزیت داری می نمایند، لیکن اغلب مخروبه شده، مگر امام باره و حسینیه حسین آباد، که به حال خود باقی است. [و خیرات و مبرات و موقوفات ملکی اش همچنان از محمد علی پادشاه که مقرر داشته شده، باقی است و حسن اهتمامش به کف کفایت نواب محسن الدوله بهادر است و از جانب ایشان منشی رام پرشاد مهتمم آنجا است.]^۱ و مابقی را خراب کرده‌اند. مثلاً امام باره آصف الدوله را که اوسع از همه، و مکان عالی است. حضرات انگلیس‌ها توپ خانه کرده‌اند و و عمارات سلطنتی را بعضی را کلب و مهمانخانه نموده‌اند و بعضی را کُرت عدالت و بعضی را داروغه و کالانتر اقامت کرده‌اند و بعضی را به مردم کرایه داده‌اند. و دیگر مدرسه ای است که شخص انگریز در زمان پادشاهی، در کنار رودخانه، ساخته است. بسیار خوش طرح و خوش وضع است و یکصد و چهل طفل در آنجا درس می خواند و هفت مرتبه است و قبر خود انگریزی در آنجا است.

بلده بنارس

در دویم شهر رمضان المبارک، روانه بنارس شد. چون در استیشن موتل سرای مذکور شد [۶۷] که جناب فرمانفرمای هندوستان دربار اکره را موقوف و دو روز بعد به کلکته می رود، به شهر بنارس نرفته، بعد از مراجعت از برمه دیده شد. معدود قلیل چهار - پنج نفری از تبعه دولت در آنجا اقامت دارند و به تجارت و کسب مشغول اند و به هیچ وجه منقصتی در حال و کار ایشان نبود و این شهر در کنار رودخانه کنگا واقع است و هنوز این رودخانه را پرستش می نمایند و معابد بزرگ هنوز در این شهر است و این شهر را بلا تشبیه مکه خود می پندارند و اقامت و عمر خود را به سر بردن در آنجا مایه نجات دنیا و آخرت می انگارند و از ممالک بعیده، چه به قصد زیارت بتخانه بزرگ و چه به قصد توطن، به آنجا آمده، اقامت اختیار می کنند و از دنیا می گذرند و به جزئی قناعت کرده، گذران کنند.

[و به حق شهری است با رونق و فضا و عماراتش تماماً از سنگ و چهار - پنج طبقه تا هفت طبقه بر هم استوار و محکم و بلند و مطرز و خاطر پسند و هر کوچه و بازارش از کثرت سرو قدان رشک جنان و از وفور خوبان و مه جبینان مهر طلعتان، غیرت حور و غلامان. هر کوچه و برزنش از بهر نظاره خورشید رخان زنآردار و بعینان عیار، مجمع خاص و عام و مرجع کفر و اسلام شده است.]^۲ شیخ محمد علی حزین که از اهالی ایران و مدت ها در آن شهر به سر برده و در آنجا جمعی کثیر و جمعی غفیر معتقدین دارد و صاحب مؤلفات و دواوین است. این شعر از او است:

از بنارس نروم معبد عام است اینجا / هر برهمن بچه لچمن و رام است اینجا^۳

۱. د: همان.

۲. د: همان.

۳. برهمن قوم شرفاء و سادات قوم هنود است که اسبق و اشرف از همه اقوامند و لچمن و رام دو برادر بوده‌اند که دعوی خدایی کردند و هنود ایشان را خدا می دانند و از سنگ و چوب شبیه آن ها را ساخته پرستش می نمایند.

[۶۸] و چون این شهر، کعبه آن جماعت است در مذهب هندو، بر هر مکلفی عند الاستطاعه واجب است به آنجا برود و در آن رود خانه کنگا غسل نماید و از هندو متمول معتبر، به قدری که در آنجا جمع اند در هیچ بلدی از بلاد هند این قدر هندو نیست و این رودخانه کنگا را خدای خود انگاشته اند. چنانچه مذکور شد. وقتی که انگلیسها خواسته بودند نهری از رود مزبور داخل شهر کانپور نمایند، بسیار شورش و سعی کردند که دولت انگلیس از این خیال منصرف شود. چون چاره نکردند، گفتند: مخلوق را چه قدرت است که خدا شعبه جدا نماید و چنین سوء ادب را مرتکب شود. تا آنکه بعد چندی دیدند که آب به شهر آمد، دانستند که جسم سیال مایل به مسیل است. و عقل را به این دلیل در امکان جریان آب سیبیل است. [و از جمله مسجدی است که مسمی به مسجد دهرورا که پیشتر از این بتخانه بود و مادهولام از کشیش هندو بوده طرح بنایش را گزارده، در عهد پادشاه دین پناه اورنگ زیب عالم گیر از حکم پاشا شکسته، معبد عالی مرتبه ساخته و بعضی آثار عمارات سابقه که مستحکم بود همچنان گذارده و به عمارات مسجد جدید شاملش کردند که از جمله آثار مناری است که به غایت مستحکم و مرتفع که هنوز باقی است و در بنایش تزلزلی راه نیافته و این منار سه طبقه و یکصد و هفتاد پله و زینه دارد و ترمیم این مسجد نخستین بار به عهد شاه عالم پادشاه در سنه ۱۱۹۸ هجری به اهتمام لایور سینگ بهادر فرمانفرمای هندوستان و در دفعه ثانی در سنه ۱۲۴۰ هجری به حسن اهتمام حتمیش بر نسب صاحب سمت تعمیر یافت و هندو هنوز استصحاب را از دست نداده، آن مکان را زیارت و به اعتبار ماکان تکریمش می نمایند.

و دیگر از متعلقات آن بتخانه است چاهی که در عقب این مسجد سابق الذکر واقع است که هندو را اعتقاد این است که بشیشتر ناتپه بتی که در آنجا بوده است، بعد از خرابی بتخانه در آن چاه نپان شده و هنوز مستور است و از این سبب آب آن چاه را تیمنا و تبرکا استعمال می نمایند و به شهرهای دور و نزدیک می برند و در پس پشت آن چاه بتخانه بنا کرده اند که مذهب است به طلا و او را به نام بت مزبور مسمی کرده و عبادت می نمایند.

و دیگر حوض است به کنار دریا که کند منکر نکا نام گذارده اند که از آب مادری کوه مملو می شود و آب دریا به آن نمی رسد و هندو غسل در آن را موجب آمرزش گناهان می دانند و می گویند شخص ناپاک در آن آب رفته، آب آن خونی رنگ شد. برهمنان و عباد و زهاد آن قدر عبادت کردند که تا آب آن به رنگ اصلی معاودت نمود.

و دیگر قدم گاه حضرت خیر النساء فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است که مشهور به زیارت فاطمان است. جایی است بسیار پر فضا و مقامی است پر صفا که محل زیارت مخدرات عقیفه و نسوان زاهده است و غیر ایشان احدی را اجازه باریابی در آن مکان شریف نیست و مقابر بزرگان قوم در آنجا بسیار است. دیگر لاب مسجد است که او نیز بتخانه بوده و پادشاه غفران پناه اورنگ زیب عالمگیر او را نیز شکسته، مسجد بنا نموده است. و لاب ستونی است سطر که به صورت پای می ساخته اند و او را هندو پای مهادیو که بت ایشان است دانسته و در صحن بت خانه گذارده، عبادت می کردند. حال که بت خانه را شکسته مسجد ساخته اند، کما فی السابق گذارده اند که علامت باشد و دیگر اماکن بسیار است که از عدم فرصت

مجال دیدن نشد.^۱ و تجارت در شهر بنارس از هر قسم امتعه و اقمشه است و عمده اقسام زر بافت و کیمخاب^۲ و پارچه های نفیسه نهایت اعلی، به انواع و اقسام در آنجا یافت و بافت می شود. و وضع عماراتش چهار - پنج طبقه بر هم انبوه است و مالیات آنجا، پنجاه لک روپیه است و حال آنکه قابل برداشت زیاد از آنها است. مگر به سبب آنکه اول سرداری که از انگریزها آنجا را تسخیر کرد، گفت نامه و عهدنامه کرده است که زیاد [۶۹] بر این نگیرید. لهذا به همان قرار باقی است و دیناری زیاد نمی گیرند.

هکلی

از استیشن متل سرای روانه کلکته شد. چون هکلی سر راه است، به جهت تحقیق حال امام باره و حسینیه آنجا که از بناهای شخص اصفهانی است که حاجی محسن نام داشته در هکلی سه چهار روز اقامت شد. متولی حال آنجا میر کرامت علی از اهل ایران است. از چهل سال پیش خفیه نویسنگلیسها بوده در طرف کابل و قندهار و انگلیسها به واسطه امانت و فضلش مشارالیه را متولی قرار دادند. و تفصیل امام باره حسینیه مزبور این است که حاجی محسن نام اصفهانی آنجا را ساخته و اصل وقفیات آن زمین است در کلکته که انگلیسها تصرف کرده و خانه حکومتی و مایتعلق به ساخته‌اند و عاید از این زمین سالی سه چهار هزار روپیه بوده، بعد از تصرف، عوض از جاهای دور خارج بین هکلی و کلکته داده‌اند. متولی قدیم در آبادی کوشش بسیار کرد به مرور اجاره آن رسید به لک روپیه و متولی خود صاحب ضیاع و عقار شد و شش - هفت لک روپیه مالک شد. از ترس خدا و یا خلق واگذار به وقف کرد. بعد از فوت او حکومت تصرف کرد و در سود گذاردند و منافع زیاد شد. حال نصف کمتر را به متولی برای مصارف مقرر^۲ [۷۰] در تولیت نامه می دهند. اما مدخول این حسینیه از مخارجش زیاد است. با وجود آنکه نصف کمتر به متولی می دهند، به واسطه آبادی املاک و سعی انگلیسها به قدری عاید متولی می شود که از مصارف، زیادی آورده، لیکن این مصارف حالیه نه به قدر مصارف مقرر در تولیت نامه است. چون متولی به امانت داده می رود چیزی از مخارج کسر کرده و جمع نموده است و از آنچه به دست انگلیسها است، حکومت هند در حوالی کلکته مدرسه و اسکول ساخته است که اطفال هر مذهب را تعلیم می دهند و از این پول حسینیه مخارج آن است. بعد از ورود به کلکته و مشاهده حال تبعه دولت که نه مسجدی و نه مدرسه و نه مقبره و نه مسافرخانه دارند و این مدخول حسینیه هوکلی تعلق تام به اهل تشیع و اهالی ایران دارد. بر حسب اجازه که از وزارت خارجه دولت علیه قبل از وقت رفتن تحصیل شده بود، تبعه دولت هم در کلکته مستدعی شده‌اند که مسجد و مدرسه و مسافرخانه و مقبره از مدخول حسینیه ساخته شود. عریضه ایشان را با خط لازم به جناب جلالت مآب فرمانفرما نوشته، فرستاد و خواهش شد که در این باب تجویزی فرمایند و حکم شود که جایی بسازند،

۱. د: داخل گروه از متن د.

۲. پارچه ابریشمی گل برجسته.

۳. از اینجا یعنی صفحه ۷۰ تا ۷۵ در نسخه الف نبود و از روی نسخه د نوشته شده است.

مشمتمل باشد بر مسجد و مدرسه و مسافرخانه، و زمین مقبره به اهالی ایران نیز بدهند و اینها را از وجه زیادتی مدخول املاک حسینییه که در خزانه دولتی جمع است، متحمل شده بسازند. از قراری که جواب آن خط رسید، امیدوار به لطف خدا و متوسل به ائمه هدی است که از توجه الطاف اولیای دولت قبول و تجویزی در این باب شود و مأمول بحصول پیوندد.

در سیزدهم شهر رمضان المبارک وارد کلکته شد. چون ایام رمضان بود، گورنر^۱ جنرال هم به زودی مراجعت به اکبر آباد می فرمودند. مراتب احوال کلکته را بعد از مراجعت از دهاکه جسارت می شود. بعد از اتمام شهر اله و فراغ از مراسم ذات اقدس بیهمال و ارفع همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - روانه دهاکه شد. از کلکته به دهاکه نصف راه کاری آتش و ریل است و نصف دیگر شط است که به جهازات آتشی تردد می نمایند. به ملاحظه خط سفارش جناب لفتننت گورنر بنکال کمشنر حاکم دهاکه در خانه غنی میان، منزل معین نمود. خود کمشنر مشارالیه و نواب احسن اله خان مشارالیه در جهاز آمده به منزل رفت. خواجه غنی میان، یکی از زمین داران متشخص است و صاحب نشان استارآف اندیا است. سالی دو - سه لک روپیه عایدش از بابت مدخول زمین است و رکنی از ارکان دهاکه است. و از او متشخص تری در آنجا نیست و از تبعه دولت سه - چهار نفری در آنجا هستند که به زمین داری و فلاحت و ملاک بودن معاش دارند و ضمناً گاهی هم از پارچه های دهاکه خرید و فروش می نمایند. شهر قدیم دهاکه، حال مخروبه است. بعد از آنکه به دست انگلیس ها افتاده است، در کنار شط و رودخانه شهری بنا کرده اند و آبادی نموده اند و نوابان بزرگ در آنجا بوده اند و پایتخت بنکاله در آن زمان دهاکه بوده است. از وقتی که انگلیس ها کلکته را آباد کرده اند و محل اقامت فرمانفرمای هند شده، آنجا رو به خرابی نهاده و الحال جمعیت دهاکه تخمیناً ده هزار کس است. و سه لک روپیه مدخول آنجا است. به غیر توابع آن طول مسافرت با اقامت در دهاکه پانزده روز کشید.

الرجوع الی کلکته

از دهاکه در بیست پنجم شهر شوال مراجعت و وارد کلکته شد. در کلکته قبل از سفر به دهاکه در باغ حاجی میرزا عبد الکریم شیرازی که از اجله تجار ایران است، منزل کرده. در مراجعت در باغ هیره لال سیل به واسطه خوبی آب و هوا در آنجا اقامت شد و مشارالیه از بزرگان بنکاله و معتبرین است و سالی بیست و سه لک روپیه مدخول ملکی دارد و مدت اقامت آنجا گرچه زیاد اقامت شد، مگر به جهت بند و بست کار حسینییه هکلی و امور تبعه دولت و دیر رسیدن وجه مقرر بود. چهار - پنج مرتبه با جناب فرمانفرمای هندوستان و یک مرتبه با لفتننت گورنر بنکال و حیف کمشنر رنگون ملاقات شد. در ملاقات با حیف کمشنر به جهت استفسار از حال تبعه دولت که در ممالک برمه مثل رنگون و غیره مقیم اند، صحبت شد. ایشان ذکر نمودند که تبعه دولت ایران در رنگون و ممالک برمه بسیارند و تجارت معتد به دارند. مناسب است که به ایشان سرکشی شده باشد و کسی به نیابت مقرر شود که حفظ آنها نماید و خود مشارالیه در آن وقت به

۱. Governor حاکم از درجه ثانی را گویند.

کلکته به جهت بند و بست آوردن غله و برنج جهت گرانی بنکاله و حصول اجازه کشیدن راه آهن و کاری آتشی از رنگون بپرم آمده بود. چون مشارالیه این قدر از شرح احوال تبعه دولت گفتند، مناسب دید که به رنگون و مندلی برود. و در رنگون به جهت رفتن مندلی سبب دیگر هم معلوم شد، که جسارت می نماید. با سکرتری هندوستان در خصوص امام باره مزبور و غیره و رفتنش به رنگون و انتظام حال تبعه دولت در آنجا شفاه و کتبا گفتگوها شد و تفصیل هر یک را در جزو عرایض وزارت خارجه جسارت کرده است. و جناب فرمانفرما کمال مهربانی و محبت را از هر قسم می فرمودند و از تصدق فرق فرقدانسای همایون شاهنشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - همه مستدعیات را قبول فرمودند و نهایت محبت را می نمودند. جمعیت کلکته قریب بیست لک است، بعضی تا بیست و پنج لک هم گفته اند و وسعت شهر آن با توابع تخمیناً پنج - شش کوس است و مدخول انگلیس ها از تمام هندوستان من جمیع الجهات تخمیناً قریب پنجاه یک کرور و چیزی ست، مگر آنچه تحقیق شده به قراری است که در اوراق ملتحقه جسارت شده. و قاطبه مسلمانان این ملک بالطبع و الفطره راضی به حکومت و ریاست انگلیس ها نیستند و حال آنکه انصافاً انگلیس ها در تربیت و رفاهیت و آسودگی و حفظ جان و عرض ایشان بسیار ساعی اند. حال امروز کلیه مردم بالنسبه به احوال سابق هند که شنیده می شود، یک بر صد فرق کرده و مردم هوش و گوش باز نموده و خود فهمیده اند که سلوک انگلیس ها نسبت به ایشان به مثل سلوک پدر و فرزند است^۱، مع ذلک منتهای شکایت را دارند. چنانچه مولوی عبد اللطیف خان که از مسلمانان آنجا است و در منصب مخبریت از درجه اول است. در کلکته شبی که به ملاقات آمده بود، نقل می کرد که در چندی پیش مسلمانان هندوستان عریضه به پارلمنت لندن دادند که به ما بسیار ظلم می شود و ما قوه نداریم که مخارج اهالی انگلند را [۷۶] که متصدی امورات هندند، متکفل شویم، زیرا که آن قدر از انگلیس ها که دخیل در کار هند هستند، اعم از آنهایی که در لندن می باشند و یا در خود هند هستند، موجب و مراسم کل اینها از مالیات هندوستان داده می شود. چون از هر طرف نالش بسیار کردند، عاقبت از پارلمنت حکم شد که از اهالی هند از هر ملک، یک - دو نفر شخص بزرگ و با هوش و زیرک و صادق بفرستند، که در لندن تحقیقات بشود. از هر جا فرستاده اند. خود مشارالیه با یک دو نفر دیگر نیز از بنگاله مقرر شد که بروند که حقیقت امر و شرح حال را بیان نمایند. مگر در قاطبه مردم آن وسعت و گشایش و خیر و برکت که سابق بود حال نیست.^۲

و اما حال زمین دارهای بنگاله، در این سنوات، به خصوص در سنه ۱۲۹۰ به واسطه نیامدن باران بد است و بسیار شاکمی اند از زیادتی مالیات. به خصوص از قاعده اخذ وجوه دیوانی، زیرا که به جزئی وسیله و ادنی بهانه، گرچه یک ساعت هرگاه تأخیر شود، در وصول وجه، کلکتر صاحب جمع می تواند زمین را بسلام کرده، وجه خود را دریافت نماید و از این جهت به خصوص منتهای شکایت را دارند.

۱. از درباریان قاجاری بیش از این انتظار نمی رود که طرفدار انگلیس باشند. زیرا که معنای حریت و آزادی در مرام آنان جایگاهی ندارد.

۲. و لابد قاطبه مردم اصولاً اهمیتی ندارند و ایشان رابطه را پدر و فرزندی می دانند چه پدر مهربانی؟؟!! مصحح.

و نوابان [۷۷] و راجگان نیز شاکی اند و جهت شکوه ایشان، این است که بعضی را ملکشان را تصرف کرده و دستشان را از ریاست و حکومت کوتاه نموده‌اند و بعضی را که قدری از ملکشان را تصرف کرده و علاوه وجه هم می‌گذارند^۱ و گذشته آن اقتدار و تسلط سابق را هم ندارند و بعضی به واسطه اینکه نگاهبان یعنی از قبیل رزیدنت^۲ و پولی تیکل اجنت^۳ در ملکشان گذارده‌اند، که ملجأ اند در کوچکی و اطاعت و تملق از آنها و بعضی را که به علاوه رزیدنت و پولی تیکل اجنت، لشکر هم گذارده اند، که حالت و قوه نفس کشیدن ندارند، کانه مقیدند. نیست کسی را زهره چون و چرا. زیرا که امیدواری یک دولت بزرگ دارند و داشتند و به پشت گرمی آن دولت بلوا کردند. حال هم به همان دولت چشم دارند. تا دیگر این هیاهوی آمدن روس ها چه کند.

و اما قواعد حکومت و ریاست انگلیس‌ها

در هند آن است که بر چند قسم است: یا این است که جمیع ملک را متصرف اند و بالمره از دست پادشاهان و راجگان و نوابان خلع کرده‌اند؛ و یا خلع نکرده‌اند [۷۸] و به دست خود آنها است، لیکن قدری از ملکشان را انتزاع کرده‌اند. و در کل صورتین یا رزیدنت یا پولی تیکل اجنت دارند و رویه چهارآنه یا هشت آنه بر حسب اختلاف قوا و قدرت ایشان و محصول ملکشان می‌گیرند. آن ملک هایی را که بالمره و کلیه متصرف اند، حکام از خود دارند و آن حکام هم بر چند مرتبه و درجه اند:

اول: گورنر جنرال، که نایب السلطنه و فرمانفرما است و در کلکته مقیم است؛ ثانی: گورنر، که حاکم است؛ ثالث: لِفْتِنَنْت گورنر، که درجه ثانی کورنر و حاکم است؛ رابع: چیف کمشنر، یعنی ضابط نمره اول؛ خامس: کمشنر، که ضابط است؛ سادس: دی پوتی کمشنر، قائم مقام ضابط.

و در تمام هند دو گورنر دارند، که یکی در بمبئی می ماند و دیگری در مدرس. در کلکته و الله آباد و پنجاب، لِفْتِنَنْت گورنر مقیم و مأمور است. در لکنهو و رنکون و رسام، چیف کمشنر مأمور است. در بلاد دیگر، مثل کراچی و غیره، کمشنر است و دی پوتی کمشنر، و از این دو صنف بسیار دارند.

و اما قضایا و محاکمات را به قانون خود حکم می نمایند، مگر ارث را. و می گویند هر مذهب را [۷۹] به قانون همان مذهب حکم باید کرد و یک شکوه مردم از این سبب است که، هر مذهب را در همه احکام به قانون خودش نمی کنند. [اولا و بالذات چنانچه سبب شروع بلوا را منشی امیر علیخان بهادر که از اعزه و اجله قوم مسلمان است و حال حسب الامر حکومت وزیر واجد علیشاه و ساکن کلکته است در کتاب مسافرت خود، عمده سبب بلوای هند همین را می نویسد که بعضی جُهاال و عوام را به واسطه صدور بعضی احکام حکومت چنین به خاطر رسید که انگلیس‌ها می خواهند دخل در امور مذهب ایشان نمایند. چه در سینه

۱. از قرار رویه شش آنه هم می‌گیرند.

۲. رزیدنت کسی را گویند که در ممالک باج ده معین باشد که در امر ملکی و خارجه هر دو دخالت نماید.

۳. پولی تیکل اجنت وقایع نگار امور منخفیه ملکی است.

۱۸۵۰ عیسوی در قانون نمره بیست و یکم حکمی در خصوص منع دختران از ارث به تبدیل مذاهب آن در این ملک نافذ گردید و مردم عوام از هنود و اسلام به معنی آن برنخورد و به حقیقت و مقصود اصلی نرسید. شبهات در دل ها جای دادند و این حکم را قرینه کلیه بر دخالت کلی انگلیس در امر مذهب قرار دادند و گمان کرده بودند که سلطنت می خواهد مردم را به مذهب خود دعوت نماید.^۱ و لذا بلوا کردند و ابتدا بروز شر و فساد از سپاهیان بد نهاد شد که جمله عوام بلکه خواص را هم از طرف حکومت ترسان کرده بودند و از طرفی دست از استعمال کارتوس و فشنگ های روغنی جدید که به اتفاق تفنگ های جدیدالوضع آورده بودند که گلوله اش به مسافت نهصد قدم کار می کرد، کشیدند و آنچه به استعمال آنها حکم شد نپذیرفتند به عذر روغنی که بر روی فشنگ ها مالیده بودند، زیرا که گمان روغن گاو کرده بودند. لهذا حکومت حکم داد که اهالی ملک نظیر آنها را در هندوستان ساخته، سرباز و سپاهیان را بدهند و با وجود آن سپاهیان قوم برهمن و راجپوت که از هندوند، در استعمال آنها شبهات کردند و گذرها پیش نمودند.

ثانیا از حکومت امر شد که آلات و ادوات بگیرند و خود بسازند. برای آنکه اسباب دلگرمی و خاطر جویی ایشان نیز بشود. مع ذلک جمود و لجاج و عناد در خاطر ایشان خلیده و رسوخ تام نموده، عاقبت آن فشنگ ها را بکار نبردند، زیرا که سخنان جز بهانه بیش نبود و بر طریق جهالت و سفاهت خود بماندند. سرکردگان ایشان فی الجمله به تحکم با ایشان سلوک کردند و سیاست نمودند و شروع نافرمانی و بهانه جویی اولاً از سپاهیان دسته نمره نوزده مقیم برهمپور متعلق بلده مرشدآباد به ظهور آمد ایشان را در مقام بارکپور متصل به شهر کلکته طلب کرده، آلات و ادوات را از ایشان گرفتند و به جرم نافرمانی اخراج کردند. در این بین، این اخبار در اطراف اشتهاری یافت و هنوز فتنه طرفی خاموش شده، سمت دیگر مشتعل می کردند. تا اینکه به مرور در اغلب بلاد و امصار این مملکت شعله ور گردید که این انموزج را مقام شرح آن نیست.

الغرض، سبب عمده رنجش خاطر اهالی این ملک که هنوز مکنون خاطر اهالی این سامان است، همین است که همه مذاهب را به طریقه خود حکم نمی نمایند.^۲ به علاوه مخارج گزاف که وکیل و بالشر می گیرند، گردن گیر مردم می شود. شاید برای یکصد روپیه مقدمه، هزار روپیه باید خرج کنند و به حلق وکیل و بالشر بریزند، آیا در روز فیصله قاضی چه حکم کند. و بسیار وقت می شود، حکم به طرف و حقیقت مدعی علیه داده می شود، آن وقت باید مخارجی را هم که او متحمل شده، در جواب دهی مدعی به علاوه اصل ادعا، باید مدعی بدهد، به غیر آن وجهی که خود به وکیل و بالشر خود داده است. در این صورت، در متن واقع که ملاحظه می شود، بر یکصد روپیه دعوی، دو هزار روپیه از طرفین خرج و به حلق وکلا و عملجات عدالت رفته است و این نه به طریق رشوه است، بلکه به اسامی مختلفه، به اشخاص متفرقه، بر حسب قراری که از دولت خود داده اند، هر کسی سهم مقرر خود را می گیرد و یک نفر وکیل یا یک بالشر

۱. جالب است که انگلستان مدعی حقوق زنان، حتی حق ارث را هم برای آنان قائل نبوده و تازه این مطلب را هم دخالت نمی داند!

۲. د: متن داخل کروشه در نسخه الف نیست.

در یک مقدمه، از مدعی و مدعی علیه هر دو نمی تواند سخن بگوید. هر یک از متداعیین و کیل مخصوص باید بگیرند و کذلک در صورتی که حکم به طرف مدعی داده شود، [۸۰] و بسیار می شود که اصرار متداعیین خراب و تمام می شود که قوه و استطاعت تقابل و دادن مخارج را ندارد و هنوز مقدمه جاری است و صورت اتمام نیافته و مقدمات چهل ساله و پنجاه ساله بسیار است، که هنوز فیصله نشده است. فرضا احدهما تمام شد، از هر جهت که به نان شب محتاج است و عیال هم دارد و پول زیاد مطالبه دارند و قوه دادن ندارد. آن وقت باید قید شود. اگر اصرار متداعیین، که مقدمه را برده اند، طالب قید باشند. مگر به علاوه آن همه مخارج، متکفل مخارج آن قیدی باید بشود؛ والا قید نمی کند و اگر چیزی دارد و مساهله و مسامحه در دادن وجه دارد، خانه و مایملکش را بسلام کرده و حراج نموده وجه خود را می برند. شاید ملک آن شخص وقف باشد یا دیگری وقف کرده و متصدی او است؛ هیچ ملاحظه نیست، الا حراج آنچه که فی الجمله ایمانی در تعلق به آن شخص دارد. درنگ و تأملی نیست، و ملاحظه خدایی به هیچ وجه در میان نباید باشد. و در فیصله مقدمه هم شاهد هر که باشد، از هر مذهب که باشد، مسموع است و حتی المقدور تفتیش در حال شاهد نیست [۸۱] که آیا این شاهد جعلی است یا پول گرفته شهادت می دهد. بلی اگر از متداعیین یکی مخبر شد و مطلع کرد و به ثبوت هم رسانید، گرفت گیری در حق شاهد می شود، و الا فلا، و به دونفر این قسم شهود حکم می دهند.

[و از این سبب دعوی بیجا بسیار و مال مردم را خوردن و افلاس جعلی گرفتن و جامه بی حیائی بر سر کشیدن، زیاد از حد تصور است، چنانچه در سنه ۱۸۹۳ چنین به خاطر قاصر می رسد که زیاد از سه - چهار هزار کس فقط در بمبئی افلاس نامه گرفتند و قطعی است که به طفیل این مهم چه قدر اشخاص خراب و ضایع شده اند، لیکن هر کس مفلس و افلاس نامه به دستش بیاید، بعد از چندی می شود که باز هم کسی می شود و بر سر کاری معتدبه بیاید. بلکه بعضی که جامه حیا را دریده و پیه بی عاری بر خود مالیده اند این کار را افتخار و این شیوه سخیفه را دثار و مایه اعتبار خود می دانند و هر کس هم با آنها معامله و داد و ستد می نماید.] چنانچه در مقدمه مسجد مغلیه و ایرانی ها که مرحوم حاجی محمد حسین شیرازی ساخته و موقوفاتی چند مقرر کرده، در واقع در نزد سایر قوم اسباب روسفیدی شده، در حین وفات چون اولادی نداشت، زوجه خود را وصی و وکیل نمود و تولیت را هم به دست آن زن گذارد. گر چه مناسب حال، نه این بود. مگر امری بدون اطلاع کسی واقع شده بود. خلاصه حاجی زین العابدین شیرازی امین التجار، چون دید که مال وقف در معرض تلف است و ضعیفه صلاحیت ندارد، محض صرفه و غبطه و حفظ زمین وقف، که تلف نشود، در کرت عدالت فریادی بر ضعیفه کرد که تولیت مسجد را من مستحقم. مدتی نزاع کردند و هر قدر هم از این طرف کار پرداز خانه ممانعت ضعیفه را نمودند، نپذیرفت. عاقبت در کرت عدالت حکم دادند که حاجی زین العابدین را نمی رسد گفتگویی نماید، مسجد [۸۲] و موقوفات باید در دست زوجه حاجی محمد حسین، حسب الوصیه باشد و مخارج عدالت طرفین از مال وقف داده شود. دیگر ملاحظه

۱. د: همان.

وقفیت آن نکردند و عمده اسباب خرابی مردم و رعیت از این عدالت است. ظاهراً مدخول عدالت انگریزی، در هر ملک و ولایات اگر چیزی کمتر از یکی از شعب مالیات باشد، بلکه جمعی می گویند زیاد است. زیرا که کسی که یک تومان مالیات به دیوان می دهد، شاید در مقدمه یک تومان در عدالت هزار تومان خرج آن می شود. در واقع بردن مقدمه از عدالت باعث است، تا چه رسد به باعث.

[اما عدالت هم بر چند درجه و قسم است: اولاً، عدالت پولیس است. مجستریت که قاضی منازعات شهر است. در پولیس کورت حکومت می نماید به حدی که مقرر است. ثانی، اسمال کاس کورت است، که عدالت مقدمات کوچک و این هم چهار درجه دارد و هر درجه را قاضی است که تا به حد معین محاکمات را فیصله می نماید. و منتهای آن تا هزار روپیه است که زیاد بر هزار روپیه اگر یک روپیه باشد رجوع به های کورت می شود؛ یعنی عدالت بزرگ و این عدالت سیم است که از هزار روپیه تا صد کرور هم می تواند رسیدگی نماید و از هر قسم مقدمه که باشد، در آنجا تحقیقات می نمایند.

رابع، سیسن است و آن عدالتی است که هر سه ماه یک مرتبه جمیع مقدماتی که از قبیل قتل و دغا^۱ و غیره که جمع شده یکی از قضات کورت بزرگ و جمعی از رؤسای شهر در پولیس کورت که مسمی به تپی سیسن است، فیصله می نمایند، لیکن از اهالی شهر اشخاص مخصوص برای این کار معین نیستند. موقوف به نظر قاضی کورت است که هر که به نظرش آید از اخبار نموده می آید و تا مقدمه فیصله نشود، احدی را نمی گذارند به جایی برود، که مباد کسی از طرف متداعیین به آنها ملاقات نماید و چیزی بگوید و نظیر این مهم خارج آنچه برسد و حکم نماید ممضی است.

خامس، عدالت اضلاع خارج شهر است که از دهات قریب یا هومه مقدمه اتفاق افتد، به این عدالت رجوع می نمایند و این را صدر عدالت می نامند. و عدالت بزرگ و غیره در هر یک قضات متعدّدند که به درجات معینه خود باید حکم نمایند و در همه عدالات و کلا بر تصفیه مقدمات و گفتگوی متداعیین را نموده و به دست بالشتتر داده که در دیوانخانه به دست قاضی برسانند و غیر صنف بالشتتر در حضور قاضی در دیوانخانه کسی را اجازه سخن گفتن نیست. حتی و کلا را و بسیار کم است که کسی در کورت عدالت سخن بگوید و این دو طایفه و قضات باید مجاز از مدارس و فارغ التحصیل باشند، و الا قضاوت و وکالت و بالشتتری به او داده نمی شود. و هرگاه کسی بر دولت و یا منشیان دولت هم در کورت عدالت شاکی شود و یا بر خود اعلی حضرت ملکه و یا ولیعهد آن مکرمه و حکام، فریادی و نالشی نماید، بلا تأمل می شنوند و او را به عدالت حاضر می نمایند.^۲ چنانچه پرنس آف دلز ولیعهد انگلند را در کورت لندن حاضر کردند و رسیدگی نمودند و برای همین کار مخصوصاً وکیل که بالشتتر موجب خوار از دولت در هر جا که عدالت است، مقرر است و به غیر این دو صنف وکیل و بالشتتر که از مردم به قرار معین که دارند پول می گیرند، سایر عملجات عدالت از قاضی القضاات و قضات دیگر که منشی و مترجم و شریف که محصل وصول و

۱. دغل

۲. واقعا خوش خیالی نویسنده قابل تأمل است و نشان از روحیات درباری او دارد!

سفرنامه هند، کشمیر و برمه... / فرشته کوشکی

ابطال است، تماما مواجب خوار دولت و از منافع عدالت مرسومشان را بگیرند و اگر کسی بیاید دولت می دهد دقت بسیار در کار دارند.^۱

اما انتظامات ملکی شان، بسیار خوب است، زیرا که کمتر خانه ای است که اولاً دیواری داشته باشد. اگر هم دارد، منتهی یک زرع الی یک زرع نیم و ثانیاً در خانه ها باز است. مع ذلک دزدی بسیار کم است و اگر هم دزدی می شود، کمتر وقتی است که پیدا شود، زیرا که از صاحب مال شاهد می خواهند، که رؤیت دزد و دزدی را کرده باشد. و دزدی که اقامه شاهدین عدلین بر او شود، چرا دزدی کند. و برنخورده اند [۸۳] که سرقه، عبارت است از بردن مال غیر در خفا، بلا اذن صاحبش. چگونه متصور شود که هرگاه شاهدی حاضر باشد، دزد مرتکب سرقه شود و یا شاهد چرا دزد را ول کند. خبط عظیم در این باب از این حکومت واضح است. و بر وجه انقاد شان کلف خلاف عقل لایح، و گویا سبب این باشد که، از هر امری دزدی را بدتر می دانند، نمی خواهند حتی المقدور کسی را متهم سازند.

و جهت آنکه دزدی کم می شود، برای آن است که اجزاء عسس از وقت، واللیل اذا عسس، تا والصبح اذا تنفس، در هر کوچه و برزن به قدر ماره، در هر گذر ایستاده اند. و دل و دیده به عابرین سایرین داده اند. یا بسیار دزدی چالاک و بی باک باید که تا چیزی از کسی برآید و یا با عسس بسازد و شرکت نماید، و الا محال است که بتواند به مقصودش فایز آید.

و اما سبل و طرق بسیار امن و امان است، در همه شهر ها. چه از راه کاری آتش و چه غیر آن. به فاصله چند کوس، عسس و پولیس و سپاهی مقرر نموده اند؛ لیکن مال مردم خوردن و بر یکدیگر محض عناد، دعوی کردن بیجا، بسیار است. [۸۴] و افلاس نامه جعلی گرفتن و مفلس جعلی شدن و مال مردم را خوردن و جامه بی حیایی بر سر کشیدن، بسیار است. بلکه هر که مفلس شد، اعتبارش بیشتر و داد و گرفتیش، زیاد می شود. منتها بعد از آنکه ادعاء افلاس کرد و افلاس نامه به دستش آید، تا یک سال بیکار است. و بعد به هر کار که خواهد، تواند اشتغال نماید. و برای هیچ امری سوای قتل که قاتل را می کشند، سزایی سوای قید ندارند. مگر مدت قید، بر حسب اختلاف قصور، مختلف است. لیکن این اوقات، دزد را فی الجمله، ایذا می دهند. آن هم نه چندان که اقرار نماید و بتواند در محکمه قاضی نالش بر مباشرین نماید. و هرگاه نالش نماید و ثابت شود، مباشرین را سزا می دهند که چرا چنین کردند. و در قتل قاتل هم مساهله می نمایند. حتی المقدور سعی دارند که کسی را نکشند. گر چه باید قاتل خود را دیوانه قلم دهد، از او می گذرند. منتها این است که قیدش می نمایند و این قبیل مقدمات هم چند درجه دارند که قاضی عدالت پولیس حد را نمی تواند حکم جاری نماید، مگر مال درجه مخصوص که حد او را مقرر کرده اند. زیاده نمی تواند.

[۸۵] و باید رجوع به محکمه بزرگ شود. و حکومت به وجه من الوجوه، نمی تواند در امورات عدالت دخالتی نماید و یا حکمی کند. حکم مقدمات به دست قاضی است که از دولت معین است. و قاضی، محال است که بتواند دیناری از احدی رشوه بگیرد. در صورت وقوع، جز اخراج از نوکری حکمی ندارد. بلکه امر

۱. د: مبحث عدالت در صفحات بعدی هم آمده است، لیکن چون تفاوت زیادی داشت از متن اصلی هم آورده شد.

نگرفتن رشوه از منتسبین حکومت و سلطنت بسیار ممتنع است و اگر رشوه گرفت و معین شد، از نوکری بیرون می شود؛ لیکن کشتن به از این است، زیرا که از آن به بعد، دیگر هیچ جا راه ندارد. و هیچ چیز، هیچ کس به او نمی دهد و این قدغن دولت است. در واقع از گرسنگی باید بمیرد و نزد احدی راه ندارد، لیکن اگر بگیرند، چون مسئله را فهمیده اند، به اسم خود نمی گیرند، به اسم زنان و دختران و پسران خود می گیرند. و هرگاه کسی هدیه و تعارفی به اجزاء حکومت بدهد، او را مقدر نیست که ضبط نماید؛ یا باید نگیرد و اگر گرفت، باید حراج کرده، وجه او را داخل خزانه دولت نماید و هر ساله لک ها از مردم می گیرند و به دولت خود می دهند. و جهت قدغن به این شدت و عدم طمع و خیانت [۸۶] نوکر، این است که نوکر را از اول خوب تربیت می کنند و در هر منصب و هر درجه که باشد، مکفی المؤمنه که سهل است، زیاد از کفایت، می دهند و در هر منصب که پنج سال خدمت کرد و خیانت نکرد، درجه او را ترقی می دهند بدون واسطه و وسیله، و موجب او را اضافه می نمایند؛^۱ خصوصا حکام و مأمورین اطراف را. به علاوه، موجب گزارف مخارج مهمانی و ضیافت و مسافرت به اطراف که محض سرکشی به اضلاع حکومت خود بروند و در ایام گرما که به بیلاق می روند، می دهند. به غیر آنکه اسب و گاری و خانه و اسباب خانه از هر چیز که متصور شود و نوکر از هر درجه و هر کار، از قبیل پیش خدمت و فراش و جلودار و مهتر و غیرهم، نایب و منشی و مترجم، همه موجب خوار دولت و مأمور به خدمت حاکم اند. حاکم موجب خود را فقط به مصرف لباس و خوراک خود و عیالش می رساند و موجب یک نفر نوکر مخصوص هم اگر نگاه دارد، به ذمه خود حاکم است. از این گذشته، دیناری مصرف نمی کند، از هر مصرفی که متصور شود و فی الجمله ربطی به دولت خود داشته باشد. [۸۷] الا آنکه در دولت محسوب و اولیای دولت مجزا می داند و اگر هم در این حال خیانت نماید، باید از گرسنگی بمیرد و امرش تمام است. واسطه بردار نیست، گر چه قصورش جزئی باشد.

عدالت

و عدالت این دولت هم بر چند قسم است. هر اداره عدالتی دارد. مثلا تجارت و معامله و غیره دو عدالت دارد: یکی کوچک، که مقدمات خفیف از یک رویه الی هزار رویه را می تواند رسیدگی کرده و در این عدالت چهار پنج قاضی مقرراند و برای آنها هم درجات مقرر است. و این عدالت را اسمال کاس گرت^۲ می گویند و دیگری های گرت است؛ یعنی عدالت بزرگ که هر طور مقدمه کلی باشد، به اینجا می شود رجوع کرد و از هر قسم که باشد، حتی اگر کسی از دولت و اولیای دولت هم شاکی شود، مسموع می شود. و از طرف دولت هم مخصوص این کار، وکیل و بالشتتر موجب خوار مقرر است، که اگر کسی به نام دولت و اولیای دولت نالش نماید، جواب بگویند. دیگری عدالت پولیس است، که مقدمات دزدی و قتل و زد و خورد را فیصله می نماید. این هم هرگاه مقدمه کلی و بزرگ باشد، [۸۸] بعد از دریافت و رسیدگی مجسسترت

۱. در حاشیه: و روز اول ماه می رسانند.

۲. small Court دادگاه کوچک.

که قاضی پولیس است، رجوع به عدالت بزرگ می شود. در این صورت چون این قبیل مقدمات خارج از معاملات است، هر چند ماه، چند روز عدالت مخصوص بار می نمایند، که اورا سیسن می گویند. در این عدالت، از ارکان و اشخاص ملک معدودی جمع و حاضر می کنند. قضات هم حاضر شده، رسیدگی به مقدمه می نمایند. آنچه به نظر آن اشخاص خارج از عدالت و مقدمه بری و حکم نمایند. قاضی القضات به صحنه سایرین حکم داده و آن حکم را حکام اجرا می دارند.

و دیگری عدالت است که برای اضلاع و دهات اطراف خارج شهر، مقرر کرده اند، که چند نفر قاضی هر روزه حاضر شده، رسیدگی می کنند. این هم حد معین دارد که از آن حد همان که گذشت، باز هم رجوع به عدالت بزرگ می شود. در همه عدالات باید وکیل و بالشترا مجاز از مدارس، که تعلیم یافته اند و صحنه قضات، بعد از آنکه قسم هم در کرت یاد کردند، گفتگو نماید و دیگری را مقدر نیست که حرفی بگوید، به غیر از اینکه ضعف هر عملجات موجب خوار دولت و در حکم قاضی اند. [۸۹] [۹۰] آن هم به این است که دولت از خود بدهد. در ضمن مقدمه به اسم خرج عدالت از مردم می گیرند. مگر زیاد و کم موقوف به مقدمه است تا مقدمه چه باشد. مگر در صورتی مدخول کرت عدالت کم بشود، آن وقت از خود می دهند. لیکن آنچه به غایت کسر داده اند، سال دیگر اضافه می نمایند و از مردم می گیرند. وقت بسیار در انضباط این کار دارند. و اما لشکر تمام هندوستان از سولجر انگریزی و هندوستانی به قراری که مستر طران تن^۱ حیف سکرتری پنجاب، در کوه مری گفت، با آنچه در ملک پنجاب است، قریب به دو یک بلکه چیزی اضافه است. و اینها دخلی به سپاهیان سواره و پیاده پولیس خارج و داخل شهر ندارند و تفصیلی که مشارالیه قلم داده اند، از قرار تفصیل ذیل است.

فوج سولجر انگریزی

توپچی

فوج سیاه هندی

.....

توپ و تفنگ را گفت حساب ندارد. مواجب و مخارج و لباس همه چیز را دولت می دهد. [۹۱] سرباز و توپچی قدرت پول به معامله دادن و کاسی کردن ندارند، بلکه هیچ نوکر را مقدر نیست که به کار معامله و کسب و تجارت مشغول شود. و اما قشون راجگان و نوابان هند، سیصد و چهارده هزار پانصد نود و هشت نفر، تخمین شده و پنج هزار و دویست پنجاه و دو عراده توپ برآورد کرده اند، که دادند. مگر ریاست حیدر آباد دکن و کشمیر و راجه سیتیه والی کولیار، زیاد از سایرین دادند. و تمام سکنه هند را یک صد و نود و پنج ملیان نوشته اند و ممالک متصرفی باج گذار متصرفه انگلیس ها را سی ملیان خلائق نوشته و تحدید کرده اند و یکصد سال است، که هند را متصرف شده اند. مگر مأمورین سایر دول که در هند اند، اغلب از

۱. نامی است.

صنف تجارند. موجب و مرسوم، گرچه ندارند، لیکن زیاد از مقرری از آن دولت، مقرر دارند که از جهازات و تذکره و مهر نوشته جات و غیره می‌گیرند. یک مبلغ معین نیست و هرگاه مقدمات رعایا رجوع به عدالت انگریز بشود یا نشود، رسومی را که مرسوم است، مأمور می‌گیرد. و هرگاه امضای و اجازه مأمور در دخول و خروج جهازات بدهند و یا در محاکمات و مقدمات نباشد، اعم از آنکه مأمور اطلاع بدهد یا خیر، در دولت خود^۱ مؤاخذه خواهند کرد.

[۹۲] و اگر کیتان جهاز بی مرخصی مامور برود، جرم خواهند کرد. و اشخاصی که در اداره امیرالبحر و دریابییگی آن دولت است، در بنادر به خوبی مواظب اند که احدی نتواند خلاف نماید. وقتی که درست دیده شود، زیاد از موجب از این مرسوم عاید مأمور می‌شود. و عمده مدخول مأمور از جهازات است که مبلغی معین از مال بار شده در آن جهاز می‌گیرد. و هرگاه احدی از رعایا تخلف ورزد، مأمور به حکومت اطلاع می‌دهد. و حکومت دولت دوست که مأمور مقیم آنجاست، حق مأمور را گرفته، می‌رساند.

و در کلکته قلعه ای است نظیر قلعه که در سایر ولایات است و جسارت شد، لیکن استحکام و انضباط این قلعه، دخلی به سایرین ندارد و گلوله به دیوار و خاک زیر آن نمی‌رسد، زیرا که لب دیوار قلعه و خاک زیر به قدر یک زرع اگر از زمین مرتفع باشد. الا آنکه نظیر گلوله خمپاره معیار می‌گیرند، که در حین نزول از قوس صعود، داخل قلعه بیفتند و یا گلوله خمپاره باشد. بر عکس اهل قلعه دشمن را به خوبی می‌زند و هرگاه فرضاً دشمن یک برج را به هزار اشکال بگیرد، از دو برج دو طرف آن می‌زنند و این قلعه مسمی به ولیم^۲ قرط است؛ یعنی قلعه ولیم و این ولیم، سپهسالار لشکری بود که از جانب کمپانی [۹۳] به تسخیر کلکته مأمور بود، و در سنه ۱۷۵۲ او مأمور این کار شد. و بعد از تسخیر او این قلعه را بنا کرده و لارد کارن والس، قلعه را به اتمام رسانید. حال قورخانه و توپ خانه و جبّه خانه و کارخانه دیگر که متعلق به توپ و تفنگ است، تماما در آن قلعه است. شهر کلکته قلعه ندارد. این قلعه در کنار رود خانه کنگا و جمنا، که از کلکته می‌گذرد، واقع است. و وسعت این دو رودخانه که در کلکته یکی شده‌اند، تخمیناً قریب یک میل است و در خور و لنگرگاه کلکته، تخمیناً تا سه میل راه جهازات آتشی و بادی دو سه صف ایستاده اند. در هیچ جا لنگرگاهی به خوبی، یعنی از حیث قرب ایستادن جهازات به خشکی، نیست. بسیار نزدیک می‌تواند جهاز لنگر بیندازد.

شرح حال واجد علیشاه، پادشاه لکنهو که به کلکته آمده‌اند و در خارج کلکته زمینی معین کرده یا داده‌اند، گرچه روی قلم در عرض حالش سیاه است و از تیرگی رایش، شیعیان هند تباهند، زیرا که شیعه خانه هند لکنهو است و مخرب آنجا اوست. نام این زمین و عمارات واقعه اش موتیا برج است و به مرور در آنجا جمعیت بسیار و شهری جدید شده که عمارات [۹۴] عالیه و شرف عالیه و بساتین نو آیین و منتزهات دلنشین ساخته و هر روز می‌سازد و یک باغ وحشی ساخته که در واقع مربع وحوش و هوام، و مرتع طیور و

۱. د: از آن رعیت.

۲. نام شخصی است.

انعام است. سالی یک مرتبه به موجب باش برد، اذن عامی می‌دهند که هر کس بخواهد باش بردی خریده به آنجا در آن وقت، تواند داخل شد. و خودش شب و روز محشور با ایشان است. در ابتدا که او را آوردند به کلکته، ماهی دوازده لک روپیه برای او مقرر کردند؛ قبول نکرد. هر قدر کسانش گفتند، نشنید. و کرنیل هاربرت، که الحال در بغداد قنسول جنرال است، آن وقت برای حفاظت مقرر بود. هر قدر خواست که یک وقتی ملاقات نماید، اجازه نیافت و جواب گفت که نه پول لازم دارم و نه روی تو را می‌خواهم ببینم. تا آنکه بعد از چند سال آنچه اندوخته بود، صرف و خرج نمود. و قرض کلی به هم رسانید. آن وقت ملجاء شده اظهار کرد. انگلیس‌ها ماهی یک لک روپیه برای او مقرر کردند و ارباب طلبش را هم جواب گفتند و در عدالت قدغن کردند که فریادی بر پادشاه آورد را نشنوند. در ظاهر برای عزت او [۹۵] و در باطن برای آنکه عاقبت گردن گیر خود انگلیسی‌ها می‌شد، به جهت آنکه جواب می‌گفت: مرا هر که قید کرده، باید بدهد. این مطلب را کسی از منشیان پادشاهی نقل کرد و این یک لک روپیه را که می‌گیرد، نصف بل متجاوز آن مخارج خوراک و حوش و حیوانات است. از قراری که گفتند، بیست سی هزار کبوتر فقط دارد به انواع و اقسام و هر قسم مرغ که در هر جا یافت شود، برده و می‌برند برای او، به قیمت های گزاف می‌فروشند و می‌خرد، از جمله طاووس سفید است. و شوق بسیار به این کار دارد، به خصوص کبوتر. و میل وافر به عیش و نشاط و طرب دارد و خودش را گویند در علم و موسیقی موسیقا است و در کوک ساز تار بر همه سازنده های کشمیر و نوازنده های قندهار سرآمد همه روزگار است. و هنگام رقص با زن‌های خود، در مجلس عام رخت زنانه می‌پوشد. و جام عوار و تلبس به لباس عورات را می‌نوشد و در رقص می‌کوشد، که رقص های بی بدل از حرکاتش حیران و چرخ زنان، رقصات کانهن الباقوت و المرجان، از دور زدنش، [۹۶] سر گردانند. اگر این بی باک به این اقسام لهو و لعب خود را در دخل نمی‌انداخت، یک صفحه متولیان به ولایت اهل البیت - علیهم السلام - را عبث در قبه قید و در درد غم و الم اسیر و در دست فقر و فاقه و خانه خرابی گیر نمی‌انداخت.

از جمله اعمالش در ایام سلطنت و اجالاش، این بود که به مثل زنان، خود را حامله فرض و به مفاد آیه مبارکه: *وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا*، ایامی چند خود را به این گول می‌زد و چندی هم این گول مرضع به رضاع آن به سر می‌برد. هرگاه در این بین کاری فوتی به هم می‌رسید، وزرا و امرا را دست عرضشان از دامنش کوتاه بود. چنین کرد که چنان ملک مستقل را از دست داد و خود را در موضع ملامت این و آن نهاد. شیعیان هند محق اند آنچه بگویند، زیرا اقلا در شهر لکنهو، زیاد از سه لک خانه شیعه بودند و نبود خانه که اقامه عزای خامس آل عبا - علیه آلاف التحیه و الثناء - نشود. [اما رعایای عامه لکنهو شهامت اعمال قبیحه و حرکات ذمیمه شان که شمه ای از عمل قوم لوط است چنین گرفتارشان نمود]^۲ که الحال همه حسینیه ها، توپخانه و قورخانه و همه امام باره ها جای تفنگ و خمپاره شده و مدارس و مساجد [۹۷]

۱. سوره حج، آیه ۲.

۲. د: موجود در نسخه د.

شریک مریض غنم و مریط فیل گردیده، غضب خدا است بر او که با وحوش محشور ساخته، گر چه او خود را سلیمان آنها پنداشته.

[اگر چه تمام اهل لکهنو از پیر و جوان و برنا و ناتوان از سوء تدبیرش اشک ریزان و به حضرتش بد می گویند، اما حال از کثرت خلوص نیت و ارادتی که به خانواده رسالت دارد، در ایام عاشورا به نفس نفیس بر منبر شده، مرثیه به آوای سوز می خواند و چون ابر بهار مطر اشک بر رخسار می بارد و دست توسل به دامن شعر به خامس آل عبا زده و مراثی فصیح و بلیغ به زبان فارسی و هندی گفته. چون دستش از سلطنت کوتاه گشته، دست به سلطنت قوی و ملکی قویم زده.]^۱ این بیستونه با غوانیش، که در نکاح سفاح می آورد، طلاق خلعی امارت و سیاست داد و داغ عیب و شنار و ننگ عار، الی ابد الدهر بر پیشانیش نهاد. زنش مردانگی کرد و خودش زنانگی، که اگر گویند «چه مردی بود کز زنی کم بود»، مصداقش کیست، دست او را باید گرفت که این است و اگر مسنجری استفهام نماید که طریقه سفه کدام است، اقوال او را باید نمود، که چنین است. زن و مرد فرقه اش عشریه از سوء تدبیرش، که بر او تدبیر شد، در خروشدن و به آه و ناله و فریاد هم اغمش.

تفصیل حال زنش در شرح حالات لکهنو عرض شد. باری این اوقات منشی امیر علی خان را جناب فرمانفرمای هندوستان وزیر برای مشارالیه مقرر کرده که تسویه و تصفیه آموزش نماید و بعضی از نوکر های نامناسبش را هم بیرون کردند. هر وقت کورنر جنرال جدیدی بیاید، فقط یک مرتبه از طرفین دید و بازدید می شود و سایر ایام به خود مشغول است.

و شهر کلکته [۹۸] آن طرفی که انگلیس ها می مانند آباد و کوچه ها و معابر بسیار وسیع و صاف تمیز و خانه های فسیح، خوش روح خوش طرح است. و اما طرفی که هندوستانی ها و بنگالی ها و هنود می مانند، بسیار کثیف و کوچه ها و معابر تنگ و خانه های کوچک است. و آب و هوای کلکته بسیار بد است و امراض غریبه از قبیل فیل پا و غیره بسیار است، مگر از برای هر کار از تجارت و غیره، بسیار با نفع است و داکاین بسیار بزرگ از انگلیسی ها و غیره بسیار است و تجارت بسیار می شود و تجار و کسبه تبعه دولت بسیارند، به خصوص ارامنه اصفهانی. و تجارت تریاک و نیل زیاد می شود. و ممکن است هرگاه اولیای دولت صلاح دانند، بعضی اشخاص ذیهوش را برای تحصیل علم زراعت نیل و زرد چوبه و زنجبیل و برگ تمبول و غیره، حکام ولایات چند نفری بفرستند که بسیار منافع در تحصیل آن عاید خواهد شد.

و اما مردم هند اغلب سیاهند نظیر سودان، مگر به اختلاف طوایف و آب و هوا مختلف می شود. و سفید چهره هاشان کم است، مگر دو سه قوم، از قبیل مجوس و غیره. و البسه ایشان نیز مختلف است که از عکس آنها معلوم می شود.^۲

[۹۹] ممالک ماچین که به زبان خودشان برهمه و هندیان برهما و سایرین برمه نامند.

۱. د: داخل گروه در نسخه د است.

۲. احتمالاً عکس هایی به همراه نسخه بوده است.

رنکون

در غره شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۹۰ از کلکته روانه رنکون شد. از کلکته به رنکون از دریا می رود، نهصد میل است، پنج روز می رود. در ورود پذیرایی لازم از طرف حکومت انگلیس شد و منزل در خانه حکومتی معین شده بود. روز بعد از ورود مستر دن کن حیف سکرتری جناب حیف کمشنر دیدن نمود. مدت اقامت پانزده روز بود و حیف کمشنر از کلکته یک هفته بعد آمدند. در مدت اقامت، از همه تبعه دولت که قریب پنجاه - شصت نفر می شدند، از طرف اعلی رفعت اولیای دولت، تفقذات لازم به عمل آمد. همه شان سرگردان و پریشان و تجارت شان کلی است و در سابق معلوم نبود که این قدر رعیت دولت و اهالی ایران در آنجا باشند. به غیر آنهایی که در ملومین و پرم و مندلی می باشند و این قدر تجارت داشته باشند. چون از بعضی دول، مثل فرانسه و ایتالی و غیره قونسول بود و از دولت علیه تبعه بسیار و تجارت کلی داشتند.

[۱۰۰] مناسب بود که برای سرکشی ایشان مقرر شود که هر روز هر یک تبعیت دولت آخر را اختیار نتواند کرد. و بیرق دولت هم بر پا شود. لهذا از برای رنکون، آقا احمد تاجر اصفهانی را معین کرد و برای ملومین، آقا سید عبد الحسین تاجر اصفهانی را که هر دو از تجار معتبر و اصیل و نجیب اند و در خدمت اولیای دولت، امضای نیابت ایشان را مستدعی شد و به هر جهت ایشان را به واسطه معرفتی که در پیش حیف کمشنر داشتند، به این مرتبه شناخت و تفقذات لازم نسبت به مشارالیهما هر یک را به فراخور خود نمود و همه رعایا و تبعه دولت امیدوار به الطاف شاهنشاهی - روحنا فداه - و مکارم اولیای دولت، گردیدند و امید چنان است که بعد از شمول مراسم خاص اعلی حضرت قدر قدرت شهریار تاجدار - روحی و روح العالمین له الفداه - و بذل توجه اولیای دولت روز افزون همان که استقراری به هم رساند، قوام درستی در کار تبعه دولت یافت شود و من بعد دیگر نتوانند رعیت دولت آخر را اختیار کنند. تفصیل را مفصلاً در عرایض

معروضه مورخه ۱۸ ذی حجه ۱۲۹۰ از رنکون جسارت کرده و به عرض رسانیده است.

[۱۰۱] اما سبب تصرف انگلیس ها رنکون و متعلقات آن را. معروف است در زمانی که برادر پادشاه ممالک برمه سلطنت میکرد و هنوز گرفتار به دست برادر شده بود، حاکمی که از طرف او در رنکون بود، بسیار متکبر و متفرعن و ظالم بود. در اطراف گماشتگان و نوکران داشت که بلا جهت بر مردم تهمت زده مقدمات جعلی میجستند. بر یکی از تجار تبعه دولت انگلیس تهمت زده از او قریب هزار روپیه جرم کرده و قید هم نمودند. بعد از خروج از قید، خبر به کلکته می دهد و بعضی از ممالک برمه هم قبل از آن گرفته بودند و آن زمان هندوستان به دست کمپانی بود و این واقعه در بیست و یک - دو سال پیش از این بود. علی ای حال، بعد از آن که گورنر جنرال کلکته، مخبر شد که بر رعیت چنین کرده اند، چند فروند جهاز آتش جنگی مأمور و روانه می کنند که استرداد وجه جرم نموده باشد. سرکرده لشکری که در جهاز بودند، بعد از ورود به رنکون، مطالبه هزار روپیه جرم را به اضافه شش هفت هزار روپیه مخارج جهاز می نماید. از کثرت غرور و نخوت حاکم رنکون جواب درست نمی گوید و معطل می نماید.

[۱۰۲] چند جهاز دیگر می آید، باز هم متحمل نمی شود و جواب نمی گوید؛ هر قدر آن سردار و سرکرده ها آمد و شد می نماید، هر وقتی به حيله مخفی می شود و خود را به خواب غفلت می اندازد، تا آنکه انگلیس ها

اهل شهر را خبر می‌کنند که الآن شهر رنگون را آتش میزنیم و متصرف می‌شویم و هر که به ما پناه آورد، در امان خواهد بود. هر که با ایشان ملحق شد، صحیحاً و سالم‌اً برده به ملومین که از ممالک برمه و از سابق در دست انگلیسی‌ها بود، رسانیدند. چون خانه‌های رنگون، بلکه تمام ملک برمه، از چوب است، همه را آتش زدند و شهر رنگون را متصرف شدند. بعد به مرور تا تنجام، که یکی از شهرهای برمه است، گرفتند. و بعد از فتح آنجا اخبار کردند از هر کس مالی به غارت رفته و تلف شده، دولت می‌دهد. هر کس که رعیت بود و یا رعیت شد، چیزی به او رسید. بر خلاف رعایای سایر دول، که فقط هر که پناه برده بود، جانی به سلامت به در برد. [لیکن شخصی مذکور داشت که این شخص از رعایای دولت انگلیس و از قوم یهود و تفنگ برده به حکومت رنگون و پادشاه برمه فروخته و اعتنایی به قدغن دولت انگلیس نکرده بود و حاکم آن زمان رنگون هم با وجود خصایل رزیده که داشت، به مفاد «زاد فی التنبور نغمه آخری»، وجه طلب این شخص یهودی را نمی‌داد و مساهله می‌کرد و آن شخص هر قدر به حکومت کلکته عارض می‌شد، به واسطه این تقصیرش اعتنایی نمی‌کردند. تا آنکه دولت امریکان به قصد تصرف رنگون در باطن و به عزم تجارت و بار کردن دکان ظاهرًا، چند فروند جهازات جنگی مملو از مال التجاره و اساس المحاربه می‌فرستند؛ این خبر چون به سمع انگلیس‌ها می‌رسد، از آنجایی که دست پیش را زوالی نیست، وصول طلب یهودی را بهانه نموده، به طرف رنگون جهازات جنگی از کلکته روانه کردند و رنگون را متصرف شدند و جهازات امریکان بعد از استماع این خبر به جانب دیگر رفتند.]^۲

و اما وسعت ملک ماچین بسیار است. یک طرف آن چین است و طرفی دیگر بنکاله هند، که آخر خاک دهاکه، اول خاک برمه و ماچین است و قریب به نصف از این مملکت [۱۰۳] در دست انگلیس‌ها است و مابقی در تصرف خود پادشاه آنجا مانده است و مالیات رنگون، یعنی برمه که به تصرف انگلیس‌ها است، حال یک کروور چهل شش لک و بیست پنج هزار یکصد و سی و نه روپیه است. به قراری که در جزو عریضه‌جات وزارتخارجہ معروضه از رنگون جسارت و عرض کرده و در ورقه محاسبه مدخول ملتحقه این اوراق، مسطور است و در زمان پادشاهی، پانزده لک روپیه بود. در مدت بیست یک سال این قدر انگلیس‌ها افزوده اند آبادی ملک و ازدیاد تجارت و غیره را، بر این یک فقره توان قیاس کرد، و علاوه خود پادشاه با وجود آنکه الان ملک متصرفی آن زیاد از این است که به تصرف انگلیس‌ها است، منتهی اگر به قدر مهاراجه کشمیر مدخول داشته باشد، چونکه مردم رفاهیت و آسودگی دیده‌اند، اغلب از خاک پادشاهی نقل مکان به خاک انگلیس مینمایند. به رنگون و توابعش می‌آیند و جمعیت رنگون به تنهایی یک لک است و لشکر انگلیس در رنگون دو فوج است و لشکر معتد به ایشان در تنجام، که سر حد است، می‌باشند، آن هم نه به قدر ده پانزده فوج، زیرا که از برمه‌ها خوفی ندارند.

[۱۰۴] گویا چهار - پنج فوج زیاد نباشد. چون در مدت اقامت در رنگون، شنیده شد که در یرم و مندلی

۱. د: انگلیس

۲. د: موجود در نسخه د.

که پایتخت پادشاه برمه است، جمعی از تبعه دولت، در این دو جا هم هستند. و وکیل پادشاه برمه، یک دو مرتبه به ملاقات آمد و در هر دو دفعه کثرت میل پادشاه را به حصول روابط دوستی و اتحاد با دولت علیّه اظهار داشت و مکرّرگفت که پادشاه بسیار مائل است و تا به حال چون وسیله مناسب به دستش نیامده، تقائید ورزیده هرگاه بریاید، اقدام خواهد کرد و همه کس هم شهادت بر صدق قولش دادند و حال تبعه دولت مقیم آنجا هم زیاد از حد، محتل بود. مناسب دیده شد که تا مندلی برود و هرگاه اقبال بی زوال اقدس ارفع همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - و مراحم اولیای دولت، بعد از توجه خاص ائمه طاهر شد - سلام الله علیهم اجمعین - مرد کار شود گوی سبقت این خدمت را از همگنان بریاید، که شاید به نوعی که باید و به قسمی که شاید، تجانب دولتین به حصول گراید و این حبلاهی خیال نتیجه‌های درست زاید، تا یک وقتی به یک وجهی، به کار آید و در صورت مطبوع افتادن [۱۰۵] این کار، ابواب مراحم ملوکانه، بر چهره امید این خانه زاد، گشاید و ضمناً اقتدا به سلف و استجلاب نیک نامی خلف نموده، چنانکه مرحوم عضدالملک بعد از انجام خدمات بطرز بورغ به عنایات خسروی مفخم و بر همگنان مقدّم و به حصول امانی توأم شدند. من اُشبهه آبه فما ظلم، این خانه زاد نیز به قدر استطاعت، قبل از امر اطاعت کرده باشد و آنجا خدمتی که تازگی آن از سایر خدمات بیشتر است و به مفاد و لکل جدید لذه، با وجود آن حقارت خانه زاد خدمت لذیذتر افتد. شکر خدا را که معنی افتقاء به آباء در چاکری بر حسب فرمان قضا جریان حین تشرّف به تلثیم عتبه علیّه و سده سنیه - دامت بمنّ خالق البریه - صورت حصول نمود. گویا از تأثیر کلام خلافت نظام، اعلی حضرت - ظل الله فی الارضین - بوده، که به این خدمت فائز و این نعمت عظمی را حائز آمد. اللهم حقق رجائی و بلغنی منائی و اقبل عملی و اعطنی املی و ارفعنی بین الاکفاء حتی لوید ازلی و ظهر خطلی فانی شک عن علی و باک عن شده و جلی تاء عن لاهل صفر الکف منفرد [۱۰۶] کالسیف عری متناه عن الحلل، شیوه چاکران دست و پا و جوارح را در انجام خدمات گذاشتن است و از جمیع جوارح گوشه به فرمان و دلی به امتثال و چشمی به عواطف داشتن است. اگر به اولیای مراحم اولیای دولت به شرف مزیت غلامی سر افراز و به فضل الله به تفضلات همایونی ممتاز آید که خانه زادان را موافق امیدواری است و اولیای دولت را مطابق خداوندگاری.

در نوزدهم شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۹۰ از رنگون، روانه مندلی شد. از راه دریا و رودخانه از رنگون به مندلی هفتصد میل است و از خشکی به خط مستقیم، تخمیناً دویست - سیصد میل است و این رودخانه بزرگی است که از چین می آید و جهازات آتش کوچک در آن تردد می نمایند و در یرم، که شهری است از شهرهای برمه و حال به دست انگلیس‌ها است، قریب ده - پانزده نفر از تبعه دولت، در آنجا بودند و ایشان را در جهاز ملاقات کرده و به الطاف خاص اولیای دولت، امیدوار و مستظهر داشته و احوال آنها نظیر حال اشخاصی است که در رنگون مقیم اند. بعضی رعیت انگلیسی شده اند و بعضی که تازه رفته اند، [۱۰۷] به حال خود باقی اند.

و در مین لا که یکی از شهرهای برمه است و در تصرف پادشاه برمه است، حاکم آنجا به ملاقات آمده و ضمناً مذکور داشت که پادشاه بسیار خوش است از رفتن شما و یقین است که اسباب دوستی فراهم می‌آید. و مالیات آنجا قریب بیست هزار روپیه است و جمعیت آنجا چهار هزار نفر است. و در مینجام یک نفر از تبعه دولت بود که از طرف آقا محمد علی خراسانی و در مندلی آمده برای خرید و فروش و معامله قلیلی که تازه جاری کرده‌اند. همانکه دو میل از آنجا دور شد یک فروند جهاز آتش پادشاهی، با چند نفر مهماندار، که یکی از آنها از منتسبان وزارت آن سلطنت بود، با چند نفر از تبعه دولت، که از رؤسا بودند، به استقبال آمدند از طرف پادشاه و حکم شده بود که تا تنجام که سرحد است، بیایند. مگر چون جهاز در خشکی نشسته بود، به واسطه کمی آب، نتوانستند برسند. و آنچه لوازم پذیرایی و مهمانداری بود، از هر جهت تا آنجا به عمل آورده بودند و قبل از رفتن کمترین فدوی چون حیف کمشنر خبر به رزیدنت خود داده بود و آن هم اطلاع داده بود، پادشاه بیست و پنج نفر از تبعه دولت را که اسمی داشتند.

[۱۰۸] به هر یک تفقد و مهربانی خاص فرمود و هر یک را به اعطای یک عدد پاندان نقره مفتخر داشتند و در حین ورود، ده زنجیر فیل سواری در کنار رودخانه مهیا داشته، با دو نفر از معتبرین محکمه وزارت استقبال کردند. و چون فدوی حامل نامه نامی اعلی حضرت قدر قدرت شهربازی - روحنا فداه - نبود. و به عنوان سیر و سیاحت و دیدن تبعه دولت رفته بود و سایر رسوم پذیرایی معمول آن ملک که مخصوص نامه نامی سلاطین است، متروک شد و در آنچه کردند، زیاد رسمی و قانونی نداشتند. آنچه معمول بود که در حق سفرا می‌کردند، با وجود نبودن این نکته بزرگ همراه تقاعد نورزیدند و اگر هم هیچ اقدامی نکرده بودند، ممکن بود. لیکن چون بسیار میل به حصول روابط دوستی داشت، به تقدیم این قدر اقدام کرد، چنانچه وکیل دولت ایتالی، در ابتدا به سیاحت رفته بود، هیچ اقدامی نکردند.

مندلی

به تاریخ پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۱ و ارد مندلی شد. دو نفر دیگر از معتبرین محکمه وزارت به این شخص سابق العرض که چند منزل در جهاز آمده بود. مهمان دار معین شده [۱۰۹] و در خانه ملا ابراهیم سورتی منزل تعیین کردند و سی نفر سرباز برای احترام و محافظت مقرر داشتند و از روز دویم ورود الی روز پنجم ورود، هر روز یکی از طرف پادشاه به دیدن و پرسش حال و تفقدات می‌آمدند و اسامی ایشان از این قرار است: میوزاؤن، طیاسو کی مین، که وزیر عدلیه و در کورت عدالت انگریزها که مقرر شده، قاضی است که رزیدنت انگلیس در وقتی که احد از متداعیین رعیت انگلیسی نباشد، نباید بدون حضور مشارالیه و صحه او حکمی نماید و اتاؤن، که در زبان برمه، کسی را گویند که در سلام پادشاهی مخاطب حضور است و در خلوت ندیم و مشاور. دو نفر در دو روز آمدند. دیگری بیگلر بیگی و حاکم شهر مندلی است و بعد از ایام عاشورا و ختم مراسم تعزیه‌داری و مراسم دعا گویی ذات اقدس بیهمال، به موجب حکم پادشاهی وزراء اربعه هر روز یکی دعوت کردند و هر روز در هر مجلس هر کس بشارت می‌داد که پادشاه بسیار خوش است از آمدن به اینجا و عنقریب به اتفاق شما تحف و هدایای اعلی [۱۱۰] و ایلچی مخصوص روانه می‌نماید

و به هر یک جواب مناسب وقت و حال گفته می‌شد. و مترجم حاجی عماد تاجر اصفهانی، برادر زن حاجی میرزا عبدالکریم شیرازی است و سالها در آنجا اقامت دارد و از رنگون همراه برده بود و پادشاه هم او را می‌شناخت، برای این کار مقرر شد.

در شانزدهم محرم سنه ۱۲۹۱ وقت برای ملاقات پادشاهی تقرر یافت و در آن وقت در لوط که محکمه وزارت و در عمارات سلطانی واقع است، حاضر شده مسیو زاون مذکور که مهمان دار او بود، واقعاً به اتفاق آمده تا جایی که تخت پادشاه را گذارده بودند. بعد از ربع ساعت خود پادشاه تشریف آوردند. بعد از بذل عواطف ملوکانه به حضار، از حالات ایران و بعضی سؤالات متفرقه فرموده و شفاهاً فرمودند که شما را به زودی رخصت داده با تحف و هدایای ملوکانه با ایلچی خود به دولت شما می‌فرستم و البته مسرور باشید. آنچه لازمه عرض بود، به عرض رسانید. بعد تشریف بردند و سلام بر هم خورد. حضرات وزراء و ارکانی که بودند، اظهار مسرت از التفات‌های پادشاهی کردند. بعد از صرف شیرینی، در همان مجلس [۱۱۱] مراجعت شد.

رسم دربار این دولت برمه این است که از وزراء دولت و اراکین ملت، عالی و دانی، ادب را در این می‌دانند که در حضور آقایان و بزرگان خود، حتی پادشاه به نشینند، الا آنکه در حضور سلطان بر رو می‌افتند و کف‌های دست را در زیر زنج^۱ استوار می‌نمایند، مثل سجود مستطیل ممدودالرجلین و باسط‌الذراعین و کاشف‌الساقین و محجوب‌العینین. و کفش برمی‌دارند، بر خلاف فرنگان که کلاه برمی‌دارند و در این سلطنت عیسویان قاطبه در حضور پادشاه، کفش و کلاه هر دو را باید برآورند و اشخاص متدینین بدین برمه پادشاه را خدا نمی‌دانند، به این معنی که بت را پرستش می‌کنند و سلطان را مظهر آن می‌دانند و از این سبب است که در حین مکالمه، سرها را به زیر می‌اندازند و نظیر سجود بر رو می‌افتند، مگر اهالی ایران و پرپ که فقط می‌نشینند. و از جمله رسم پذیرایی ایشان از اعزه و سفراء این است که از روز ملاقات پادشاه الی روز حرکت و روانگی، علی‌سبیل‌الاستمرار، همه روزه از خانه خواهر پادشاه که زن بزرگ است، چند مجموعه میوه و شیرینی به اتفاق خواجه سرا می‌فرستند و زیاده و کم اطباق، بسته به شأن است. از برای کونت رثوه ایلچی فرانسه و کمترین فدوی لک مساوی می‌آورند. [۱۱۲] و این را از جمله عزت و مهمان‌داری می‌دانند. بعد از فراغ از سلام پادشاهی شب را میوزاون^۲ آمده، خلوت نمود و اظهار داشت که پادشاه می‌فرماید شما می‌توانید بیرق دولت خود را بر پا نمایید در اینجا و قرار نامه هم در بین این دو دولت نوشته و صحیح نمایید. فدوی گفت که به عزم سیاحت و دیدن تبعه دولت خود آمده‌ام و به چنین عهده از دولت خود افتخار حاصل نکرده، آمده‌ام؛ چگونه می‌توانم بدون اجازه در چنین امر خطیر اقدام کنم. بلی در صورتی که پادشاه چنین خواهشی داشته باشند، باید ایشان و امنای این دولت نوشته بدهند که حفظ احترام بیرق دولت مرا نمایند و نگذارند احدی بی‌احترامی نماید. ممکن است به ذریعه تلگراف اجازه تحصیل و بیرق دولت خود را بزنم و

۱. چانه.

۲. نام شخصی است.

قرار نامه هم بعد از حصول اجازه فقراتی نوشته شود، که آن هم مشروط به امضای اولیای دولت این جانب باشد که هر فقره را بخواهند، زیاد و کم و حکم بفرمایند، دولت شما قبول نماید. بعد معلوم شد از سبب اینکه با انگلیسی‌ها بد است، می‌خواهد که از دول متفرقه، قونسول‌ها در پایتختش باشند. و علاوه خلی هم در رأیش از فرستادن ایلچی به هم رسیده و عمده این است که می‌خواهد، دول مانع شود از تعدی انگلیس‌ها، زیرا که مدت عهدنامه‌شان ده سال است. [۱۱۳] هفت - هشت سال آن گذشته، می‌خواهد تا انقضای این مدت، برای استقرار خود از توسل بهر دولت کاری کرده باشد که آن دول اقالا امداد قوی بکنند و مفری و پناهی برای این دولت برمه باشند که من بعد انگلیس‌ها به ذریعه هر بهانه، نتوانند زیاد بر این پیش بیایند. و غرض دیگر شان از اظهار این مطلب به فدوی این بود، چون از اهالی ایران به قدری که در مندی هستند، از سایر دول این قدر نیستند و انگریزها، عدالت باز کرده‌اند، نمی‌خواهند که عدالتی به غیر عدالت برمه باز باشد و جمیع مقدمات در عدالت برمه رسیدگی شود. و اهالی ایران اغلب رعیت انگلیس شده‌اند. میل آن دارد که ایشان از رعیتی انگلیس برهند که نتوانند مقدمات خود را رجوع به عدالت انگلیس نمایند. و سبب دیگر توسلش به هر دولت، این است که می‌خواهد ولیعهدی به میل خود از اولادش مقرر کند، نه به میل انگلیس‌ها. و انگلیس‌ها میل دارند که بر حسب میل خودشان، کسی از اولاد او را معین کنند که به اختیار خودشان باشد و از همین است ترس پادشاه. [۱۱۴] زیرا که پنج - شش سال پیش، دو نفر از پسرهای پادشاه به قصد خروج، عموی خود را کشتند و به قصد قتل پدر آمده، بر مطلوب فائز نگردیدند. از ترس فرار کرده، به رنگون رفتند. انگلیس‌ها ظاهراً آنها را مقید کرده، فرستادند به بنارس، که الحال در شهر بنارس می‌باشند. واهمه بسیار از این دارد که بمیرد و انگریزها بند و بستى با آنها کرده، بی‌آوردند و بر تخت بنشانند و یا در حیاتش او را به بهانه خلع کرده، آنها را بیاورند و پادشاه نمایند. عمده خوفش از این و مطلوب کلیه اش آن است که به اختیار خودش باشد. این است که استطاعت و قوه تقابلی ندارد و در مقابل مقاومت نتواند کرد. ملجاء است و این تدبیر را پیش کرده است، و الا مدت‌ها بود که نزاع می‌کرد. چون این مطالب از بعضی تراوش کرد، چنانچه در صورت قرار نامه که خود تقریر کردند و بعضی را نوشته‌اند که ترجمه آن ارسال وزارت جلیلیه خارج شده معلوم می‌شود. فدوی مناسب چنان دید که خود را کناره بماند و در جواب گفت شما که وکیل به دولت متبوعه من می‌فرستید، بهتر آن است [۱۱۵] که وکیل شما در طهران مطالب شما را اظهار بدارد. اولیای دولت جواب می‌فرمایند و عمده تقاعد فدوی از قبول مطالب ایشان، یکی به واسطه اجازه دولت که حکمی نفرموده بودند و دیگر نبودن بیرق دولت و سابقه دوستی و مودت و عهد نامه. هرگاه اقدامی در یکی از این امور بدون اجازه می‌نمود، شاید محل ایراد اولیای دولت واقع می‌شد. به این علل و اسباب به خود آنها واگذاشت. چون پادشاه مایل بود که چنین کارها بشود و تقاعد فدوی را از قبول آنها دید و مرغبات چند هم از هر جهت در نزد وزراء و پادشاه ذکر شد، مایل شد که ایلچی باتحف و هدایا بفرستد. و الا با وجود آن که در ابتدا میل به فرستادن ایلچی داشت، در بین رأیش منحرف و برگشته بود. چون ترغیبات فدوی را دید و تقاعد فدوی را از قبول مشاهده کرد، ایلچی فرستادند با تحف و هدایا. و اما این دولت برمه، الحال با سه دولت دوستی دارد: اول چین است، که سالها با هم دوست اند، چنانچه سواد

سفرنامه هند، کشمیر و برمه... / فرشته کوشکی

بعضی خطوط با آن دولت را به فدوی دادند که به عرض اولیای دولت برساند و مستدعی شود که خواهش حضرات این است [۱۱۶] که دوستی ایشان با دولت ایران به از این باشد. دوم، دولت ایتالی است، که بیرق دارد. سیم، دولت فرانسه است، که تازه شروع در دوستی و انعقاد عهدنامه کرده‌اند و کونت رشوه که در سابق در تهران شارژدفر فرانسه بود، برای این کار به آنجا آمده بود و تا بود، بیرق دولت فرانسه هم بود. بعد از رفتن مشارالیه نبود. چون کار در آنجا تمام نشد، موقوف به اتمام کار در پاریس شد. و کیوون منگی که یکی از وزراء اربعه آن دولت است، همراه کونت رشوه رفت و آنچه دریافت شد، گر چه محقق نبود، زیرا که تمام مطالب به اتمام نرسیده بود. یکی آنکه می‌خواستند، معادن تمام این ملک را اجاره نمایند و به مرور متصرف شوند. و عدالت علی‌حده باز نمایند و فوج از فرانسه بیاورد، بماند. خود کونت رشوه می‌گفت اینها اصل ندارد. به غیر معادن که هرگاه اجاره بدهند، اجاره می‌کنیم و سایر مطالب، موافق با دول کامله الوداد است. و در مندلی از رعایای فرانسه، منتها اگر چهار - پنج نفری باشند، و بیرق دولت انگلیس هم هست، لیکن در باطن خوب نیستند. و از اینکه هر روز به دولتی متوسل می‌شوند، [۱۱۷] بسیار ناراضی و پریشان خاطرند. و حال آنکه صلاح آن روز آن دولت اقتضایی غیر این ندارد که با دولت انگلیس که همجوار و معاند او است، بسازد، مگر کسی را مقدور نیست که چنین سخن بگوید.

و اما مذهب قوم برمه، بت پرستی است، به مثل هندو به جزئی اختلافی، از قبیل اینکه هندو از دست غیر ذات نمی‌خورند و یا هرگاه مسلمانی و یا احدی غیر قوم و طایفه و ذات خود نظر در ظرف خوراک یا به چیزی که می‌خورند، بنماید، آن ظرف و آن خوراک را تماماً نجس می‌دانند و ظرف هرگاه گلی است، ظرف و مظلوف تماماً را دور می‌اندازند و اگر از مس و برنج است، ریگ شور و به خاک صاف و تمیز کرده، می‌شویند. و زن و شوهر و پدر و فرزند در یک ظرف و یک سفره چیز نمی‌خورند، بر خلاف اهل برمه که همه چیز می‌خورند و این رسوم در آنها نیست، مگر شراب و گوشت گاو. آن هم نه این است که نخورند، بلکه چون پادشاه در مذهب خود بسیار محکم و مستقر است، کسی جرئت ندارد که شراب و گوشت گاو بخورد، حتی انگلیس‌ها با کثرت میلشان به گوشت گاو، شرط است که در این ملک [۱۱۸] کسی گاو نکشد و آنهایی که به خاک انگلیس می‌آیند، می‌خورند. و مردم آنجا بسیار در بند خوراک می‌باشند و طریقه نکاحی ندارند. فقط همان که، هر مرد بر هر زن بی شوهری میل کرد و از طرف ضعیفه هم تمکین شد، همین عقد است. و طلاقشان این است، همانکه زن مردی را نخواست، طلاق است. اما طلاق بلا رجوعشان، یعنی سه طلاق بگویند. زن برگ تمبول را که مشهور به پان است در زبان هندی و برگ چای را لپک می‌گویند، این هر دو را می‌خورد؛ دیگر مرد رجوع نمی‌تواند کرد.

و از قواعد مذهبی ایشان، این است که هر که پادشاه شد و بر تخت سلطنت نشست، باید خواهر خود را به عقد خود در آورد و به زوجیت بگیرد، زیرا که شریک تخت و وارث است. چنانچه این پادشاه چهار خواهر خود را عقد کرده و در اعیاد و سلام‌های بزرگ با خود در یک تخت می‌نشاند، لیکن سایرین را این عهده

۱. د: نه از مادررامی خود باشد، از یک پدر باید باشند.

نیست و نمی‌تواند خواهر خود را بگیرند و حرام است برای غیر، و حلال است بر سلطان. و اولاد پادشاه، پنجاه شصت نفرند. [۱۱۹] و در مذهب خود بسیار استوار و محکم و عالم است و زیاد از حد پرورش طلاب و اهل علم را می‌نماید و از این سبب بیست تا سی هزار نفر از این قبیل جمع شده‌اند، بیکار و بی‌عار؛ برای آنها جا ساخته و مدرسه بنا نموده است و خوراک پخته موجود مقرر کرده است و از این بیست سی هزار نفر، هشت هزار نفرشان در مندلی حاضرند که خوراک پخته به اینها می‌دهند و آنچه در اطرافند، به غیر این است و هر سالی مبالغ کلی به مصرف مدارس و اهل آن می‌رسد. نوکر و لشکرش همیشه گرسنه‌اند. و از آنها نوکری کمتر می‌گیرد، به غیر وزراء و امراء که همه کار را آنها می‌کنند و کاری که از نوکر می‌گیرد، فعلگی و عملگی و بنایی و نجاری است و اگر هم چیزی به آنها می‌دهد، نهایت اجرت این کارها است، نه حق نوکری و مواجب، زیرا که آنچه عمل می‌آید و مدخول دولت است، زیادتی آنچه از مصرف بتخانه و طلاب و علما باشد، به مصرف دولت می‌رسد، و الا باید قرض کرده، خرج کند و آنچه جای خوب و قابل دیدن است در شهر مندلی، بتخانه و مدرسه است و بتخانه بزرگ آنها [۱۲۰] - که بلا تشبیه به منزله مکه می‌دانند و حاجی می‌شوند - در رنگون است و می‌گویند موی یا دندان مخترع این مذهب در آنجا است. بعضی از عکس‌های آن اماکن گرفته شد و از جهت اهتمام پادشاه در امر مذهب، مردم برمه بسیار بی‌عار و تنبل شده‌اند. هر کس اولاد خود را پانگی یعنی طلبه و عالم می‌سازد. هرگاه کسی صد روپیه مدخول نماید، دیگر دنبال کار نمی‌رود و اغلب دو ثلث آن را به مصرف خیرات می‌رساند و بقیه را صرف خود می‌کند و از بناهایی که این پادشاه بنا کرده، این است که در زمین بسیار وسیعی، به عدد هر زن و فرزندش، بتخانه کوچکی ساخته.

و دیگر سنگ بسیار بزرگی است، که پنج شش زرع طول و ارتفاع و چهار زرع نیم عرض دارد و قطر آن سه زرع نیم تخمیناً می‌شود که از عهد سه پادشاه پیشتر او را حجاری کرد و بشکل بت تراشیده‌اند که به طرز مربع نشسته است و در عهد هیچ کس تمام نشده بود. و هر قدر سعی می‌کردند که به شهر بیاورند، برای هیچ یک از آن سلاطین سلف امکان به هم نرسانید. در عهد این پادشاه تمام شده، در شهر مندلی آورده، گذارده‌اند؛ و بتی به آن بزرگی نیست و در هیچ جا دیده نشد. و مردم آن ملک [۱۲۱] قاطبه، معتقدند به رمل و نجوم و در هفته، دو روز عید دارند که روزه می‌گیرند و به هیچ امری دخیل نمی‌شوند و ماه آنها پانزده روز است و پادشاه با احدی ملاقات نمی‌کند، مگر روزی را که منجمین مشخص کنند. و رسم نیست که پادشاه برای تفرج به خارج شهر برود، چنانچه الحال قریب، هشت نه سال است که این پادشاه بیرون نیامده‌اس، مگر امسال شنیده شد که بیرون خواهد آمد. و اصل پایتخت برمه، آوه بوده و مندلی را این پادشاه پای تخت نموده و حال هیجده سال است که ساخته‌اند؛ بسیار خوش طرح و خوش وضع است. در هندوستان شهری به این شکلی و خوش منظری نیست. در خود قلعه شهر پادشاه و امراء و ارکان دولت می‌مانند و در خارج شهر متجاوز از دو فرسخ به حسب طول، آبادی است و خندق دور شهر همیشه پر آب است و شبها در کشتی های کوچک مستحفظین سوار شده با نقاره و سرنا تمام شب را می‌گردند. و مخلوق آنجا متجاوز از چهار لک است.

و سبب اینکه پادشاه اینجا را شهر بنا کرده، این است که این مندلی نام کوهی است که این شهر در دامن آن واقع است که شهر مسمی شده به نام این کوه. و یک بت بزرگی است از قدیم که از چوب ساخته‌اند در بالای این کوه و دست آن دراز است و به انگشت خود اشاره [۱۲۲] به طرف شهر کرده است. رمال‌ها و منجمین و علماء که پانگی می‌نامند، خبر داده‌اند که این اشاره بت، دلیل است که در اینجا هر که شهری بنا کند، کلکته و بنکاله را متصرف خواهد شد. و پادشاه به این طمع آنجا را شهر ساخته و خود آن بت دیده شد. و در این شهر یک عیب بسیار بزرگ است و آن این است که با وجود سرکها و کوچهای مستقیم که در هیچ شهری از شهرهای هند دیده نشد، زمین کوچها را به طریقی که انگلیس‌ها سخت و محکم می‌سازند، نساخته‌اند. در ایام باران از کثرت گِل، مجال تردد نیست و در ایام گرمی هوا از شدت غبار، محال است عبور و از این سبب کثرت غبار مرض ضیق‌النفس در آنجا بسیار است، لیکن کوچهای قلعه چنین نیست، زیرا که از دو طرف، درختها غرس کرده‌اند و نهر آب از دو طرف جاری است و اغلب آب می‌باشند. و هوای آنجا در ایام غیر باران، بسیار گرم می‌شود. در شب عید نوروز و در ماه آخر زمستان، از هوای قلب الاسد طهران گرم تر است. و قریب شش ماه در این ملک باران می‌آید و قریب یکصد و پنجاه و یکصد و شصت اینچ باران می‌آید و در هندوستان [۱۲۳] در هر جا مختلف است، مگر منتهای آن یکصد تا یکصد و ده اینچ است، آن هم سالی که باران بسیار باشد. و در خود بمبئی هشتاد الی نود اینچ است.

با پادشاه چهار مرتبه ملاقات شد. در ملاقات سیم محقق شد آمدن ایلچی ایشان و آنها را خلعت داده، به فدوی سپردند. چون خیال داشت که ایلچی ایشان از ایران به دولت روس برود، متوقع بودند که فدوی خود همراه به ایران رفته که شفاهاً از اولیای دولت مستدعی شوم، نوعی مرحمت بفرمایند که اسباب ارتباط با دولت روس فراهم آمده و با وزیر مختار دولت روس ملاقات نمایند. در دوستیشان گرم شده، خطوط لازم در سفارش ایشان به دولت خود بنویسد. فدوی در جواب گفت با وجود آنکه تحصیل اجازه نکرده‌ام، غیر ممکن است. بلکه هرگاه اجازه هم استدعا نمایم، مشکل است اولیای دولت اجازه فرمایند، لیکن مطالب را چنانچه باید به عرض اولیای دولت خود می‌رسانم، که منظورات دولت شما را بپذیرند و لازمه مرحمت و نوازش را بفرمایند. و اشخاصی را که معین شد، روانه دارند. چهار نفر بودند، ایلچی و نایبش و مترجم انگریزی دان [۱۲۴] و یک نفر منشی و تعارفات و هدایایی که با نامه فرستادند: یک حلقه انگشتر یاقوت سرخ که سیزده قیراط و دوازده آنه تخمیناً وزن دارد و بیست تکل یاقوت، که هر تکلی یک توله شش آنهای که قریب سی قیراط تخمیناً زیاد می‌شود. یاقوت سرخ ناتراش که در دو قوتی طلا گذارده‌اند و یک قطعه سنگ یشم، و در آن ملک سنگ کوسین می‌گویند، ده ویسه وزن دارد. و ده طاقه لنگ ابریشمی که در برمه معروف به پچو است و کار مندلی است. و برای دولت روس نظیر این مگر انگشتر دولت روس نه قیراط است و سی شش هزار رویه هم مخارج به ایلچی خود دادند و خلعت که به ایشان دادند، یک رشته حمایل طلا که در آن دولت معروف بسلوی است و نه رشته دارد. و یک کلاه مخمل سرخ که شبیه به کلاه کیانی است و اوراق طلا دارد و دو گوشوار طلا و قبای مناسب آن و به نایب ایلچی یک سلوی طلا که شش رشته دارد و دو گوشوار طلا و بسیار سفارش کرده در آسودگی و امنیت ایشان از هر جهت.

و اما عجایب ملک ماچین، این است که درختی است [۱۲۵] معروف به درخت مار، یعنی میوه و ثمر آن مار می‌شود. و در موسم باران، وقت ثمر آن درخت است و این مشهور است. بلکه چند شاخه از آن را برای دیدن آوردند؛ هر که دید، گفت درخت مار است. و از جای جوش شاخه‌ها و بندها به مثل شکوفه سایر اشجار به مرور بیرون می‌آید، همانکه تمام شد، به زمین افتاده، می‌رود. و در آن موسم کسی جرئت نمی‌کند که نزدیک آن درخت برود.

و نیز درختی است که ثمر او انسان و به شکل دختری می‌شود. کهنه و سحران بسیار ماهر در آنجا زیست نمی‌توانند کرد. این را کسی ادعای رؤیت نکرده، مگر به اتفاق می‌گفتند که هست و ورقه که نقاشی کرده‌اند، به این نحو به دست آمد. عکس او برداشته شد. [چون شنید و جمعی گفتند، عرضه داشت صحت و سقم را نمی‌دانند، گویا این همان شجره الواقی ست که در کتب هم می‌نویسند].^۱

و دیگر شام ملکی است که قریب به چین و در دست پادشاه برمه است. و در آن ملک قریب‌های ست که مردم آن در روز انسانند و در شب مسخ و بهاشکال سباع می‌شوند. و مالیات میگیرند از آنها، لیکن به این طریق که در موعده وصول مالیات کسی را خون بهایش را می‌دهند و می‌رود، [۱۲۶] جایی برای این محصل ترتیب داده و ساخته‌اند از چوب، در محل مرتفعی بسیار بلند بدون زین و پله از نردبان بالا می‌رود، همانکه روز قدری بلند شد و اهل آنجا به شکل انسان برگشتند، محصل پایین آمده مشغول کار خود می‌شود. همانکه عصر قریب به غروب آفتاب می‌شود، به منزل معین خود برمی‌گردد و نردبان را می‌کشد به بالا و کذلک تا آنکه کارش تمام شود. و اشخاصی که رفته و به سلامت مراجعت کرده بودند، موجودند. و وراث بعضی هم که رفته و به واسطه بی‌مبالاتی هلاک شده‌اند، موجودند. و این مطلب را همه کس می‌گفت. محقق است، شبهه نیست.

و دیگر بوته‌ای است که در ریشه آن کرمی یافت و متکون می‌شود. بعد از مزی یک دو ماه به شکل گنجشک سرخ رنگی شده، میبرد و انگریزها آن کرم را می‌خورند و می‌گویند بسیار با قوت است و کرم را که هنوز در ریشه او بود، مشاهده و دیده شد.

و اما سلطنت دولت ماچین، بسیار قدیم و قریب به دوهزار سال است که همیشه سلطنت مستقل بوده این اوقات بسیار ذلیل و پست شده و سلاطین سابق اندولت و اهالی آن مملکت را اعتقاد این بوده که به غیر چنین سلطنت [۱۲۷] ثانی برای سلطنت ایشان متصور نیست. و اگر هم سلطانی و یا ملکی باشد، خارج از ملک و حکومت و ریاست ایشان نخواهد بود. و نام هر ملک را که میبردند و می‌شنیدند، احکام بر آن جاری می‌کردند. چنانچه نقل کردند، در ازمنه سابقه شخص کاشانی بعضی هدایا و تحف برای سلطان آنجا برده، از او پرسیدند که اهل کجا هستی؟ آن بیچاره هم خالی از ذهن گفت اهل کاشانم. در عوض هدایا، حکومت کاشان را به او فرمان دادند. مثلاً پادشاه وقتی که غذا تناول می‌کرد، بعد از فراغ، منادی در بام عمارت پادشاهی بلند می‌شد و ندا می‌کرد پادشاه صاحب چتری سفید و صاحب فیل سفید و صاحب سی شش

۱. د: در متن د.

معدن و غیره نهار تناول فرمودند. حکام و سلاطین روی زمین را اجازه می‌دهند که نهار بخورند و کذلک در شب، نخوت و تکبرشان تا به این درجه بود که شخصی در بیست پنج سال پیش در آنجا بوده خود دیده و نقل می‌کرد، زمانی که آوه پایتخت بود، آب دریا یعنی این رودخانه که از چین می‌آمد، طغیان کرده بود، [۱۲۸] بعضی خانها و حاصل را ضرر رسانیده، به عرض پادشاه رسانیدند، حکم داده بود که فرمان به نام آب دریا بنویسند و ببرند در کنار دریا بخوانند، آب کم خواهد شد. فرمانی نوشته به همان دستور معمول خود که نامه سلطان را به احترام تمام میبرند، بر فیل که حودج آن طلاست، گذارده و فوج و سرباز آورده بودند کنار دریا و نامه را خوانده بودند. مردم خوشحالی کرده بودند که آب کم می‌شود. فردا زیاد شده بود و خرابی زیاد کرده، ثانیاً شاکی شدند. پادشاه متغیر شد و حکم نمود که فراش غضب رفته، به آب هفت تازیانه بزنند. مردم جمع شده بودند که پادشاه متغیر شده، حکم تازیانه داده است. فراشان بفرموده عمل نمودند. فردا آب زیاد می‌شود. بلاهت و سفاهتشان تا به این حد است که فرمان خود را بر آب روان دانند و بر باد دوان. و بلا تشبیه خود را ورای سلطنت سلیمان و فرمانفرمای بر وحوش و طیور و انس و جان.

خصایل یضحک المغموم منها
و ان عرضت هموم لا یعد
الی کم یحصد الیهذیان منهم
و ذلک مستطیل لایحد

و این اوقات، از سبب استیلا [۱۲۹] انگلیس‌ها بر ایشان، و تردد با بعضی از دول داشته‌اند، فی الجمله از بلاهت‌های خود را فهمیده‌اند که غیر آنها دولتی هم هست. مگر در رسوم ظاهری به همان نخوت‌های قدیم باقی‌اند. و رسم دیگر مردم این ملک، این است که مردها، بدن خود را با سوزن خال می‌کوبند. چنانچه در زنان ایران و عرب در قدیم، رسم بوده و اینها از کمر به پایین تا حد زانو شان حالت سیاه است و اشکال حیوانات نقش است. اگر به فاصله چند قدم دور باشد، چنین به نظر می‌آید که گویا تنکه پهلوانی پوشیده از کمر تا به زانو را این قسم یک پارچه خال می‌کوبند و در دست و سینه و سایر اعضا، خال سرخ نقش می‌کنند. مگر نه به قدر کمر، از گدا تا پادشاه همه به این نقوش موسّم اند بر خلاف زنها که خال ندارند و سادهاند و اهل آنجا سفید پوست شان کمتر است، بر خلاف چین و چندان هم ملبیح و خوب صورت نیستند. و لباس اهالی آن ملک، زانوشان نظیر پیراهن چیزی می‌پوشند، لیکن بسیار تنگ که به جای صدریه و پستان بند زنان به کار می‌رود و از پشت به ریسمان و قیطان می‌بندند. و آستین آن تا حد [۱۳۰] زراع است، نه زیاد و روی شبیه به زیر از خالقی، لباس دارند که می‌پوشند. و سرشان برهنه است و موهای بسیار بلند دارند که از اطراف جمع کرده، بر سر گره می‌زنند. و زیر جامه و آزارشان یک لنگ ابریشمی است که وسعت آن منتها اگر تا دو زرع باشد، به قدری که بتوانند راه بروند و اغلب چنین اتفاق می‌افتد که در سرعت سیر و در حین صعود و نزول از اماکن مرتفعه منخفصه، پایشان ظاهر می‌شود. بالای آن پارچه را دوخته از سر می‌اندازند، نظیر زیر جامه‌های یکپارچه و در کمر گره می‌زنند.

و اما مردانشان، فقط یک پارچه سفیدی شبیه به زیر از خالقی اعزّه شان می‌پوشند و لنگی از ابریشم می‌بندند. و اما کلاه نیز ندارند، قاطبه، پارچه تور سفیدی به دور سر می‌بندند و موهای سر را جمع کرده، بر

سر گره میزنند و غرباء و فقراشان لباس ندارند. عامه برهنه اند. و ساتر عورتشان پارچه میبندند که از عکس پیرزن ریشدار، وضع معلوم می‌شود. و در هندوستان قاطبه مردم لباسشان همین است. و نوکرهای سلطنتی در حضور سلطان، [۱۳۱] لباسشان همان لباس معمولی اعزه آن ملک است، مگر در اعیاد و سلامهای بزرگ مخصوص که به لباس درباری که به قدر فراخور خود از دولت دارند، می‌پوشند و لباس خود پادشاه نیز مثل لباس اعزه است؛ به هیچ وجه فرقی ندارد، مگر بعضی از فقرا دستمالی ابریشمی بر سر گاهی میبندند و خلعت که به آنها می‌دهند، رسماً همان یک جور دستمال ابریشمی است. فرد نمی‌شود باشد و یک لنگ ابریشمی و حجب و حیا و پرده محرم و نامحرم در آنها نیست. زن و مرد برهنه شده، در آب غوطه می‌خورند. قبحی و منعی به هیچ وجه در انظارشان نیست. زن هر که باشد، و مرد هر که. چنانچه در کشمیر همین رسم است.

و رسم مردانشان نیست که ریش را بگذارند، همانکه قدری برآمد، با موچینه می‌کنند. و اغلب مردان یک مناقش دائماً همراه دارند و بعضی سیبل را هم می‌تراشند و بعضی کمی می‌گذارند، لیکن از عجایب، دو سه نفر هستند از اهل آنجا که تمام بدنشان مو دارد و در صورتشان جمماً حتی بالای بینی موهای دراز مثل گیسوی یک زن است که یک پسر [۱۳۲] و یک دختر دارد، مثل خودش و به همین شکل مهیب نموده‌اند. و از خدام خاص پادشاهی اند. اول زنی پیدا شده پادشاه حکم داده شوهر کرده که نسل آن باقی بماند. حال از آن زن یک پسر و یک دختر هست، که پدر این دو بچه نیز چنین بوده است^۱ و نیز مادر و پدر مادرشان و اینها در حال تولد تمام بدنشان مو دارد، به خصوص در صورتشان و ریش آن زن از یک قبضه بلندتر است و معلوم نیست که سبب چه بوده که این زن به این قسم متولد شده. بعضی را اعتقاد این است که مادرش با یکی از منسوخات جمع شده، مثل خرس و میمون و این بچه متولد شده است.

و پادشاه حکم داده که اینها از هر مکان بگذرند و هر چه بخواهند بردارند، کسی ممانعت ننماید، مگر باید زیاد برندارند. مواجب اینها همین است و برای اینکه فدوی ببیند، یک روز حسب‌الامر آمدند. نظیر خرس و میمون به نظر می‌آیند، لیکن اعضاءشان تماماً انسان است. حیف کمشنر رنگون خواهش کرد و ده هزار روپیه می‌داد که یکسال یکی از آنها را ببرند و در اطراف بگردانند، پادشاه راضی نشد که از ملک بیرون بروند و عکس آنها شامل است. و از عجایب دیگر، [۱۳۳] شخص بلند بالایی چیناوی که هشت فوت قد او است. آن هم در تمام هندوستان گردیده و به پرپ رفته و مداخل کلی نموده است. عکس از این هم موجود است. و قاعده انتظام ملکی و پولی تیکل آنجا و احکام عدالتشان به طریق مذهب برمه است، مگر در احکام عدالت و بعضی دیگر از احکام را تازه، قلیلی می‌خواهند قواعد انگلیسی‌ها را معمول بدارند، لیکن پادشاه خود مایل نیست و مالیات و مدخول پادشاه، من جمیع‌الوجه یک کرور روپیه است. و عمده اش ایالت سری و گمرک است. و لغایت محصول یاقوت است و کسی را قدرت نیست که یاقوت ناتراش بخرد و بفروشد، مگر از خود پادشاه یا وکیل پادشاه که برای این کار معین است و در این باب قدغن شدید است. و فوج و

۱. د: لیکن پدر این دو بچه چنین نبوده است.

لشکرشان را گفتند دوازده فوج است و آنچه دیده شد، لباسشان فقط مثل سرباز انگریز است. آن هم بی شلوار و پاتلون شلوار ندارند؛ به مثل سایر ناس لنگ بسته و دامنه‌های خود را جمع کرده، بر کمر میبندند و کلاهشان از چوب ساخته‌اند و ورق طلا چسبانده‌اند و مدور است. بالای آن وصله و آینه نصب کرده‌اند. [۱۳۴] تنسيق و تعليم بهیچ وجه ندارند و از قواعد و رسوم فوج، بیخبرند. فقط سرباز تفنگ خالی دارد؛ آن هم بعضی قنடاق ندارد^۲ و بعضی چخماق. نه فشنگ و نه باروط درستی، خودشان به قسمی که باید، سر رشته ساختن باروت ندارند و از دولت انگلیس هم قدغن است و منتها اگر هفت و یا هشت اراده توپ دارند، و توپچی به قاعده ندارند. و به این قسم توپ را پر کرده، خالی می‌نمایند. اول، دو روز پیش در شهر جار میزنند و منادی ندا می‌کند در کوچه و بازار که فلان روز در فلان ساعت، سه توپ برای تعظیم نامه که از فلان دولت آمده، زده خواهد شد. و در غیر وقتی که نامه از دولت خود به دولت غیر ببرند و یا از دولت غیر بیاورند، توپ رسم نیست که بزنند.

ثانی، توپچی از همان باروط که خودشان ساخته‌اند، هر قدر دلش بخواهد، می‌ریزد. ثالث، یک چوب نی بسیار بلندی را که اقلاً پنج زرع قد داشته باشد، سر آن را به شکل منقاش ساخته، اخگر به او گرفته، از دور می‌ایستد و توپ را آتش می‌دهد. و یک توپخانه به قاعده با توپچی و کارخانه توپ و تفنگ سازی با جبهه خانه و قور خانه نیست، با وجود آنکه خود را سلطان می‌داند و سلطنت قدیم [۱۳۵] و ملک وسیع دارند. و به قدر نواب بهوپال، از این جهات تمکن ندارند و احکام شان که مروج در ملک و بر رعیت صادر می‌کنند، بر روی برگ درختی مینویسند که در آن ملک یافت می‌شود با قلم آهنی و دفاتر شان که سواد نگاه می‌دارند با قلم سنگی است که نظیر مداد می‌نویسد و در آن ملک است، بر کاغذی مخصوص مینویسند که به هر قسم بخواهند، تغییر و تبدیل می‌دهند.

و خانه‌های ایشان، تماماً از چوب است و بسیار کثیف و هرگز جاروب نمی‌نمایند، و *الخنساء یطیب النفس بالفتن*، و همچنین است عمارات پادشاهی. مگر فرقی که دارد بر روی چوب طلا چسبانیده اند، مثل بتخانه‌هاشان و روشنی و چراغ نیز ندارند. و رسم نیست که در عمارات سلطانی چراغ بگذارند و نیز رسم نیست که فرش در عمارات پادشاهی بیندازند. هر که برود، بر روی زمین باید بنشیند، مگر وقتی که از مأمورین خارج کسی برود در نزد پادشاه و وزرا، فرش مختصری فرش می‌کنند و در حضور امراء و وزرا و نوکرهای خودشان و هر کس چروت^۳ و سیگار میکشند، منعی نیست، مگر در حضور این پادشاه؛ آن هم چون سینه‌اش ناخوش است، [۱۳۶] به این جهت نمی‌کشند.

و اما اسباب هر قسم کارخانه‌جات را این پادشاه خریده و فراهم آورده، لیکن همه افتاده و خراب شده، الا کارخانه ضربی که سکه و ضرب رویه دایر است و کوچک است. روزی بیست هزار رویه می‌توانند

۱. انتظام و ترتیب دادن

۲. این هم از مواهب پدران استعمارگران!

۳. سیگاری که بدون کاغذ از برگ نبریده توتون پیچیده شود.

سکه نمایند و معادن در آن ملک بسیار است. و بهترین همه معدن یاقوت است به انواع و اقسام. و از حکم الهیه است که اعز و انفس جواهر در نزد اخفض مخلوقات یافت شود. و این معدن یاقوت دوازده منزل از مندلی بعید است و مستحفظ از پادشاه بر آن مقرر است و اهل آنجا را می‌گویند از قلیل وحوش‌اند و سببیت دارند. یا از روی واقع است، یا برای ترس دیگران که نروند، مشهور داشته‌اند و یافت شدن این جواهر نفیس اکثر در سنگ سرخ تیره رنگ یافت می‌شود و آنچه در آن سنگ یاقوت باشد، رگ‌رگ مثل خطوط قوسی یا متعرج باستطاله یا تدویر در جوف و بسیار روشن، بعضی حجرتش غالب و بعضی زجاجیتش بیشتر است. و از عهد سه پادشاه است که یک رشته تسبیح یاقوت که دانه‌های از من جمیع الوجوه مساوی [۱۳۷] به کمال خوبی و نظاره و طراوه و آبداری و خوش لونی که یاقوت ابوالحسینی در مقابلش به صفره خجل‌گر آید و هرگاه دانه از آن را در شعاع شمس، در جام سیمین اندازند و آب ریزند، رنگ تمام آن سرخ گردد، مادامی که آن دانه در آب و آن جام باشد. بعد از مدتی از معدن چنین ممتاز دانه به دست آید. الحال به مرور، یکصد دانه آن به اتمام رسیده در عهد این پادشاه. و قیمت هر دانه آن را زاید بر خراج ملک دانند و هر دانه آن به قدر نخودی متوسط است، شبهه نیست چیزی را که در عهد سلطنت سه پادشاه به اهتمام کافی و سعی وافیه هر دانه به مرور بدست آورده باشند. آن هم چیزی که مقصود اصلی ایشان این باشد، که منتهای امتیاز را داشته باشد. واضح است که باید چقدر نفیس و خوب باشد.

و دیگر از معادن نقره است که تازه پیدا شده. معدن طلا هم می‌گویند هست؛ مگر طلای چین از همه طلاها بهتر است. و دیگر سرب و ارس و زغال سنگ و نفت و کت^۱ و سنگ یشم که کوسین می‌گویند و لاک و غیره. از نفت مدخول بسیار می‌برند و تجارت [۱۳۸] در این ملک بسیار خوب می‌شود و برای تجار بسیار با منفعت است. و اهالی ایران قریب پنجاه شصت نفرند و تجارت معتدبه دارند. هرگاه در آنجا بیدق دولت زده شود و قونسولی معین شود که امورات تبعه دولت را منتظم دارد، برای دولت نام بسیار تحصیل خواهد شد. در روز شنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۱ به اتفاق ایلچی دولت برمه در جهاز مخصوص پادشاه که معین شده بود، سوار و روانه رنگون شد. چون جهاز در بین راه شکست و تا جهاز دیگر برسد، چند روز در آنجا توقف شد. و در ۲۳ شهر صفر وارد رنگون شد و در خانه سرکاری چنان که هنگام رفتن منزل معین شده بود، منزل کرده، از طرف حیف کمشنر همان قسم پذیرایی لازم از هر جهت به عمل آمد. چون ایلچی و همراهانش برای گرفتن وجه و تبدیل آن چند روز کار داشتند و فدوی هم لازم بود که به تبعه دولت که در ملومین مقیم اند، سرکشی نماید، پنج روز رفتن و مراجعت به ملومین طول کشید. در ورود به قسمی که در سایر ولایات از طرف حکومت پذیرایی می‌شد، در آنجا نیز معمول داشتند و در خانه سرکاری [۱۳۹] منزل دادند. و کمشنر آنجا ملاقات نمود و یک شب هم مهمان نمود.

ملومین از حیث آب و هوا بهتر است از رنگون. و جمعیت آنجا قریب پنجاه هزار نفر است و این ملومین از شهرهای دولت برمه است که انگلیسی‌ها قبل از تصرف رنگون آنجا را گرفته‌اند و از تبعه دولت در آنجا

۱. کت ثمری است مثل لاک کاغذ.

قریب چهل پنجاه نفرند و از عجایب ملومین، غاری است که سه میل از شهر دور است و وسعت آن به قدری است که دو فوج سرباز به نظام می‌تواند بماند و بایستد و دیگر چشمه آب گرم است که پنج کوس دور است. دوره آن چشمه یک کوس است و عجب این است که آب او شیرین و خوش گوارا است. و شدت گرمی و حرارت آن به حدی است که گفتند وقتی فیلی در او افتاده بود، تماماً مضمحل شد و بعد از آنکه پنج شش میل راه برود، هنوز چنان گرم است که نمی‌توان دست گذارد. و عمده تجارت آنجا برنج است و چوب و کارخانه رزازی و چوب بری بسیار است که اساسی بنا میگردد. و در هر کارخانه رزازی تقریباً هر روز بیست هزار من برنج می‌توانند صاف نمایند.

[۱۴۰] و آقا سید عبدالحسین تاجر اصفهانی که رئیس و مقدم بر همه رعایای دولت که مقیم ملومین اند و به جهت نیابت از طرف کارپردازخانه بمبئی مقرر شد. از خود صاحب کارخانه چوب بری و برنج هر دو است و عمده خرید برنج جهت قحطی بنگاله در هر السنه و سنه ما فیه به توسط مشارالیه شده و حکومت او را در ملومین برای این کار مقرر کرده و صاحب چهار پنج جهاز بادی است که مختص تجارت چوب نگاهداشته و بر همه پرده شیر و خورشید، نشان دولت علیه نصب کرده شد. و حال انگلیسی‌ها در آبادی و زراعت و فلاح در آن حدود سعی وافی دارند. و سال گذشته گفتند قریب دو کرور من برنج زیاد از سال قبل آن به عمل آمده است.

در هفت ربیع‌الاول ۱۲۹۱ روانه کلکته شد. در آنجا یک مرتبه با جناب گورنر جنرال ملاقات شد و از آنجا به اتفاق ایلچی دولت برمه، روانه حیدرآباد شد. از کلیانی که راه دو تا می‌شود، فدوی به حیدرآباد رفته و از آنجا ایلچی و همراهانش به بمبئی رفتند و از کلیانی به بمبئی یک ساعت نیم می‌رود. شب ۲۶ ربیع‌الاول وارد لولاپور شد.

[۱۴۱] لولاپور در سابق در تصرف راجه گوا بود و انگلیس‌ها حال گرفته‌اند، ولیکن شورا پور در تصرف نظام است و حال ابتدای سرحد خاک نظام و انگلیس‌ها کلبر که است.

کلبر که

اسم اصلی آن جنت آباد است و کلبر که در تصرف دولت نظام است. بعد از ورود آنجا چون نواب مستطاب سر سالار جنگ، مختارالملک بهادر، وزیر ریاست نظام که از اولاد شمس تبریز و اجداد امی ایشان از سادات جلیله نوریه شوشتریه اولاد سید نعمه‌الله جزایری اند، به واسطه حکومت بمبئی اطلاع به هم رسانیده بودند که فدوی عازم آن صوب است. با وجود آنکه هنوز به خوبی کاری آتش به درستی جاری نشده بود، کاری مخصوص از حیدرآباد روانه نمودند. و این کاری را این ریاست تازه بنا کرده، رجوعی به کمپانی ندارد. یک روز در کلبر که اقامت شده، مدخول آنجا پانزده لک روپیه است تخمیناً و جمعیت آنجا قریب سی چهل هزار کس است و در آنجا مقبره ای ست مشهور به خواجه بنده نواز که هر قوم از کافر و مسلم به آن آستانه معتقدند.

[۱۴۲] و قریب سی چهل هزار روپیه تیول از دولت نظام برای مصارف آنجا مقرر است و از این سبب

این ریاست را، نظام گویند که ریاست آن محول به نظام علی خان، وزیر پادشاه دهلی شد. و اولاد او الحال دارای ریاست این ملک اند و همه ملقب به نظام الملک اند، برای آنکه خطاب بالارث ایشان است.

حیدرآباد فرخنده بنیاد

در ۲۸ ربیع الاول ۱۲۹۱ وارد حیدرآباد شد. شوکت جنگ بهادر، که یکی از اُمرا زادگان قدیم آنجاست و آقا سید علی، پسر آقا سید ابوالحسن شوشتری، که از منسوبان نواب معظم‌الیه و مصاحب و ندیم و از افاضل و در علم و ادب و انشاء و انشاء، فرید است، از طرف نواب معظم‌الیه با چند کاری در استیضاح استقبال نموده و در خانه مخصوص نواب که از بناهای میر عالم، جدّ امی ایشان است، منزل دادند و روز اول ورود، ملاقات با نواب معظم‌الیه اتفاق شد. کمال توقیر و احترام، به قسمی که با رزیدنت انگلیسی رفتار می‌فرمودند، معمول داشتند. بعد از صرف غذا، مراجعت شد و چند روز بعد به بازدید تشریف آوردند و در آن بین که عید مولود حضور پادشاه دکن بود، [۱۴۳] فدوی را به اتفاق خود شامل دربار حضور نمودند و در قرب خودشان، در دربار جا معین کردند.

و اصل نواب صاحب موصوف ایرانی و اجداد ابی و امی شان جسارت شد. چند پشت است که به حیدرآباد آمده و همه، منصب وزارت و امارت داشته‌اند و مذهب ایشان ابا و اُمّ تشیع است. و میر عالم معروف نامش سید ابوالقاسم بن سید رضی الدین بن سید نور الدین بن سید نعمت الله جزایری العلامه - اعلی الله مقامه - که صاحب مصنفات جلیله‌اند. و سید رضی، پدر میر عالم اول، کسی است که برای هدایت خلق الله به اینجا تشریف آورده‌اند تا آنکه میر عالم به منصب وزارت رسیده و خطاب به میر عالمش دادند و در مدت سه سال چیزی که ایام وزارتش بوده، کارهای خیر بسیار کرده‌اند، که از جمله حصار و قلعه کربلای معلا است و از بمبئی تا به حیدرآباد در هر منزل، کاروانسراهای خوب ساخته و موقوفات برای مصارف آنها مقرر کرده و یک تالار پذیرایی بزرگ که در واقع دریاچه ای ست مدور، مشتمل بر خطوط قوسی که محتوی بر چند قوس است و آب جمیع شهر [۱۴۴] در آنجا است، ساخته و وزارت بعد از میر عالم منتقل به منیرالملک، داماد وی شد. و بعد از او به پسرش سراج‌الدوله و بعد از سراج‌الدوله، چون برادرش زودتر فوت شد - که نواب محمد علیخان باشد - لهذا منتقل به نواب میرترابعلیخان ملقب به مختارالملک بهادر برادر زاده‌اش شد. و اکنون این نواب موصوف که بر مسند وزارت این ریاست است، به سه پادشاه خدمت کرده؛ چهار سال به ناصرالدوله مرحوم و چهارده سال به افضل‌الدوله و پنج سال است که محبوب علیخان بهادر پسر افضل‌الدوله که به سن نه سال است و در سن چهار سالگی افضل‌الدوله پدرش مرحوم شد، خدمت می‌کند. در واقع سرآمد همه خدمات و بهترین آنها که دلالت بر پاکی فطرت و حق نمک شناسی و خوش ذاتی نواب مختارالملک بهادر کند، همین بس است که بعد از فوت افضل‌الدوله پسر ناصرالدوله مرحوم. و حال آنکه در ایام حیاتش، در کمال بی لطفی با وی بود، با وجود تمکن، از تصرف ریاست و سلطنت و اعتقاد کلی عامه ناس بر این بود، صرف نظر کرده، به پاداش نمک خواری، پسر چهار ساله مشارالیه را بذریعه [۱۴۵] تلگراف حکم استقرار ایشان را از کلکته و لندن به فاصله یک شب گرفته، فردا همه مردم را با خود

من و در سلام محبوب علی خان بهادر حاضر و چنانکه با پدرش سلوک می‌کردند، با وی سلوک کردند و پسر را به جای پدر منصوب داشتند و مردمان بلد که از خوف بلوا و شورش آرام نداشتند، چنان انتظام دادند که یک دینار از احدی تلف نشد و مردم در مهد امن و امان غنودند و از آن روز چنان خود را غرق انتظام ملک داشتند که خود ساعتی آسایش ندارند، لیکن عامه مردم در رفاهیت و آسودگی اند و از حسن انتظام و کفایت و درایت نواب معظم‌الیه است که حیدرآباد مجمع اختیار و ابرار و مسکن تجار و مامن هر کس گردیده و رعایا متمول و کاسب در رفاه و کمال امنه می‌گذرانند، بلکه میتوان گفت بی‌اغراق، به مراتب از حکومت و ریاست سایر ریاسات برتر و بهتر است.

مراتب امنیت و حسن انتظام به سرحدی است که در ملک انگریز- با وجود قدغن اینکه کسی حربه بر ندارد - هر روز یک فساد می‌برپاست، به خصوص در ایام عاشورا. بر خلاف [۱۴۶] حیدرآباد که با وجود فرق مذاهب مختلفه و استیلا و کثرت اهل تسنن و قلت اهل تشیع و عدم قدغن بستن براق، که از عالی و دانی، هر کس لا محاله یک حربه از طپانچه و تفنگ و شمشیر و کتار و خنجر و کارد و غداره و تیر و کمان همراه دارد، و مسلح و مکمل اند. و در هر کوچه و برزن خفیه و آشکار می‌گردند. در ایام محرم و هجوم عام، که زیاد از نه لک در شهر می‌گویند جمع می‌شود، دماغی از کسی خونی نمی‌شود. و احدی را قدرت نیست که دست برای حربه ببرد و یا به کسی تند نگاه کند. از این است که این ملک روز به روز در ترقی و آبادی است. و مدخول و مالیات روز به روز در تزاید است و مالیات سابق حیدرآباد چهارده کرور هند بود. به مرور دهور به واسطه خرابی ملک رو به نقصان و کم شده بود، که قریب به یک کرور چیزی رسیده بود. و الحال به اهتمام نواب مختارالملک بهادر رو به تزاید، تا آنکه حال رسیده است قریب به دو کرور هند که تخمیناً ده کرور ایران می‌شود و جمعیت لشکری شان تماماً معلم و قواعد دان، و سه چندان سابق گردیده است. [۱۴۷] و آلات حربیه ایشان از توپ و تفنگ و شمشیر و غداره، به قسمی تمیز است که کانه از کارخانه تازه برآمده و کذلک لباس ایشان. مگر آنچه توپ دارند، سوار نیست. چند دانه که به قدر ده بیست عراده است و سوار است، تمیز است، بقیه در خاک افتاده است. و سپاه و لشکر این ریاست بر سه صنف اند: اول، فوج انگریزی است، که هشت فوج اند. گرچه از ریاست نظام، مواجب خوانند، مگر در واقع برای نگاهبانی اند، نه برای خدمت گذاری به این ریاست. و رتق و فتق ایشان با رزیدنت انگلیسی است. حقیقه نمی‌توان این را لشکر این ریاست شمرد. ثانی، افواجی است که از اهالی مملکت اند و رزیدنت انگلیسی را در ایشان دخالتی نیست و اینها هم دو قسم اند: یازده هزار کس آنها، به قاعده انگلیزی معلم و ملبس اند. و بیست و نه هزار دیگر، در حساب لشکری محسوب اند، لیکن معلم و قاعده‌دان نیستند. ثالث، اعراب اند که آنها هم قاعده دان نیستند. و دوازده سیزده هزار کس اند و هر چند هزار، در اداره سرکرده و امیری است، که من جمیع الوجوه چهل و دو هزار کس، لشکر مواجبی دارند. بعد از وضع افواج انگریزی، لیکن در اخبار بمبئی دیده شد که نوشته بودند که سی شش هزار [۱۴۸] و هشتصد و نود نفر پیاده که دوازده هزار هفتصد و هفتاد و پنج نفرشان نظام‌اند و هشت هزار هفتصد و دو نفر سوار که یک هزار چهارصد نفرشان نظام‌اند و بقیه بی نظام و دویست و شصت پنج نفر هم توپچی دارند و هفتصد و بیست و پنج عراده توپ. شاید این

قدر لشکر و توپ داشته باشند، لیکن توپ سوار کرده آماده ندارند. و این قدر توپچی هرگز کفاف به این قدر توپ ندارد. خلاف می تواند باشد - العلم عندالله.

و اما محل تیول و مواجب رزیدنت انگلیسی و توابعش و لشکر انگریزی از این ریاست است. و ملک برارسو در عوض مواجب و روپیه شش انه که سر کار باید برسد، در تصرف دارند و سابق چون ریاست استطاعت اداء وجه را در هر ماه نداشت، ملک مزبور را در عوض دادند. مگر حال که ریاست قدری قوتی به هم رسانیده، در خیال استرداد هستند، مگر به نظر نمی آید. گر چه نواب مختارالملک در ایام بلوا و شورش هندوستان، بسیار در صیانت و حفظ انگریزان که از هر طرف مقتول و گریزان بودند، سعی نموده، محتمل است که به پاداش آن مسترد دارند. چون حال انگریزها مدخول آنجا را می گویند، قریب به هفتاد لک رسانیده‌اند و چیزی به این ریاست نمی دهند و زیادتی آن را [۱۴۹] به مصرف تعمیر ملک و بنای عمارات عالی که به مصرف فوج و لشکر و غیره بر خورد میرسانیدند و حساب به این ریاست می دهند. در واقع آن رعایت و حمایت نواب معزی الیه که در انظار خدمت به انگریزان مینمود، خدمت به ریاست و دولت خود بود، زیرا که آن دوراندیشی، مثمر چنین ثمر کلی برای این ریاست شد، گرچه معاندین این کار را خیانت شمرده و بر ایشان جنایتی گرفته، لیکن غافل از قطف و حصاد و جنایت چنین ثمر مفید بودند.

و از جمله کارهای ایشان یکی آن است که چند مدرسه و شفا خانه و دواخانه و معلم و اطباء از انگریز و مسلمان از یونانی و غیره و انگریزی و فارسی و عربی مقرر فرموده که متوجه حال مردم و تعلیم اطفال می شود. و تخمیناً سالی چهل هزار روپیه متجاوز فقط به قیمت دوا از این ریاست می دهند، به غیر مواجب معلمین و اطباء و داکترها و عملجات و تعمیر امکنه و اسباب و غیره که لازمه شفاخانه و مدرسه است و از این جهت چه قدر مردم آسوده و در رفاهیت اند. و قواعد این مدارس و شفاخانه ها به قاعده شفاخانه و مدارس انگلیسی ها است. و دیگر تعمیر شوارع و طرق است که همه را نظیر شهرهای انگلیس ها ساخته [۱۵۰] و می سازند و کوچ ها و منابر شهر را که مجال گذشتن و نفر نبود، الحال حکم کرده از خانه ها و دکاکین مردم گرفته، خراب کرده، داخل معابر می نمایند. اگر مالک قدرت دارد و می خواهد، خود میسازد، والا ریاست ساخته به کرایه می دهد. بعد از اخذ تمام وجه مخارج به صاحبش مسترد می دارند. و آبادی حیدرآباد به جایی رسیده است که خارج شهر بهتر و زیادتر امکنه بنا کرده و ساخته‌اند و تا قریب دو میل راه خارج شهر تماماً خانه و باغ شده، مثلاً باغی از برای ریاست، به اسم باغ عامه، محض تفریح هر کس ساخته و سه لک روپیه گفتند خرج شده.

در واقع به از باغ بمبئی است، که پول از مردم گرفته و ساخته‌اند، به درجات و مراتب بهتر و برتر است. و الحال در باغ مزبور، زیاد از سه لک کوزه گل است، که هر وقت بخواهند مخارج خود را از فروش کوزه گل می توانند حاصل کرد و حکومت قضایای این عمارات خارج شهر با رزیدنت انگلیسی و به قانون انگلیس ها است. تا حسین ساگر که شهری است و دو کوس دور از حیدرآباد واقع است، بر خلاف شهر که قضایا و احکام [۱۵۱] بر طبق مذهب ابو حنیفه است، زیرا که رئیس و پادشاه حنفی مذهب است.

و اما انتظام ملکی را بر چهار قسمت کرده‌اند و چهار وزیر که در حیدرآباد، مسمی به صدراند، مقرر

داشته‌اند. اول، وزیر مالیه، که صدر المهام مال گذاری گویند. ثانی، وزیر عدلیه، که صدر المهام عدالات گویند. ثالث، صدر المهام کوتوالی، که پولیس شهر و شوارع ملک را منتظم می‌دارد. رابع، صدر المهام متصرفات برای مدارس و تعمیر ملک و غیره، که این هر چهار صدر محکوم به حکم و در زیر دست نواب معظم‌الیه‌اند. و اسامی صدور معروضه این است: اولی، نواب مکرم‌الدوله، بهادر همشیره زاده نواب معزی الیه و صدر المهام مالیه است. ثانی، نواب بشیرالدوله بهادر برادر زاده نواب شمس لامراء، صدر المهام عدالات است. ثالث، شمشیر جنگ است که صدر المهام کوتوالی و پولیس است. رابع، میر یاور علی خان که صدر المهام متصرفات است.

و انتظام امور توابع و اقلاع خارج شهر را بر چهارده سرکار و پنج صدر تعلقه دار، مقرر کرده‌اند. یعنی ملک دکن را پنج قسمت کرده بر هر قسمتی صدری مقرر و در زیر دست هر یک [۱۵۲] چهار مرتبه تعلقه دار است، که موجب هر یک از صدور هر ماه یک هزار دویست روپیه است و درجه اول، از تعلقه داران، ماهی هشتصد روپیه. ثانی، به ماهوار چهار صد و پنجاه روپیه. سویم، به ماهوار سیصد روپیه. چهارم، به ماهوار دویست و بیست پنج روپیه. و در مسافرت برای سرکشی امور اضلاع متعلقات به خود هر یک را، ماهی هر یکصد روپیه ماهوار را سی روپیه اضافه بر ماهوار می‌دهند؛ مثلاً ماهوار یکهزار دویست روپیه را، یکهزار پانصد و شصت روپیه می‌دهند.

و اما معادن این ملک الماس است و یاقوت سرخ می‌گویند تازه یافت شده و طلا به شرح ایضا و سرب و مس و آهن و فولاد و زغال سنگ و مرشیشای ذهبی و حجرالجروح^۱ و مردار سنگ و در جنگل‌ها چوب صندل بسیار است. و این ملک دکن از عهد سلاطین قطیبه دارالریاسه و سلطنت شده است و سلسله آن سلاطین و طبقات ایشان، که سلطنت کرده‌اند، از این قرار است: و اول کسی که از ایشان به اینجا آمد، سلطان محمد، ملقب به قطب الملک - که از اهل آذربایجان بوده که درویش شمشیری به کمرش بسته^۲ و گفته همت شاه مردان مدد کار تو باد- با سیزده سوار [۱۵۳] متوجه این صوب شد و اینجا را متصرف شد. ثانی، سلطان جمشید، پسرش. ثالث، سلطان محمد قلی، پسر سلطان جمشید. رابع، سلطان محمد پسر آن. خامس، سلطان عبد الله. سادس، سلطان ابو الحسن، که معروف به تانه شاه است. در ابتدا قلعه کل^۳ کُنده را ساخته، در آنجا مقیم بودند و این قلعه را برای شخص خود ساخته بودند و دوازده کوس دوره آن است و بسیار مضبوط و محکم است. وقتی که عالم گیر برای تسخیر ملک دکن آمد، زمان ابوالحسن بوده و نه سال عالم گیر، محاصره نموده، مظفر نشد و نتوانست بگیرد. و هر قدر توانست در ایام محاصره سخت گرفت و آب و زرع را بر ایشان مسدود داشت که بلکه به تنگ آمده، و ابگذارند، ممکن نشد، زیرا که در خود قلعه ذرع می‌کردند و از آب که از شانزده کوس راه از زیر زمین است، آورده بودند. چون راه و سرچشمه آن را کسی نمیدانست و در قلعه می‌آمد، شرب و زرع می‌کردند، عالم گیر فایق نیامد. عاقبت قرآن مهر کرده

۱. سنگی که پودر کرده بر روی زخم می‌ریزند پوست مانند روز اول ترمیم می‌یابد.

۲. د: و تاجی از تیجان درواویش بر سرش گذارده.

ابو الحسن را مطمئن کرده بیرون آمد، او را گرفته، در اورنگ آباد مقید کردند و از آن وقت جزو سلطنت عالم گیر، به مثل سایر ریاسات آمد. [۱۵۴] و شرح حال این قلعه کل کنده از تاریخ کل کنده که تصنیف نعمت خان متخلص به عالی است، که از اهل اصفهان بوده و بسیار خوب نوشته، به خوبی واضح می‌شود. و بنای شهر حیدرآباد از سلطان محمد است. معروف است وقتی که بنای یکه مسجد را که واقع در شهر حیدرآباد است، می‌کردند، گفته بود که بحمدالله تا به حال شصت ملک و بلد از ممالک تلکانه و بهمینیّه را به ضرب شمشیر متصرف شدیم و حکم نمود هر کس که از ابتدای تکلیفش نماز شب از او ترک نشده، خشت اول مسجد را به کار گذارد و کسی اقدام نکرد، تا آنکه خودش گفت الحمدلله که بحول اله تا کنون از ابتدای تکلیفم یک شب نماز شب از من ترک نشده و خشت اول را خود به کار گذارد. و بعد از آنکه ریاست و حکومت این ملک به دست عالم گیر افتاد، همان قسم در تصرف سلاطین دهلی بود، تا زمانی که به تیول اصف جاه نظام‌الملک، در عهد نادر شاه و محمد شاه مقرر شد که الحال اولاد اصف جاه سلطنت دارند، چنانچه در ابتدا مختصری جسارت شد.

و اما از اهالی ایران در حیدرآباد [۱۵۵] تخمیناً به قدر یکصد و پنجاه نفر می‌شود، که اغلب نوکراند. چه در ریاست و چه در نزد امراء آنجا، کسبه و تجار و اهل معامله شان بسیار کم است و در کمال آسودگی و رفاهیت هستند. در مدت اقامت آنجا فدوی مشغول به فیصله و گذراندن امر دعوای محمد تقی خان، پسر حاجی صالح خان شوشتری و میرزا عبداللطیف خان پسر عمومی مشارالیه بود. که این مقدمه با متعلقاتش قریب چهل سال است که در کرت عدالت انگلیس‌ها در بمبئی جاری بوده، بحمدالله از تصدق فرق فرقدان سالی همایون شهرداری - روحنا فداه - و توجه اولیای دولت در مدت قلیل، قرار درستی داده شد و نواب معزی الیه، یکی از تجویزات فدوی را مستحسن و قبول و قرارنامه نوشته شد، که مبلغ شصت هزار روپیه لغایت قیمت املاک بمبئی بعد از اخراج مقدمه شان از عدالت آقا محمد تقی خان، بگیرد. علاوه ماهی یکصد روپیه هم اضافه بر سیصد روپیه ماهوار قدیمش از ریاست نظام به او بدهند و پسرش را هم خدمتی با مواجب بدهند.

و دیگر مقدمه حاجی سید علی نقی مازندرانی، متخلص [۱۵۶] به ضیغم، از بابت ترکه مرحوم مختار بیک شیرازی، به شرحی که در عریضه‌جات وزارت جلیله خارجه، مفصلاً و مشروحاً جسارت شده. و از رسومات این ریاست که مقرر است و دیده شد، این است که هر که به مقرر ریاست این ملک استقرار یافت، در وقعه اول سواری که از منزل بیرون و بسیر گشت و تفرج می‌رود، در آن وقت رسومات چند است، که معمول می‌دارند، از قبیل آیین بستن شهر و شیلان و غیره. چون محبوب علیخان، پسر افضل الدوله، که به سن نه سال است و قریب پنج سال است که بر مسند ریاست مستقر است و تا به حال به جایی نرفته بود، در ابتدای سواری به اصف نگر که از بناهای اجداد ایشان است، محض شگون و میمنت به آنجا تشریف بردند و شب را مراجعت فرمودند.

و دیگر از رسوم این است که در هیجدهم رجب که شب نام گذاری حضرت ولایت مآب است، در کوه شریف که قریب سه کوس از حیدرآباد دور است، می‌گویند جای قدم مبارک آن حضرت، بر سنگی نقش

است و آن سنگ بر قله کوهی واقع است [۱۵۷] و عمارتی ساخته‌اند. هر کس از هر قوم به آن مکان شریف اعتقاد تام دارند، حتی هنود و اهل تسنن. آن شب و روز را اهل حیدرآباد در عیش و نشاط و چراغان و مهمانی و مراسم لهو و لعب سعی تمام دارند و اغلب نذر دارند که مبلغی صرف نمایند و هر کس هر چه اسباب و اوضاع تجمل دارد، بر خود و کسانش از مرد و زن زیور و غیره آنچه دارد، آراسته کرده بر فیل‌ها سوار شده، در شهر می‌گردند و از شهر بیرون آمده، در محلات واقع خارج شهر بعضی تا باغ نیام پلی و بعضی تا کوه شریف مذکور، می‌روند و مراجعت می‌نمایند. و امراء حیدرآباد چند علامت امارت دارند که از جمله این است که در هنگام حرکت از جایی به جایی و از خانه به خانه اعراب باید در جلو او فریاد و غلغله کرده و بعضی عبارات بگویند و دیگر تفنگ خالی نمایند و دیگر طبل بزنند. وقتی که امیری حرکت می‌کند، فریاد و غلغله، بلکه ولوله در شهر بر پا می‌شود.

و دیگر این است که هر امیری باید چند قسم زن نگاه دارد: اول، عقدی است. ثانی، خواص است. [۱۵۸] ثالث، نکاح داشته^۱ است. رابع، فواحش است. و یک دو قسم دیگر هم هست. و اما خواص، آن است که بیعقد و نکاح است؛ به منزله صیغه در اثنی عشری است، مگر صیغه نمی‌خوانند به واسطه این که در مذهب اهل تسنن صیغه نیست. و اما نکاح داشته، آن است که موجب برای او مقرر کرده در خانه می‌گذارند. این دو صنف در ظاهر با مردمان اجنبی کم تر می‌توانند نزدیک شوند، الا در پرده. و فواحش، آن است که در بازارها نشسته است. چند نفر آشنا مخصوص دارد؛ هر جا میلش کشید، می‌رود؛ مثلاً در ماهی چهار شب، پنج شب، ده شب، به اختلاف نزدیکی می‌رود و کذلک، و این نیز موجب خوار است. که اینها از لوازم امارت است، والا امیر نخواهد بود. و در آن روز هیجدهم رجب، هر کس از این سه قسم زنها را به غیر عقدی، ردیف نموده یا بر فیل دیگر سوار کرده، می‌گردانند.

و اما جبه خانه حسب الایماء نواب مختارالملک بهادر، تازه ساخته‌اند. محض دیدن آنجا به خانه، گرد هاری پرشاد، متخلص به باقی، که مباشر این کار است، رفته شب را هم بر حسب وعده مانده. چون مجلس منعقد شد و تزیین مجلس را به مدیح اعلا حضرت شاهنشاهی نموده، فدوی محض احترام نام مبارک، ایستاده و خود او [۱۵۹] قصیده را خواند و بسیار خوب معلوم شد. گر چه اشعارش به ایران از قبیل زیره به کرمان بردن است، لیکن چون از شخص هندی و مذهب هندو و زبان پارسی اعجوبه معلوم شد و به کمال حسن خلوص، نواب مختارالملک بهادر، دام خلوصه اشعار داشت و به طرزی شایسته و وضعی بایسته، خوانده شده بود. ایراد عرض آن مستحسن نمود و صنعت توشیح و رد العجز علی الصدر، را التزام کرده است.

۱. د: نگاه داشته

قصیده این است:

هوالباقی

ناصرالدین شاه والا والی تخت کیان
آنکه حکمش هست جاری قیروان تا قیروان
صاحب تاج کیان و مالک ملک عجم
راد رادان شاه شاهان باج گیر خسروان
آستان عالی اش را از کجا آرم نظیر
لایق تشبیه آن هرگز نباشد آسمان
در تن ملک است، چون نوشین روان حکمش روان
یاد کی سازد کسی در عهدش از نوشیروان
نصرت و فتح و ظفر یابند، کانش هم رکاب
شوکت و جاه و حشم با چاکرانش هم عنان
اردوان باشد، دوان اندر رکاب موکش
هم بود بر درگه او صد چو دارا داربان
[۱۶۰] وقت هیجا گر نماید حمله بر فوج عدد
اب گردد از نهییش زهره شیر ژیان
لرزه بر اندام روئین تن فتد از هیبتش
آرش و گودرز گردد با توانش ناتوان
وز کمان بر چهره دشمن گشاده صد کمین
از کمین بر سینه بدین کشیده صد کمان
لمعه ای باشد ز روی روشن او آفتاب
با فروغی از رخ آن شهریار مهربان
تر شود از حسرت بذل سخایش کان چه بحر
خشک از رشک عطایش، بحر گردد مثل کان
تا که باشد سایه گردون گردان بر زمین
کم مبادا ظل فضلش از سر اهل جهان
بار الها از طفیل آل پاک مصطفی

این شهنشه باد در آفاق باقی جاودان
نیک بنگر میباید از سر هر مصرعی
ناصرالدین شاه والا والی تخت و کیان
و له ایضا

رباعی

ای وارث کیقباد، کیخسرو و کی
وی شاه عجم، جم است مانند تو کی
یابد خبر از جود تو گر حاتم طی
آرد به دل خویش ز حسرت صد کی

[۱۶۱] و جبه خانه شان بسیار به قاعده است. به غیر توپ، جمیع اسلحه لوازم حرب را در آنجا می سازند، به خصوص شمشیر و تفنگ راه، چنین خوب می سازند که بسیار شخص با سر رشته می خواهد که تمیز بدهد. یک دو تفنگ برنج لودنیک، دو لوله و یک لوله، آورده دیده شد که هیچ کم تر از تفنگ های انگریزی نبود، مگر این قسم تفنگ را برای لشکری نمی سازند.^۱ فرمایشی و مخصوص است. و سیصد چهارصد روپیه حیدرآباد قیمت می گیرند و حیدرآباد دو قسم پول دارد: یکی چلتی است، که هشت نه آنه پول انگریزی می شود و دیگری حالی است، که به قدر سیزده چهارده آنه می شود. و برای سرباز تفنگ را بر حسب مقطع از قراری که چهل پنج روپیه آنجا به ریاست می دهد به گرد هاری پر شاد، و هر ماه سیصد عدد تفنگ می گیرد، به غیر شمشیر و غیره و تفنگ های فرمایشی. و اما توپ برای آن نمی سازند، زیرا که زیاد دارند که از عهد قدیم مانده است، به تعمیر جزئی درست می شود. و عملجات این کارخانه، تماماً اهل خود حیدرآبادند. گفتند استاد هم [۱۶۲] از اهالی خود آن ملک اند، مگر چنین به نظر می آید که استادشان در ابتدا از انگلیس ها بوده؛ حال که واقف شده اند، خود بدون استاد می سازند.

و دیگر از صنایع در این ملک مدرسه ای ست که زری باقی نظیر بنارس می سازند. به عینه به همان خوبی مال بنارس، مگر هنوز ترویج چندان ندارد. چند طاقه که برای نمونه ساخته بودند، دیده شد. بسیار خوب از عهده برآمده بودند. خود نواب مختارالملک، بسیار مایل است که اهل ملک به خوبی تربیت شوند و در تربیت و آسودگی بسیار ساعی اند. و دیگر از صنایع، این است که اسباب از هر قسم از فولاد ساخته، از قبیل کل شمشیر و دسته شمشیر و کل کمر بند و غلیان و غیره. و آنها را در اورنگ آباد و بیدر، که از ممالک دکن است، می سازند و طلا و نقره کوب می نمایند و بسیار خوب به عمل می آورند و به قیمت های گران به فروش می رسد. و صنایع دیگر نیز از قبیل غالی، نظیر غالی های ایران، مگر نه به آن خوبی و دوام. و قلمکار و کاغذ، شیبیه به کاغذهای کشمیر، مگر نه به آن خوبی و غیر این نیز صنایع دیگر می سازند که

۱. تأثیرات نفوذ استعمار انگلیس در تمامی سطوح هند دیده می شود.

سفرنامه هند، کشمیر و برمه.../ فرشته کوشکی

ایراد آن موجب جسارت است.

[۱۶۳] چون این فدوی که از مؤخر صفوف جان نثاران و دنباله رو صنوف چاکران است، در صدر کتابچه جای ذکر خود نداشته، در کمال عجز، در عجز این مختصر عرض می‌کند که از اقبال بی زوال شاهنشاه عالم و عالمیان پناه، حضرت ظل الله - خلد الله ملکه و سلطانه و ابد الله عیشه و اماناته - این جان نثار اقل غلامان بلکه خلق الله، الحسینی فضل الله، در سیر و سفر آنچه دیده و به تحقیق رسانیده، بر سیل کمال اجمال در فصلی بابی چیده، به اعتقاد قاصر خود، اخبار از اوضاع بلدان و سلاطین و رؤساء، کلام مفیدی فهمیده، و اقل فواید اظهار حسن انجام خدمت است که آن هم به فدوی عاید است. شاید از این اخبار ظهور ثمری متفرع و این جان نثار از کاس امانی، یک وقتی متجرع شود.

اللهم اید سلطانه بنصرک و اعز جنده بتأییدک

جرئت جسارت ندارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی